

۳۵

۷۶۲۲۸





بسم الله الرحمن الرحيم

پس از حمد بزدان پاک و درود بر روان مصداق انوار و ما خلقت
الافلاک و ال اقطار آن بزرگوار سیما و اما و این نعم و خلیفه با فضل آن
عالی قدار عظیم الصلوة و السلام من الملک التجار و بعد معروض پر
اولو الالباب و الابرار میداد که چون دوستی که تحلف از امرش
ستیز بود و خواهش تو این قواعد حساب و توابع آن و قوانین
سیاق و فرشته و با اینکه یکباره اطاعتش لازم بود چندین و نه
فرمایش تبلیغ رفت که بقدر احتیاج احصای قواعد این دو فن
شریف نموده شود و لهذا شروع بتالیف اوراق که مستی بحر انوار

فی علمه نامر باشد اطل قنات و اطلاب بن محمد امین شاستاری
اعین الاضغانی عبدالوهاب غفر الله له زوجهما و ستر عیب و سبک کرد
مستدعی که افاض بین ارضاء و عیب آن نماید و تقسیم آنرا از باب
عرض و نسا و مصایقه داره و بتنی سائتم این مجموع را بر دو بحر و یک
سائل بحسب اول در علم حساب و توابع آن و این مستعد می شود
به شد شطراول در قواعد حساب و آن شرح ذریعته و اول
در حساب صحاح و آن شش بر یک رشمه و چهار جدول است رشمه
در معرفت تکریر و ارقام صحیح و آن سستی بر سه حسابت صحاب اول
در ارقام بنده سه حساب دویم در ارقام نقد صحاب سیم در
ارقام جنس جدول اول در جمع و تخیص و بعضی قواعد شرف
جدول دویم در تخیص جدول سیم در ضرب
جدول چهارم در قسمت ششم دویم در حساب کسره
و آن سستی بر یک رشمه و چهار جدول است رشمه در معرفت ارقام کسره
و آن سستی بر سه حساب و یک جهره است صحاب اول در ارقام
بنده و آن شش بر سه نظره است قطره اول در ارقام

قطره و ویم در مخز کسور قطره سیم در کیفیت ترقیم رقم اول
 سحاب و ویم در طریقه کسره نقدی سحاب سیم در طریقه
 رقم کسره جنس جوهره در معرفت رفع و تخمین جدول اول در
 جمع و تضعیف جدول و ویم در تفریق جدول سیم در ضرب
 و در آن بیان میشود بر آورد چادر و نظایران جدول چهارم
 در قسمت و در آن بیان خواهد شد اقسام و انواع قسمت از کسور
 سه و خالصه و ارباب و بر آورد و فیج بندی و سایر اقسام آن
 بحر سیم در تبدیل و در آن نموده میشود طریقه امتیاع و تیسر
 و صرف و مبادله و نظایران بحر چهارم در استخراج مجهولات
 شرط و ویم در مساحت و آن منشرح میشود در یک قطره و در
 قطره در تعریف موضوع مساحت و مبادی آن بحر اول
 در مساحت سطوح و آن مشعب به جدول است جدول اول
 در مساحت سطوح مستقیمه الاضلاع جدول و ویم در مساحت
 بیضی سطوح بحر و ویم در مساحت اجسام شرط سیم در ارباب
 قنات بحر و ویم در قوانین دقره و این مشعب به و شط است

سطح اول در کلمات معروضه و آن منشرح به و مخزات بحر اول
 در معانی الفاظ مصطلحه و معنیهای مشهوره نزد اهل تحریر بر ترتیب
 حروف تجزی بحر و ویم در اسمی ارباب صنایع و مکاتب مثل
 شرط و ویم در قواعد و آداب مصطلحه مشهوره و آن منشی به
 چهارده است رشمه است رشمه اول در قرینه و اسمی مشعب
 از آن منشرح بحار قطره است قطره اول در قرینه و آداب آن
 قطره و ویم در کیفیت انتقال قطره سیم در معرفت
 و کوش و حشو و صنع و غیره قطره چهارم در بعضی قواعد
 سفره از قبل جاریه به تعداد وارد علی الحشو و نظایران
 رشمه و ویم در آداب و قرا و ارجه و آن منشرح به چهار
 قطره است قطره اول در شب اوارجه و فیزت و آداب
 آن قطره و ویم در مفروضه و آداب آن قطره سیم
 در من ذلک و آداب آن قطره چهارم در اعمال بعد از
 من ذلک و آن مبتنی بر سه جناب و یکا عهده است جناب
 اول در اعمال تحت ابائی جناب و ویم در اعمال تحت افعال

حساب سیم در اعمال تحت الباقی بایه الزامه قاعده
 در جزا و در باقی و فاضل رشمه سیم در دفتر توجیحات وان
 مشتب به و قهر است قطره اول در فهرست این دفتر و شعب
 توجیحات قطره دویم در نوشتن بروات رشمه چهارم در طرح
 می سببات و معرفت نوشتن خط سباق و آن مشتب به قطره اول
 قطره اول در طرح می سببات قطره دویم در کیفیت نوشتن خط
 سباق ساحل در مضافات القاب دین است فهرست فصل
 فی: به ایضاً اکنون شروع میشود در بیان هر یک از آنچه گفته
 بقضیل و بسط تمام بحر اول در علم حساب و توابع آن مشتب
 به شط است شط اول در علم حساب بدانکه حساب علمی است که بر
 استخراج میشود و مجهولات عدویه از معلومات عدویه و موضوع آن
 عدواست از آن جهت که حاصل در مادیات و آنرا صحیح گویند اگر
 مطلق باشد و کسر گویند اگر مضاف و مسوب درگیری باشد
 مثلث از یک جهت و جنس از دو و یکجه از یا نروده جزایکی بدانکه زیاد کرد
 عدوی را بر عدوی جمع خوانند و نقصانش را از دیگری تفسیر

و کرد کردن عدوی بشماره عدد دیگر ضرب و تجزیه آن بشماره عدد
 دیگر قسمت و اما جز آن است که در نفس خود ضرب نمایند و عدد
 حاصل مجذور شود مثل سه که جذر نه میباشد و آن در حقیقت ضرب است
 و در این رساله قاعده جداگانه بجهت آن بیان نشد زیرا که چندین
 اصحابی نیست و این شط مشرب چهار نه است شط اول در حساب
 صحیح بدانکه عدد مطلق را منطبق گویند اگر جذری یکی از کسور نتیجه
 داشته باشد و الا اضم و عدد منطبق خالی از تهم نیست زیرا که
 اجزای آن از کسور و جذر اگر مساوی آن عدد باشد تماش گویند
 و اگر اجزای زیاد است زایدش نامند و اگر ناقص است ناقصش
 و این نیز مشتب میگردد و چهار جدولت رشمه فی الماده فاصم بدان
 عدد را دو مرتبه بیش نیست یکی اصول و دیگری مسدوع و صورتها
 سه مرتبه است آحاد و عشرات و مآت و آحاد و از یکی بالا میرود
 مآت و عشرات را زده بالا روند تا نود و مآت را از صد بالا روند
 تا هصد و فروع را مراتب غیر ستیهای است در هر مرتبه که دوره اصول
 تمام یابد یکبار الف زیاد کنند چنانکه در اول کوفی آحاد و الی

و عشرت الف و مات الف تقه که احتیاج باشد رقم زنده
 و چون اکثر ارقام نزد محاسبین بند نقد و جنس است بنابراین
 این روشی است بر سه سجایه سجایه اول در ارقام بند سه
 بلکه مراتب آن بصورت آحاد است که اینک بحسب مرتبه آحاد
 داده میشود صورت آحادینت ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱
 و اعدادی آحاد را از مرکب و مفرد را بهین صورت می نویسند
 و آحاد را در جانب یمنی و عشرت را در جانب یساران و مات را
 در جانب یساران و همچنین هر جا که خواهند از طرف یساران رقم
 دارند و هر مرتبه که خالی است صفری در آن محل میگذرانند این
 صورت را مثلاً دوازده را با بیصورت ۱۲ دوه را با بیصورت
 ازینند ۱۰ دوه را د چهار صد و پنجاه با بیصورت ۰۵ پنجم
 و اگر خواهند در هر مرتبه که الف زیاد میشود نشانی فوق آن
 گذارند که معلوم شود چند دوره در آن اتمام یافته تا بر تراز
 آسان شود چنانکه در نه هزار هزار و هفتصد و پنجاه هشت هزار
 سیصد و چهار صد و باین رقم رقم زنده ۳۰۴۰۵۶۷

و ازین اشل معلوم میشود باقی ارقام سجایه دو رقم در ارقام
 بلکه ارقام آن صورت مختلف است اصول صور آن پنجاه است
 اول از یکدیگر نیار تا نه و نیار را بیصورت سه عدد است
 سه عدد سه عدد سه عدد سه عدد سه عدد سه عدد سه عدد
 تا هفتد نیار را بیصورت ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹
 چهارم از یکدیگر نیار تا نه را دنیار را بیصورت است
 ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹
 تا نه تومان را بیصورت ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹
 اینها یا مفرد است یا مرکب مفرد آنرا بصورت بهینطور است
 که با نیک اختلافی مثلاً از ده تومان تا نود تومان مثل ده و نیار
 تا نود و نیار است که اینک و بناله ندارد بلکه آخر آنرا با لامی کشند
 و فقط در آن مرتسم سازند با بیصورت سه عدد و از صد
 تومان تا هفتد تومان مثل صد و نیار تا هفتد و نیار که اینک بجای آن

دو علامت کوچک کیوان نویسد با بیضورت ماه
 و از کیزار تومان تانه هزار تومان مثل کیزار تانه هزار دینار است
 کرامت که دو علامت آخر از اموقوف دارند و بنا به آنرا استقیماً
 مرسم ساخته و شکل کیوان در آن نویسد باین صورت
 است $\frac{1}{2}$ و کذا از ده هزار تومان تا نود هزار
 تومان در وسط ده تومان تا نود تومان شکل کیزار تومان
 نویسد با بیضورت علامت $\frac{1}{2}$ و از یکصد هزار تومان
 تا صد هزار تومان در پهلوی یکصد دینار بی علامت شکل کیزار
 تومان مرسم نموده و قس علیهذا و اما در مرکبات از نازده
 دینار تا نود و نه دینار بی علامت آخر در تحت عشرت بدون
 فقط فاصله نویسد با بیضورت $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم
 $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم
 با یکصد دینار و سایر ارقام آن مرتبه مرکب سازند در پهلوی
 آن مرقوم دارند با بیضورت $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم

تمام شد

تمام مرسم و با کیزار دینار و امثال آن اگر مرکب شود در وسط
 آن بنویسند با بیضورت $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم
 $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم
 صورت $\frac{1}{2}$ مرسم و اگر با کیوان و امثال آن مرکب شود کیوان
 کیوان و امثال آنرا در فوق سایر می نویسد باین صورت
 $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم $\frac{1}{2}$ مرسم
 آن مرکب شود و شکل پانزده و دینار و نظایر آنست که اینک و بنا
 آنرا بالا می کنند با بیضورت $\frac{1}{2}$ مرسم و باین قیاس با نود
 تا یکصد که جهت حاجت اند که اینک در یکصد تومان تا صد تومان چون
 با کیوان تانه تومان مرکب شود صد تومان و امثال آنرا تمام
 می نویسد و کیوان تانه تومان در وسط آن مرسم سازند و
 همچنین است از کیزار تومان تانه هزار تومان و از ده هزار تومان
 تا نود هزار تومان و اما در یکصد و کیزار تومان و امثال آن شکل
 یکصد و کیوان و امثال آنست باین معنی که یکصد هزار تومان
 در وسط می نویسد تا آخر و از بیضورت تا معلوم می شود جمع شد

تمام شد

و هر کس صد هزار تومان را یک کت بنماید و آن را به پنج کت بکشد
هزار تومان باشد یک کت گردد و هر کت هزار گردد یک فرس و هر
کت هزار فرس من یک کت است چنانکه ازین مسئله نموده شود

۱۰۰۰ کت = ۱۰۰۰۰ فرس
۱۰۰۰ فرس = ۱۰۰ کت

۱۰۰ کت = ۱۰۰۰ فرس
۱۰۰ فرس = ۱۰ کت

۱۰ کت = ۱۰۰ فرس
۱۰ فرس = ۱ کت

۱ کت = ۱۰ فرس
۱ فرس = ۱۰ کت

۱ کت = ۱۰ فرس
۱ فرس = ۱۰ کت

۱ کت = ۱۰ فرس
۱ فرس = ۱۰ کت

۱۰۰۰ کت = ۱۰۰۰۰ فرس
۱۰۰۰ فرس = ۱۰۰ کت

۱۰۰ کت = ۱۰۰۰ فرس
۱۰۰ فرس = ۱۰ کت

۱۰ کت = ۱۰۰ فرس
۱۰ فرس = ۱ کت

۱ کت = ۱۰ فرس
۱ فرس = ۱۰ کت

۱ کت = ۱۰ فرس
۱ فرس = ۱۰ کت

۱ کت = ۱۰ فرس
۱ فرس = ۱۰ کت

دو دفتر ایران کل یک را نویسد بلکه همان کل یکصد هزار تومان و
دو سیت هزار تومان و چهار صد هزار تومان از آن رقم نمایند حساب دوم
در ارقام جنس آنچه متداول و متعارف است و که گویا است یکی را با هم
رقم زنند چون یک من و دو من و دیگر را با هم فرود و صورت
ار قاص من مثل نقدیت کرایسکه علامت من در آن داشته
و یک من و دو من را بحسب صورت تقادتی میت

صورت جمع بندی هند سه از هر دو طرف

از طرف یار

از طرف بین

۴	۲	۶	۰	۵	۸	۹
۳	۳	۸	۷	۳	۳	۱
۲	۸	۱	۳	۳	۹	۴
۴	۷	۰	۸	۲	۲	۹
۹	۹	۳	۳	۰		

۴ ۲ ۴ ۶ ۷ ۸ ۹

۳ ۳ ۸ ۷ ۳ ۳ ۱

۲ ۸ ۱ ۳ ۳ ۹ ۴

۱۰۹۳۳۵۰۴

جمع ارقام قدر یک می است
سه کا می است

دوم با هم ال کاس

سه با هم ال کاس

اربع با هم ال کاس

جمع ارقام منی ال کاس

۱۵

۱۶

تصفیف ارقام هند سه

از بین از یار

۳ ۲ ۵ ۴ ۶ ۵ ۲ ۹

۶ ۵ ۰ ۹ ۳ ۰ ۵ ۸

۳	۲	۵	۴	۶	۵	۲	۹
۶	۵	۰	۹	۳	۰	۵	۸

تصفیف ارقام قدر من

تصفیف قدر
در اقسام تصفیف جمع
سه کا می است
دوم با هم ال کاس
اربع با هم ال کاس

لطیفین بدانکه اگر عدد و مبلغ و مقدار را چندین مرتبه توانی تصفیف
نمایند و مجموع آن مراتب را بخوانیم بدانیم میزان چه قدر است لیکن بقای
مربوه جمع شود قاعده هینست که مرتبه اول را از تصفیف مرتبه آخر وضع
باقی جمع آن ارقام است مثل اینکه چهار اچند فقه مضاعف بنایم با بیضویت
۳ ۲ ۵ ۴ ۶ ۵ ۲ ۹ ۳ ۲ ۵ ۴ ۶ ۵ ۲ ۹ ۳ ۲ ۵ ۴ ۶ ۵ ۲ ۹
دو بیت و پنجاه و دو میشود و این قاعده که چهار مرتبه او را باشد تصفیف
مرتبه آخر که دو بیت و پنجاه و دو باقی ماند و این قاعده از جمله قواعد است
که بخاطر این روسیاه گذشته و اما اگر جمع اعداد متوالیه را بنویسیم

خواسته باشیم بر این قاعده این است که یک بر عدد آخر مقصود افزوده
 حاصل را در نصف آن عدد ضرب نموده مجموع حاصل شود مثلاً جمع
 از یک تا ده از ده حاصل ضرب سیزده در شش می باشد که هفتاد و هشت
 بوده باشد و این قاعده را اهل عدد کمال ظهور می خوانند و اگر بر
 آخر را در نصف خود ضرب کنیم کمال دوری خوانند و در جمع افراد
 بنظم طبیعی یک مرتبه اخیره افزوده و نصف حاصل در نفس خود حاصل
 ضرب نموده حاصل مجموع آن اعداد است مثلاً جمع اعداد از یک
 تا نه حاصل ضرب پنج در پنج است که بیست و پنج بوده باشد و
 جمع از واج بنظم طبیعی مضروب نصف مرتبه اخیره در عدد پهلوی
 خود می باشد مثلاً جمع از واج از ده تا ده را خواهیم بدینم حاصل
 ضرب پنج در شش است که سی بوده باشد جمع هر دو به آنکه
 دو قاعده کلیه حایه قواعد مذکوره و سایر مراتب که ناشی از خیال
 خام این روشیاء می باشد مناسب ایراد این دو قاعده است
 قاعده اول عدد یا مبلغ یا مقدار را در قسم اول نوشته
 و معادل آن یا در مقابل یا سه برابر آن یا زیادتر بر هر چه خواهند

یا عددی دیگر که بیچون مناسب با مرقوم قلم خوانند بکنند یعنی کلی آورد
 و بر قلم افزوده در قسم ثانی مرقوم دارند و آنچه بر قلم اول افزوده بسیار
 بر قلم ثانی افزایند و در ثالث مرتب ساخته و همان را بر ثالث اضافه نمایند
 و در چهارم تحریر کنند و باز همان را بر چهارم اضافه کنند و در پنجم نوشته
 و همچنین تا بحدی که خواهند قلم تعلیم و در عدد بدفعه تحریر نمایند و خوانند
 کل و فوات را بدون رجوع بقاعده مسطور و جمع نمایند قاعده ایست که
 مرقوم در قسم اول را بر مرقوم در قلم آخر افزایند و جمله ترا در
 عدد ارقام و دفعات مسطور و ضرب نمایند یا آنکه عدد تمامی ارقام
 و دفعات را در نصف جمله آن ضرب کنند حاصل ضرب جمع کل ارقام
 مسطور است و این قاعده نامیده شده است جمع اضافی و صورت
 عمل آن از قرار است که در ذیل مستلکی گردیده

سه برابر قسم اول

حاصل	۳	۳	۳
مرقوم قلم اول و جز	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳

خواست با شمره بایم تا در این است که یک بر عدد آخر مقصود افزوده
 حاصل را در نصف آن عدد ضرب نموده مجموع حاصل شود مثلاً جمع
 از یک تا ده از ده حاصل ضرب سیزده در شش می باشد که هفتاد و هشت
 بوده باشد و این قاعده را اهل عدد کمال ظهور می خوانند و اگر بر
 آخر از نفس خود ضرب کنیم کمال دوری خوانند و در جمع افراد
 بنظم طبیعی یک مرتبه اخیره افزوده و نصف حاصل در نفس خود حاصل
 ضرب نموده حاصل مجموع آن اعداد است مثلاً جمع اعداد از یک
 تا نه حاصل ضرب پنج در پنج است که بیست و پنج بوده باشد و در
 جمع از پنج بنظم طبیعی مضروب نصف مرتبه اخیره در عدد هیلوی
 خود می باشد مثلاً جمع از پنج از ده تا ده را خواهیم بایم حاصل
 ضرب پنج در شش است کسی بوده باشد جو هر چه باشد آنکه
 دو قاعده کلیه حادیه قواعد مذکوره و سایر مراتب که ناشی از جدول
 خام این روسیاه می باشد مناسب ایراد این دو قاعده است
 قاعده اول عدد یا مبلغ یا مقدار بر اول در قسم اول نوشته
 و معادل آن یا در مقابل یا بر برابر آن یا زیادتر بر هر چه خواهد

یا عددی دیگر که بخواهد مناسب با مرقوم قلم خوانند و بکند صحت کلی دارد
 و بر قلم افزوده در قسم ثانی مرقوم در نه و آنچه بر قلم اول افزوده و صیبا
 بر قلم ثانی افزایند و در ثلث مرتسم ساخته و همانز بر ثلث اضافه نمایند
 و در چهارم تحریر کنند و باز همانز بر چهارم اضافه کنند در قلم پنجم نوشته
 و پنجمین تا سجد که خواهند قلم بکنند و عدد بقده تحریر نمایند و خوانند
 کل و فعات را بدون رجوع بقاعده معروفه جمع نمایند قاعده ایست که
 مرقوم در قسم اول را بر مرقوم در قلم آخر افزایند و جملتان را در
 عدد ارقام و فعات مسطوره ضرب نمایند یا آنکه عدد دقتی ارقام
 و فعات را در نصف جملتان ضرب کنند حاصل ضرب جمع کل ارقام
 مسطوره است و این قاعده نامیده شده است جمع اضافی و صورت
 عمل آن از قرار است که در ذیل مستلکی گردیده

سه برابر قسم اول

حاصل	_____	_____	_____
مرقوم قلم اول	_____	_____	_____
مجموع	_____	_____	_____
بهر	_____	_____	_____
قسم اول	_____	_____	_____
مجموع	_____	_____	_____

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲
۵۳	۵۴	۵۵	۵۶
۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۶۵	۶۶	۶۷	۶۸
۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶
۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸
۸۹	۹۰	۹۱	۹۲
۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

دویم که بیست و نهم بر قوم قلم اول مراد

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲
۵۳	۵۴	۵۵	۵۶
۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۶۵	۶۶	۶۷	۶۸
۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶
۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸
۸۹	۹۰	۹۱	۹۲
۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

قاعده دویم که عددی را در مقابل یا سه مقابل یا چهار مساوی
یا پنج پیش معادل یا هفت برابر یا زیادتر هر چه خواهند نموده
در دفعه دویم هر قوم دارند و دویم را مثل اول میول داشته و سیم را مثل
دویم و در دفعه چهارم مثل دفعه سیم بر قدر که آن دو در قدر را کر کرده این
دفعه را کر نموده و در دفعه پنجم هر قسم سازند و بکند تا بقصدی که خواهند
تخریر نمایند و کل آن دفعات هر قوم را خواهند جمع نمایند بدون آنکه
رجوع بقاعده معروض نمایند بر قدر این است که هر قوم در قلم اول را از هر قوم
در قلم آخر وضع نموده باقی را حفظ نمایند پس از آن اگر بنظم دو مساوی است
هر قوم شده باید تمام محفوظ را بر قسم قلم آخر افزایند چندان که جمع آن
و اگر بنظم برابر شده باید نصف محفوظ را بر هر قوم در قلم آخر علاوه کنند
چندان که جمع کل است و اگر بنظم چهار مقابل قلمی شده است مثل محفوظ
بر هر قوم در دفعه آخر اضافه نمایند و بکند تا هر یک که باشد بنظم
دوازده برابر تخریر یافته باید یا زده یک محفوظ را بر عدد هر قوم
و دفعه آخر علاوه نموده چندان که جمع کل آن دفعات است و این
قاعده همی بسع تقابلی است اشکال تمامی این است

آن عدد را بعینه در تحت مقرره نویسد اگر از نابت میزان
 عشره سابقه چیزی نباشد والا آنرا ناقص را آن عدد نموده باقی را
 نویسد و اگر در مقصود موجود در مقصود باشد معدوم عدد مرقوم
 در تحت مقرره باید بخوبی باشد که باضافه عدد مجازی خود از
 مقصود مساوی عشره شود و برای آن کی در ذین کفره بدست
 سابق معمول دارند و اما در هندسه ابتدا از آخر هم میتوان نمود
 که این که احتیاج مجربا ثبات باشد و صورت عمل هر یک این است

صورت تفریق هندسه از هر طرف

تفریق هندسه از چپ	تفریق هندسه از راست
۳۷۹۰۴	۳۷۹۰۴
۱۹۰۶	۱۹۰۶
۱۸۸۴	۱۸۸۴

صورت تفریق نقد و جنس

تفریق نقد و جنس
 اکتساب
 اکتساب
 اکتساب

صورت تفریق که موضوع زیاده از موضوع منته باشد

تفریق نقد و جنس
 اکتساب
 اکتساب
 اکتساب

جدول سیم در ضرب که سابقین بر آوردش نامند و محاسبین
 یکی را مضروب و دیگری را مضروب فییه و حاصل را حاصل ضرب دان
 سه قسم مقصودات اول ضرب مضرب در مضرب دوم مضرب مضرب
 سوم مرکب در مرکب و مضرب در مضرب هم بر سه قسمت آحاد و آحاد
 و آحاد در غیر آحاد و غیر آحاد در غیر آحاد و طریقه عمل در اقسام
 مذکوره اگر هندسه باشد باین تقصیل است

طریقه عمل آحاد در آحاد از یک تا پنج معلوم است احتیاج بقاعده ندارد
 اما در شش آن مضروبین جمع نموده و با فرق عشره را بسط بشمارند
 و فصل ده بر هر یک از مضروبین را در یک مضرب نموده حاصل مضروب
 نمایند حاصل ضرب مجموع است مثلا ضرب هشت در هفت آحاد

زاید بوده را بسط بعشرات کرده و شش که مضروب دو در سه باشد
 اضا فی پنجاه نموده مجموع حاصل ضرب پنجاه و شش باشد و در نیاب
 شری از حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه شریعت
 بر توضیح این معنی مناسب ایراد آنست در بی مقام و طریق آن مضرب
 و حروف ابجد میباشد و حاصل را هم بحروف ابجد بنویسند و آن اینست
 و لو و ز و ص و ح و ط و ظ و ز و س ط ز ح نوز ط ص ح ح
 ح ط ع ب ط ظ ف ا ضرب ما دون عشرها الیهما التمسک
 و طریقه ضرب آحاد و غیر آحاد و غیر آحاد در غیر آحاد آنکه غیر آحاد را در
 بسوی خود از آحاد نموده حاصل ضرب آحاد در آحاد را بسط بر سه ستاره
 مرتبه افزوده از مجموع مراتب مضروبین نموده مثلاً در ضرب هشت در نود
 هفتاد و دو که حاصل ضرب هشت در نوات بسط بعشرات که ستاره
 افزوده در مجموع مراتب مضروبین است نموده مقصد و بیت شد
 و در ضرب هشتاد در سیصد و چهل و هشت که حاصل ضرب و شش باشد
 بسط با آحاد الوان نمودیم چهل و هشت هزار شد و طریقه بصره مفرد
 و مرکب آنکه بعد از آنست تمام مضروبین بنجد آری که صورت مفرد را

در هر یک از صورت مراتب مرکب ضرب نموده آحاد حاصل را در تحت عدد
 مضروب از مرکب مرقوم داشته و نیز آن عشرات را اگر داشته
 از پهلوی امین اگر حاصل آحاد ندارد و عددی از عقود عشرات است
 در آن موضع صفری گذارند و نیز آن عشرات را در بین آن و یکد اما آن
 بعد از اتمام حاصل را جمع نموده مجموع حاصل ضرب است و اگر مضرب
 صفری باشد آنرا در بین سطر خارج مرتب سازند شش
 نه در مقصد و شصت و پنج بدین صورت $\frac{۷۶۹۵}{۶۰۴۰}$ و اگر بی
 نه نوزاد در بین سطر خارج یک صفر گذارند $\frac{۷۶۹۵}{۶۰۴۰}$ و اگر ضربه
 باشد دو صفر و اگر نه هزار باشد سه صفری نوزاد حضورت در
 ۸۸۰۰۰۰ طریقه بعشر عمل مرکب در مرکب آنکه هر یک از
 مضروب را تحلیل در مضرب نموده بعضی را در بعضی ضرب نموده و حاصل
 جمع نماید حاصل ضربت و در آن چند طرق مقصود است سهل و آسان
 شبکه و اصغراست طریقه شبکه آنکه شکل که بعد از اصطلاع مرتب نمود
 که کیطرف بعد از مضربین و از طرف دیگر لیر مضروب دیگر مرتب
 حاصل شود و مرتبات مسطوره را بخطوط مورب منقسم بدو

فوقانی و تحتانی نماید و هر یک از مراتب احد مضروب و بین را که مصطلت
 اقتضا نماید در فوق شکل مسطور و دیگر برادر بسیار آن نحوی که اخری
 بر هر یک در محلی مربع ملحق هر دو مرقوم شود و بعد به هر یک از مراتب
 موسومه بسیار برادر هر یک از مراتب موسومه فوقانی ضرب نموده
 حاصل را در مربع ملحق از جایین مرقوم داشته باین قسم که آحاد را
 در شلست تحتانی و عشر از در شلست فوقانی و مراتب محاذی صفی
 میانند و بعد از اتمام ما ابده شلست تحتانی جانب این نمود هر
 در آن مرقوم است در تحت شکل مرقوم دارند و همین نحو باین بسط
 مرتب راجع نموده حاصل را در بسیار رقم اول نوشته تا مجموع همان
 خطوط مرتب مرقوم شود حاصل ضرب همان مجموع خواهد بود بصورت

	۸	۷	۸	۷	۸	۷	۸
۸	۸	۱۵	۲۲	۲۸	۳۵	۴۲	۴۸
۲	۱۵	۲۲	۲۸	۳۵	۴۲	۴۸	۵۵
۳	۲۲	۲۸	۳۵	۴۲	۴۸	۵۵	۶۲
۰	۲۸	۳۵	۴۲	۴۸	۵۵	۶۲	۷۰
۸	۴۲	۴۸	۵۵	۶۲	۷۰	۷۷	۸۵

و قطر بقدر اصفار کنه
 مضروب و بر محاذی
 یکدیگر مرقوم داشته
 و خط عرضی علیحده مرتب
 صفری در ابتدا می آن نشان

کند از جانب این و آحاد یکی از دو مضروب را در هر یک هر یک از
 مراتب مضروب دیگر ضرب نموده آحاد حاصل از ضرب اول از فوق
 صفر که از آن و میزان عشره در بسیار آن و قس علیهذا تا اینکه صوت
 عدد مسطور در مراتب مضروب فیه ضرب شود و بعد خط مجوی برود
 آن مرتب ساخته و صفری دیگر در بسیار صفر اول گذارند و عدد مرقوم
 در بسیار عدد سابق را به ستور سابق علامت تمام نماید بعد از اتمام حاصل
 جمع نموده در تحت همان خط مرتب سازند حاصل ضرب همان است
 مثالش خواستیم ۷۸۹۵ عدد را در ۸۲۳۰ شد
 ضرب بنایم حاصل ضرب ۷۷۵۸۵۰ شد
 بی صورت و اگر مضروبین نقد باشد قطر بقدر
 آنکه یکدیگر از احد مضروبین مرقوم داشته
 مضروب و دیگر را با تمام در تحت آن مرقوم
 دارند بعد یکدیگر را با بقدر یکدیگر خواهند
 و مصطلت باشد ترقی داده مضروب
 ۵۵۷۷۵۸۵
 مرقوم در تحت آنرا هم به ستور فوق ترقی داده محاذی هم بنویسند

بجای

گذارد

تا جیکه تمام فوق مساوی مضروبیکه یکبار است در آن مرقوم
شده بود حاصل آنچه تحت آن فوق است حاصل خدمت همچنین
طریقه عمل در جنس که آنکه بجای یکبار یکبار مرقوم دارند و صورت عمل این

ضرب نقدی
مصرف

حاصل
ضرب ال ۷ مرقوم است
ص ۷
ص ۷
ص ۷

ص ۷
ص ۷
ص ۷
ص ۷

ضرب جنس
مصرف

ص ۷
ص ۷
ص ۷
ص ۷

ص ۷
ص ۷
ص ۷
ص ۷

جدول چهارم در سمت که اهل سیاق بخیه بندی و بر آورد
نیز گویند و عددی که سمت می کنند مقوم و دیگر را مقوم

و آنچه مقورات و مجهول که معلوم میشود خارج قسمت و طریق
در آن دو قسم مقورات یا یکپورته معلوم میشود و این قسم
باینکه مقوم علیه منطبق باشد و یا بقاعده معروضه در آن و منطبق و نام
هر دو جاریست که انشاء الله ذکر خواهد شد و قسمت یکپورته را مشخص
نمودن سو قوف در این متن تصیف و تثلیث و تغییر است زیرا که تریس
خف خف و تین خف ربع و تیس خف ث باشد
خف است و تین ث و از برای تریس قاعده بخیر قاعده
معروضه که کفیم در منطبق و اقم هر دو جاری است چیزی نظیر نزد
که آنکه بطریقی که خف و ث معمول دارند و جنس در حقیقت نصف
عشر یا عکس آنست پس از برای جنس دو قاعده بود و طریق عمل
بر یک این است اما طریقه تصیف آنکه ابتدا از آخر مرتبه عدد مرقوم
اگر حسب صورت زو جیت نصف آنرا مرقوم داشته و یکی را به پاره
نموده آنرا اضافه مرتبه بعدا که موجود باشد نموده و نصف مجموع را
به ستور سابق مرقوم داشته و الا نصف عشره که پنج باشد بان
سوزن مرقوم دارند تا آخره اگر در مرتبه آخر یکی باقی ماند نصف آنرا

مرقام دارند و در هند سه ابتداء اول که حرف مین باشد
هم میتوان نمود که اینک محتاج بچو و ابیات خواهد بدین صورت

تصیف قدر و صفت

قدر	نصف	صفت
۱	۲	۳
۴	۵	۶
۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲

تصیف هند سه از مین و بیار

از مین

۶	۷	۰	۱	۹
۳	۳	۰	۰	۹
۲	۳	۵	۰	۹
۲	۳	۵	۰	۹

و طریقه تلیث آنکه ابتدا با فرموده نماید اگر بحسب صورت
تلیث صحیح داشته باشد آنگاه از مرقام و اگر یک باقی ماند سبطه
و اگر دو باقی ماند سبطه بشترین نموده بدست آورد که در ضعف گذشته
معلوم دارند تا آخر و اگر در آخر یکی باقی ماند آنگاه از مرقام دارند

و اگر دو

و اگر دو باقی ماند دوشت آنرا در هند سه ابتداء اول که مین باشد هم
میتوان نمود که اینک محتاج بچو و ابیات خواهد بود و ازین قائده
بیخ و مدس و قس معلوم میشود چنانکه پیش معلوم شد و صورت عمل
هر یک از این در بیخ و مدس و قس این است که نموده و مرقام آنها را
طریقه شکل قدر تلیث و جسر دهند سه از مین و بیار بدین صورت

۱	۲	۳
۴	۵	۶
۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲

تلیث هند سه

از مین

۹	۷	۶	۰	۱	۵
۲	۳	۱	۳	۳	۱
۳	۳	۴	۶	۶	۷
۳	۳	۴	۶	۶	۷

و اگر دو

تربیع قدر و جنب و هندی از این درین صورت

قدر جنب
۳۱۰۵۴۹

۱۵۲۷

۵۲۱۳۷

تدیس قدر و جنب و هندی از این درین صورت است

قدر جنب
۲۱۹۵۱

۷۳۱

۳۶۵۸

تین قدر و جنب و هندی از این درین صورت است

۷۸۵۶

ص

۳۹۲۸

۱۹۶

۹۸۲

تربیع قدر و جنب و هندی از این درین صورت است

۲۱۹

۷۳۲

۳۶۴

و طریقه تفسیر آنکه اسیب از آخر نموده هر مرتبه را تریز ل نموده
یعنی تریز داده صورت مرتبه بعد از آن مرتبه را که ده یک آن باشد
مقوم دارنده در مرتبه آخر اگر آحاد داشته باشد عشر آنرا مثل
و ث مرقوم دارند و اگر عشر را معاف نمایند خمس شود
و صورت عمل هر یک این است

ص

تختین قدر و جنب و هندس

۸۶۵۷	بینه	بینه	بینه
۸۶۵۷	لا صاب	لا صاب	لا صاب

تختین قدر و جنب و هندس

۲۲۶	هندس	هندس	هندس
۲۲۶	لا صاب	لا صاب	لا صاب
۵۲۱	لا صاب	لا صاب	لا صاب

و اما محسن که عشر مضاعف را نوسند طریقه آنکه ابتدا از اول مرتبه عدد مرقوم نمایند و آنرا مضاعف کنند عشر آنرا مرقوم دارند با این معنی که بعد از تصنیف اول مرتبه که آحاد یا غیرا حاد بوده باشد هر چه در آن رقم بوده یا مساوی شده میشود یا کمتر یا بیشتر اگر کمتر است و عشر صحیح دارد آنرا مرقوم و آنرا عشر آن هر چه باشد از کور نوشته

اگر بیشتر است مانوق آنرا که آحاد مرکب یا غیره باشد بدستور سابق عشر آنرا نوشته و از برای یکی در ذهن گرفته چنانکه جایگزین مساوی باشد و آنرا بر مضاعف مرتبه بعد افزوده اگر در آن مرتبه چیزی باشد و الا عشر شود و در مرقوم دارند و بدستور سابق عمل را تمام نمایند بدین صورت که مرقوم شده

تختین قدر و جنب و هندس

۴۷۵۶۷	بینه	بینه	بینه
۹۷۱۲	لا صاب	لا صاب	لا صاب

و اما طریقه مرقوم کردن در منق و اقسام هر دو عبارت است اینکه عددی در مقوم علیه ضرب نمایند که حاصل مساوی مقوم شود و این عددی که مراتب آن اقل باشد سهولت ممکن است مثل مثبته بر چهار که پنج خارج میشود و اگر چیزی باقی آید کمتر از مقوم علیه باشد و باقی را نسبت مقوم علیه داده که منسوب! اضافه خارج از صحیح نموده مثل مثبته و چهار را

تختین

قسمت پرخرج نموده که چهار عدد صحیح و چهار جنس خارج میشود و قسمت
 آن اگر مراتب بسیار باشد طریقی که در هند سه جدولی شماره مراتب مقوم
 مرتسم نموده و خط عرضی فوق جدول متصل بآن مرتسم کرده ارقام را
 در تحت خط عرضی بالای جدول مرقوم نموده و مقوم علیه را در آخر جدول
 محاذی مقوم بنویسد آخر مقوم علیه محاذی آخر مقوم باشد اگر محبت صورت
 مساوی یا یکبار باشد و الا یک مرتبه است بر مرقوم نموده پس اگر عددی از آن
 طلب نموده که ممکن باشد ضرب آن در هر یک هر یک از ارقام مقوم علیه
 و تقریق آن از هر یک از ارقام مقوم که محاذی آن عدد در مقوم
 علیه و سایر آن باشد اگر در میان رقمی باشد و چون طلب نموده
 فوق جدول محاذی اول مرتبه از مقوم علیه نوشته و ضرب آن در
 مرتبه مقوم علیه نموده و حاصل را در تحت ارقام مقوم که از بنویسد
 آحاد محاذی عدد از مقوم علیه که مضروب فیه بود و عشرت را
 در میان آن مرقوم نموده و از ارقام محاذی خود از مقوم تقریق نموده
 باقی را بعد از خط عرضی مرقوم دارند بعد در میان آن ضرب نموده
 بدستور سابق تا در هر یک هر یک از مراتب مقوم علیه ضرب شده شود

پس مقوم علیه را یک مرتبه نقل چین با بقیه مقوم را نقل بسیار نموده
 عددی دیگر بدستور سابق در میان عدد در فوق مرقوم دارند و در هر یک
 از ارقام مقوم علیه بدستور سابق ضرب نموده تا آنکه اقل و اول مقوم
 علیه محاذی یکدیگر شوند و در مرتبه که ضرب مقوم علیه تمام می شود بقیه
 از مقوم که محاذی مقوم علیه است باید کمتر از مقوم علیه باشد چون عمل تمام
 میشود خارج قسمت ارقام فوق جدول است با بقیام حاصل نسبت از
 ارقام بقیه بمقوم علیه اگر چیزی باقی باشد و طریقی عمل در غیر هند سه
 چند صورت متصور است یا هر دو از یک جنس است یا مختلف میباشد
 باین معنی که یکی نقد و یکی جنس باشد یا عدد در صورت اول یا مقوم
 بجز مرتبه بیشتر از مقوم است یا کمتر و طریقی اینکه هر دو از یک جنس
 و مقوم علیه بجز مرتبه کمتر باشد آنکه مثل قسمت هند سه عدد از این
 مقوم و مقوم علیه در مقوم علیه ضرب نموده که حاصل یا مساوی
 مقوم شود یا کمتر از مقوم علیه باقی ماند که بسور رجوع شود بجز آنکه
 در این مقام حجت پیدا شدن عدد و مفروض ابتدا از اول عدد در این
 مقوم و مقوم علیه را نوشته مقوم علیه را در تحت آن بخارند که

مراد ضرب یکی در مقوم علیه است و فوق و تحت را و فقه بد فقه باخدا را
 یکدیگر ترتیب داده تا آنکه مقوم علیه که مضروب فیه است و در تحت نوشته
 میشود مساوی مقوم شود یا ممکن باشد نقصان آنرا از مقوم بعد از آن
 با نیت مقام رسید و فقه هم نموده مضروب را در فوق و حاصل ضرب را
 در تحت آن و فقه دیگر قرینه آن نوشته باقی را در تحت آن مقوم و در
 پایین دستور و فقه بد فقه نوشته تا تمام حاصل ضرب بساوی مقوم شود
 و اگر بماند یا حاصل باقی شود که کسور بجا میماند در ست نمایند نقضی ندارد
 و در عمل و فاقه سهل میمانند و خارج قسمت مجموع ارقام مضروب است که حاصل
 ضرب آنها مساوی با مقوم باشد و اما طریقی که مختلف باشد باید مقوم
 علیه را بقتی که با مقوم است تجزیه نموده یا بنیسی که اول مرتبه از مقوم
 تجزیه میکنند از مراتب مقرر در مقوم نمایند و از آن قرار جمیع ارقام
 علیه را تجزیه نموده بعد از تشخیص محل الیه باید اول مرتبه از تجزیه
 که اول مرتبه مقوم علیه تجزیه آن باشد قرار داده که مضروب و
 محل الیه را مضروب فیه بیستور سابق اگر تمام نموده و خارج قسمت
 چون شخص شد در ثانی اول مرتبه که مضروب قرار داده بود تجزیه کنی
 فیض

فیض

بقسمت که در اول تجزیه شد و خارج قسمت را نسبت آن داده چنانکه در
 صورتی که مقوم علیه بیشتر از مقوم باشد باید هر یک ارقام مقوم علیه را
 تجزیه مرتبه اول بسط خود نموده بیستور قبل قسمت نمایند بعد از تمام تعیین صحیح
 اول مرتبه که مضروب قرار داده بودیم همان دستور تبدیل مرتبه خود نمایند
 و صورتی باشد مسطوره بدین پنج است که نموده شد تا واضح باشد

صورتی که قسمت بندر از دو طرف

ازین پس			ازین پس		
م	ع	س	س	ع	م
۵	۸	۶	۶	۵	۶
۰	۶	۴	۳	۳	۱
۵	۳	۰	۰	۰	۰
۰	۳	۰	۰	۰	۰
۰	۰	۰	۰	۰	۰
۰	۰	۰	۰	۰	۰

خارج قسمت	م	ع	س
۷۹	۴	۱	۰
۱۵۶	۲	۲	۲
۳۴۱	۲	۲	۶

قسمت فقه بیستور
 بیستور فقه بیستور
 بیستور فقه بیستور
 بیستور فقه بیستور
 بیستور فقه بیستور
 بیستور فقه بیستور
 بیستور فقه بیستور
 بیستور فقه بیستور
 بیستور فقه بیستور
 بیستور فقه بیستور
 بیستور فقه بیستور

فیض

تقدیر بنی بخت
در کتب صفا و کتب صفا
صفا صفا

کتب صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

کتب صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

کتب صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

کتب صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

کتب صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

کتب صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

کتب صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

کتب صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

کتب صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

کتب صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

کتب صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

صفا صفا صفا
صفا صفا صفا

ص ۱	ص ۲	ص ۳
ص ۴	ص ۵	ص ۶
ص ۷	ص ۸	ص ۹
ص ۱۰	ص ۱۱	ص ۱۲
ص ۱۳	ص ۱۴	ص ۱۵
ص ۱۶	ص ۱۷	ص ۱۸
ص ۱۹	ص ۲۰	ص ۲۱
ص ۲۲	ص ۲۳	ص ۲۴
ص ۲۵	ص ۲۶	ص ۲۷
ص ۲۸	ص ۲۹	ص ۳۰
ص ۳۱	ص ۳۲	ص ۳۳
ص ۳۴	ص ۳۵	ص ۳۶
ص ۳۷	ص ۳۸	ص ۳۹
ص ۴۰	ص ۴۱	ص ۴۲
ص ۴۳	ص ۴۴	ص ۴۵
ص ۴۶	ص ۴۷	ص ۴۸
ص ۴۹	ص ۵۰	ص ۵۱
ص ۵۲	ص ۵۳	ص ۵۴
ص ۵۵	ص ۵۶	ص ۵۷
ص ۵۸	ص ۵۹	ص ۶۰
ص ۶۱	ص ۶۲	ص ۶۳
ص ۶۴	ص ۶۵	ص ۶۶
ص ۶۷	ص ۶۸	ص ۶۹
ص ۷۰	ص ۷۱	ص ۷۲
ص ۷۳	ص ۷۴	ص ۷۵
ص ۷۶	ص ۷۷	ص ۷۸
ص ۷۹	ص ۸۰	ص ۸۱
ص ۸۲	ص ۸۳	ص ۸۴
ص ۸۵	ص ۸۶	ص ۸۷
ص ۸۸	ص ۸۹	ص ۹۰
ص ۹۱	ص ۹۲	ص ۹۳
ص ۹۴	ص ۹۵	ص ۹۶
ص ۹۷	ص ۹۸	ص ۹۹
ص ۱۰۰	ص ۱۰۱	ص ۱۰۲

در حساب کسره آن مثل است بر یک رشمه و چهار صد
 رشمه در معرفت تحریر ارقام کسره آن مثل بر سه حساب و یک چهارم
 حساب اول در ارقام هندسه آن مثل بر سه قطر است قطر ه او
 در ارقام کسره یا منطبق است و آن کسره رشمه مشهور است که
 و ثلث و ربع و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر بوده باشد و ما
 و مکن نیست تغییر آن که بخند و هر یک از اینها چهار قسمت اول مفرد
 یک ثلث و مثل یک جز دوم که در مثل در محسب مذکور از هفتده جز
 سیم مضاف مثل جنس سدس مثل چهار جز از سیزده جز
 از نوزده جز چهارم معطوف مثل کیف و یک ثلث و سه حش
 و چهار سیم عشر و مثل کجده از پانزده جز و هفتده جز از سیزده جز
 قطره در مثنی در محسب کسره و در بعضی از اقسام مذکوره چون

در حساب کسره
 در معرفت تحریر ارقام
 کسره آن مثل بر سه
 حساب و یک چهارم
 حساب اول در ارقام
 هندسه آن مثل بر سه
 قطر است قطر ه او
 در ارقام کسره یا
 منطبق است و آن
 کسره رشمه مشهور
 است که و ثلث و ربع
 و سدس و سبع و ثمن
 و تسع و عشر بوده
 باشد و ما و مکن
 نیست تغییر آن که
 بخند و هر یک از
 اینها چهار قسمت
 اول مفرد یک ثلث
 و مثل یک جز دوم
 که در مثل در محسب
 مذکور از هفتده
 جز سیم مضاف
 مثل جنس سدس
 مثل چهار جز از
 سیزده جز از
 نوزده جز چهارم
 معطوف مثل کیف
 و یک ثلث و سه
 حش و چهار سیم
 عشر و مثل کجده
 از پانزده جز و
 هفتده جز از
 سیزده جز

موقوف به اینست نسبت میان هر دو منجج است لهذا اقل سائبت را
 نموده شروع منجج شود با آنکه میان هر دو عددی از اعداد غیر کبی خالی
 از یکی از چهار نسبت نیست زیرا که اگر هر دو مساوی باشد متساویان مانند
 و الا اگر که برابر اقل قسمت نموده چیزی باقی نماند در قسمت اولی متداخلاً
 گویند و اگر در قسمت اولی چیزی باقی نماند مقوم علیه را بر باقی قسمت نمود
 باز اگر باقی نماند برین دستور مقوم علیه را بر باقی قسمت نماید و اگر چیزی
 باقی نماند متواتقان گویند و کسری که مقوم علیه آن منجج است وقت آنست
 و اگر باقی نماند لامحاله یکی است و آنرا متباين نامند بعد از فهم نسبت
 سیکونیم منجج کسره که در دست اعداد که یکی باشد و صحیح کسره منظور آنست
 پس منجج کسره مفرد معلوم و مشخص است و همان منجج کسره است یعنی
 مثل یک ثلث و دو ثلث که سه منجج آنهاست مثل کجده از پانزده جز
 و دو جزه از یازده جزه که یازده منجج آنها میباشد و بگذارد منجج
 کسره مضاف باید منجج مضاف را در منجج مضاف الیه ضرب نموده تا
 باشد حاصل منجج آنست مثل مصف ثلث حش و در او سه پس شش
 در پنج ضرب نموده حاصل که سی باشد منجج آنست و در منجج معطوف

باز

باید نسبت فیما بین مخرج معطوف و معطوف علیه را ملاحظه نموده اگر مساوی
 باشد که یکی از آنها کافی است در مخرج بودن هر دو و اگر متفاضل باشند
 اگر مخرج هر دو است و اگر متوافق باشد یکی از دو مخرج را در وقت دیگری
 ضرب نموده حاصل مخرج باشد و اگر متسایمان باشد مخرج یکی را در مخرج
 دیگری ضرب نموده حاصل مخرج است و بیکوتر ازین مثال آنست که مخرج
 مشترک گویسعد را بیان نمایم باجمع اقسام روشن شود پس گوئیم در
 در ضرب نمایم بجهت تبیین که داشت و شش را با چهار ملاحظه شد
 توافق داشت در نصف نصف یکی را در دیگری ضرب نموده دوازده
 و آن چون پنج تبیین داشت در یکدیگر ضرب نموده هشت شد بجهت
 تداخل شش بان اکتفا همان نموده در جهت بجهت تبیین که داشت
 ضرب شد و حاصل که چهار صد و بیست باشد باشت توافق داشت
 در ربع و از دیگری را در دیگری ضرب نموده حاصل که هشتصد و چهل باشد
 و باین درشت متوافق میباشند مثلی را در دیگری ضرب نموده حاصل
 دو هزار و پانصد و بیست شد و با ده چون متفاضل میباشند اکتفا بان
 نموده پس مخرج گویسعد منظور ده هزار و پانصد و بیست میباشد

ص

و از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام استغای مخرج مطوره
 شده فرموده اند از ضرب ایام سبک مک فی الايام سنک یعنی هفت کیانام
 هفت است در سید و شصت کیانام سال است ضرب نموده حاصل همان
 خواهد بود و مخرج کسر اضم هم بستور منق است قطر هفتس کیفیت
 ترقیم ارقام مطوره اگر کسر عد صحیح باشد آنرا نوشته صورت کسر گرفته اند
 یا کسر صورت آنرا در تحت آن مرقوم دارند مخرج کسرا در تحت آن و اگر عد
 صحیح بان نباشد بجای آن هفتر گذارند و بستور سابق تمه را مرقوم نمایند
 و در معطوف و معطوف علیه و اورسم نموده و در اضم مضاف فیما بین
 مضاف و مضاف الیه من رسم نمایند و در مضاف منق مثل مفرد است
 که اینک مخرج مضاف الیه را در تحت مخرج مضاف مرقوم نمایند پس در
 یکی دو ثلث چنین مرقوم دارند $\frac{1}{2}$ و در نصف جنس سده چنین $\frac{1}{10}$
 و در سربع و شش سبع و دو تا و یک جنس ثلث و دو و حسب زرا از یازده
 جزء چنین $\frac{1}{19}$ و $\frac{2}{19}$ و $\frac{3}{19}$ و در یکجزه از پانزده جزء از یکجزه از سیزده
 جزء چنین $\frac{1}{17}$ و $\frac{2}{17}$ و $\frac{3}{17}$ و بر شخص فظن ازین هشتصد جمع ارقام معلوم
 و مشخص میشود و محتاج شرح و بسط نخواهد بود و صحاح فی تفسیر در ارقام

که رفتی بدانکه اقسام آن ازین قصیده معلوم خواهد شد
 صحیحی است شد انک ای فرزند شنوان نکتہ از زوی تیر
 بود هر دو انک از آنها چار طوج و از آنها هر طوجی چار و یک
 جوی شش خرد است و خردلی ده و دو فلس دان از زوی تیر
 بود هر فلس از آنها شش فیتلی شش نقر است ای جانک
 نقری هشت قطیر است و انکه ده و دو ذره آمه وزن قطیر
 هجده را نصف سه ذره بشمار هر جنسی از آن یک دهم بر کبر
 و صورت ارقام از خردل تا دهم مشخص دارند بدین صورت و همه دو
 و همدسه ذره قطیر عم فیتد سه فلس عم خردل و از شکر
 و نیم بدین صورت یک شکر را چنین نویسد شکر دو و شکر را چنین
 ده سه شکر را چنین ده و یک طوج را چنین ط دو طوج را کبر
 باشد چنین نویسد سه طوج را چنین سه ط یک انک را چنین
 یک انک را چنین سه و دو انک را چنین سه و دو
 انک و نیم را چنین سه و سه انک را چنین سه و سه انک
 نیم را چنین سه و پنج انک را چنین سه و پنج انک و نیم را چنین

و صورت مسطوره ازین قصیده معلوم میشود ان شاء الله
 ای شیرازند قایق و دستر کسر مقدار را چنین بشمار
 ربع یک انک را اصوج بگو ط طای حطی بود غلامت او
 نقطه زیر فحمتین سبب نیم انکش لاد حساب ستم
 فحمتین است بی نقطه محبوب سبب دانه واحد بدست او مطلوب
 صورت ربع یا بی معکوس است که دانه و نیم از حساب او است
 غت باشد بصورت یک ده تا دو دانه عیان شود بعد
 یا بی معکوس فحمتین سبب سه سبب از دو دانه و نیم
 نقطه پس علامت نیم است که سه دانه از حساب فحمتین
 یا بی معکوس سبب سبب دو دانه است این نشان را انک و نیم
 چار دانه است همچو پای مدیدر این سخن یکس غلط نشد
 یا بی معکوس نقطه میان فحمتین چار دانه است و نیم آن میدان
 صورت پنج انک را در باب است او هشت اندی حساب
 یا بی معکوس در کریش سبب
 پنج انک است و نیم در دستر

و این تقریر را قلم سوز از نیکانک تا پنجاه نیک و نیم بصورت
 = = = = =
 معیاب است در قلم گنوجنس که هر یک مرثا هستند و سیر میباش
 و یکم تریز چیل سیر میباشد و سیر با بصورت --- و هر سیر شایزده
 صیرفی است و هر شمال میت و چهار نخه است و هر نخه می نزدیک نوزده آن
 که هر آن یک پنج است و هر آن چهار ربع متقسم شود با قسم دیگر یک نیکه شود
 و لیکن اشهر و سهل این قسمت و قسم دیگر معروف و مشهور است و آن
 این است که هر یک مرثا --- و نیم بصورت --- و آن دو چهار یک
 با بصورت --- و آن دو پنجاه میشود با بصورت که و آن دویست و
 پنج میشود با بصورت --- و آن دوهزار میشود با بصورت --- و
 آن دو پنجاه با بصورت --- و آن دو و هزار و نیم با بصورت
 = = = = =
 و آن ده شمال صیرفی میباشد و شمال شرعی بجمعه نخه است
 و هر نخه می چهار گنم و هر گنم را شش خول و هر خول را دوازده
 مائس بدستور سابق که در کسور دینار گفته شد مرقوم دارند و صورت
 آنها همان پنج است که در اینجا ذکر شد و صورت بعضی را

مرقوم داریم در اینجا تا آن شود صورت آن این است نخه دو نخه
 ۳ نخه ۵ نخه ۱۲ نخه ۲۳ نخه و پنجم در شمال هر ۳ مر ۳ مر
 مر ۶ مر ۸ مر ۹ مر و صورت را بنده در قلم نقدی هر یک
 خواهند نویسند و پنجم از دو مار و نیم تا آخر بد بصورت بنویسند
 = = = = =
 مار و مار ط را سه مرتبه و چون مرکب شود علامت را
 بنویسند چنانکه در سه چهار یک و پنجاه و میت پنج را و در اینجا
 دو مار و نیم --- و نیم --- و پنجم است و قلم سیر هر
 = = = = =
 در هر --- و --- تا سی --- و نیم با بصورت ---
 بنده نیم بنویسند و وجه این هر شمال صیرفی را گنم است
 قراط و نیم نموده اند و هر قراطی در گنم بشان زده آن گنم دوازده
 شخص معلوم شد که هر قراطی یک نخه و یک آن میباشد و آنچه این
 رو سیاه در گنم نخه امتحان نمود ام این است که هر سه نخه شانه
 گنم میباشد جوهره فی الرفع و التحیس و التحویل بدانکه عدد سیر
 از جنس گنم تحیس گنم صورت عدد صحیح را در خارج آن کسر نموده
 اگر این صحیح کسری هم باشد صورت آن کسر را اضافه نمایند چنانکه

و پنجین چهار دود جنس که جنس من منس کند میت و دود شود
میخواهند آزار دوزینم تصحیح کند صورت آنرا قمت بجمع آن که نوزده
چند که سیر و چهار سب که چهار عدد جمع باشد و شش سبع و اما اگر که بر
خواهد تحویل گیری دیگر نماید باید صورت که را در محسب محول
ضرب نماید حاصل از بجمع محول قمت نموده خارج قمت مقصود است
چنانکه از تحویل شش سبع بر شش چهل و شش را بر هفت قمت نموده
شش من و شش سبع من میشود حصه اول در جمع و تصویف
اما طریقه جمع بندی سه ایکه مجموع کور با فوده از نوزده شش که را بجمع
قمت نموده یا نسبت داده حاصل جمع ارقام بطور است چنانکه
در تصنیف هم بدین دستوار است و در بقیه در نقد و جنس مثل طلایه
است که در جمع و تصنیف صحیح مشخص و معلوم شد مگر آنکه در اینجا
برای بدو عشره را مرقوم می ساختند و از برای هر ده تا یکی در دین
گرفته بر تبه بعدی افزودند و در اینجا را بدو عشره را مرقوم دادند
اگر باشد و از برای هر قندی یکی از مقصود مرتبه فوق را گرفته بر
افزاند اگر باشد شش در جا که سی و چهار بخود مجموع ارقام

بوده باشد در بخود که زاید بر عقد است مرقوم دارند و میت و چهار
دیگر را که یک مثقال است گرفته بر ارقام مثقال افزایند اگر باشد
چرا که عقد بخود میت و چهار است و همچنین در جا یک میت و دود
ار قام موسوسه از دایمکن بوده باشد چهار دانگ که زاید بر عقد است
نوشته و پیچیده باقی را سه دینار گرفته زیرا که هر شش دانگ یک دینار
و یکدوازده تصنیف و بر این قیاس است در هر یک از ارقام کور
و صورت عمل هر یک این است

جمع کور کور	ط ۲۴ خردل که منس
دینار	ط ۱۱ مسوده
۳۳ خردل ۲ زره دود و هم	ط شش خردل ۳ زره ۱۱ مسوده
نقره چارلس	ط ۳ مسوده نقره ۳۰ مسوده
جمع	شش خردل ۱۱ زره ۱۱ مسوده
جمع کور کور	ط ۳ مسوده ۱۱ زره
۸ خردل	ط ۳ مسوده ۱۱ زره
۱۳	ط ۳ مسوده ۱۱ زره

تفاوت در سه ساله ۱۵۰
در هر سال ۵۰
در هر ربع ۱۰
در هر یک ربع ۲.۵

۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

جمع کور بستانه

۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

ح

۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

تفریق کور در ربع

۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

تفریق کور در ربع

جدول در تفریق بدانکه طریق در نقد و جنس اگر
منقص را بحسب صورت از منقص نه تفریق توان نمود معلوم
و شخص و الابدی که قبل از آنست از مرتبه اعلی از منقص نه
مرتبه بعد نموده و اضافه آن نموده صورت منقص را از مرتبه
تفریق نموده باقی را رسوم نموده و در هر سه کسین منقص و منقص
از مخرج مشترک اخذ نموده تفریق از یکدیگر نمایند اگر ممکن باشد و
از منقص نه یک عدد صحیح را بحسب از جنس مخرج مشترک نموده علاوه
بر صورت کسین منقص نه که از مخرج مشترک اخذ شده بود نمایند و بعد
تفریق کنند باقی نسبت مخرج دهند حاصل از نسبت باقی مشاهده شود
که تفریق شده

تفریق کور در ربع

۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

تفریق کور در ربع

عدد از آنه کسری در مخرج مشترک
شدن بحسب این صورت تفویض شده ۳۰ - کسری با خودین از مخرج

۲	۳	۲۱۵	۷	۷	۷
۳	۳	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۳	۳	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۳	۳	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰

بنا بر این ۳۰۱۷
مخرج مشترک در این
صورت است

چگونگی آنست که در ضرب هر طرفه در طرفه و جنس شد
صیاح است یا اینکه در صحیح تریه میداریم فوق و تحت را در اینجا بدین ترتیب
با ایندی که یکدیگر یا یکس از اعداد مقرون را نوشته و مضروب دیگر در تحت آن
نوشته و بحسب عقده و منزل داد و تا مقصود حاصل کرد و در هر بند سه یا
چهار خانه نماید اگر که در یک طرف باشد بحسب را در صورت صحیح ضرب نماید اگر که
صحیح باشد و لا صورت که را در صورت صحیح و حاصل را نسبت به مخرج کسری نماید
یا نسبت دهند خارج حاصل است و اگر با هر مضروب کسری باشد هر دور بخش
نموده اگر با هر دو صحیح باشد در یک طرف ضرب نماید و اگر با یک صحیح با هر دو کسری

بخش را در صورت دیگری ضرب نموده و اگر هیچیک صحیح نباشد
و هر دو کسری فقط باشد صورت کسری را در صورت کسری ضرب نموده و
حاصل را در هر صورت حاصل اول بنزد و حاصل ضرب مخزن را
حاصل شده حاصل اول را بر حاصل شده قسمت نماید اگر ممکن باشد و تا
نسبت دهند و خارج را حاصل ضرب بنامند و صورت مخزن را بر آن در هر دو طرف

صورت کسری در طرفه

۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳

ضرب کسری در جنس

۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳

ضرب کسری هر دو که در یک طرف کسری داشته و آن بر دو قسم است

اول آنکه از یک طرف صحیح فقط ۱۱۰ و دوم آنکه از یک طرف صحیح فقط ۱۱۰
یک طرف دیگر صحیح اگر باشد طرف دیگر که فقط باشد

مضروب	مضروب	مضروب	مضروب	مضروب
۱۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳

ضرب کور باشد که از هر طرف کرده باشد بر سه قسم است
اول آنکه از هر طرف صحیح آنکه از یک طرف صحیح سیم آنکه از هر طرف
کس صحیح است و از طرف دیگر که فقط باشد

مضروب	مضروب	مضروب	مضروب	مضروب
۱۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳
۳	۳	۱۱	۲	۳

قاعد در بر آورد چادر و نظایر آن اگر چه بعد از فهم ضرب کور است
بسیار ساده جدا گانه نیست لکن بعضی از آنرا از کثرت عواقب زمان وضع در

پیدا می شود لهذا مناسب تحریر قاعده مزبور است که ناشی از خود پیچیده و در کتب
ایراد آنرا از احدی بجز خود مطلع ندم بد آنکه طول و عرض مکان را که بجهت
چادر میدوزند مضروب و مضروب فی میگویند و صورت کس عرض کس
از آن چادر را دوزند منجیح موجود نامند مثلاً کس مضروب کس باشد همان
منجیح است و اگر مضروب کس و بجز باشد پانزده است و قس علیهذا چنانچه
از انواع اعداد صحیح در طول و عرض را هم منجیح گویند اگر حاجت افتد در وقتی که
حاصل ثانی ضرور باشد و یا بدیاج که کس هر دو مضروب باشد کس کی از دو
مضروب از جنس یکی از دو منجیح باشد و اگر نباشد از جنس دیگر نماید و آن
مضروب دیگر از جنس آن منجیح دیگر و اگر کس یکی از دو مضروب باشد
همان کس از جنس کس موجود باشد و اگر نباشد از جنس نبوده چنانکه اگر با یک
از دو مضروب کس نباشد یکی از آن دو مضروب را جنس این کس منجیح موجود
نمونه و دیگر بدانکه چون در اطلاق نون در اعداد صحیح جاری در طول و عرض
سکان نیست که از انواع ذراع شاه باشد لهذا محارج کور آنرا بیان نموده

و دیگر از اقیاس بر آن شده و میگویم که مخج که در ذرع شادان زنده
 می باشد و چون بر که دو جرات پس مخج آن سی دو و دو چون هر یکی
 دو اصبع است پس مخج آن آدویت و پنجاه و شش می باشد همچنین در
 شعری چهار خشت و اگر خواهد چهار موهم نامند پس مخج آن کبر روت و
 چهار است پس از نمید این مقدمه میگویم قاعده ایست که حاصل از ضرب
 بعضی که در ضرب کورد داشته شد بر مخج بود و قسمت نماید اگر از دو
 فقط یا از یک طرف کرده داشته باشد و الا حاصل اول را بر حاصل قسمت نماید
 در ضرب کورد داشته شد و ازین بشود جمع اقسام آن شخص شود و در این
 محتاج معرفت قواعد مساحت هم می باشد از قبیل شکل مثلث و شکل مخروط
 و نظایر و صورت ارقام بر قوم بقاریت که نوشته شده

بر آورد چادر که عرض کرباس آن ده کرده و بگری بوده باشد و از دو جا
 طول و عرض صحیح فقط باشد که در چنین شخص خواهد شد
 طریقی در عرض و عرض در عرض که عیار
 در عرض و عرض از مخج موجود باشد
 عرض که قسمت بر مخج موجود کورد
 ده که از مخج بود کورد

نصف
 چهار
 صحیح
 نسبت
 پس مخج
 آن م

بر آورد چادر که عرض کرباس آن نه کرده و بگری بوده باشد و کرباس
 بوده با چهار چوبین شخص خواهد شد
 طریقی در عرض و عرض در عرض که عیار
 در عرض و عرض از مخج موجود
 عرض که قسمت بر مخج موجود

بر آورد چادر که عرض کرباس آن نه کرده و بگری باشد و کرباس
 و عرض باشد و در چنین شخص خواهد شد
 طریقی در عرض و عرض در عرض که عیار
 در عرض و عرض از مخج موجود
 عرض که قسمت بر مخج موجود
 بر آورد چادر که عرض کرباس آن هفت کرده و بگری باشد و کرباس
 طول و عرض داشته باشد و در چنین شخص خواهد شد
 طریقی در عرض و عرض در عرض که عیار
 در عرض و عرض از مخج موجود
 عرض که قسمت بر مخج موجود

نور

باورد

طوطی دریا محس
 مکره و محس
 محس
 محس
 محس
 محس
 محس
 محس
 محس
 محس
 محس

هر یک از طول و عرض مکان و عرض کره باشد که محس موجود میباشد ازین صبر
 جدول چهارم در تحت آن بجبر عقلی است قسم میشود زیرا که
 با مقوم است یا کفر قطب یا صحیح یا کرات و همچنین است مقوم
 پس نه قسم شود یک قسم که مقوم مقوم علیه هر دو صحیح باشد در باب
 گفته شد باقی میماند است قسم دیگر طریقه در آن انکه اگر نقد و جنس بوده باشد
 به صورتیست که در صحیح گفته شد با آنکه تفاوت که خارج تحت در صحیح
 که از مقوم میشود و در کسور زیاد تر میشود خاصه در صورتی که مقوم علیه
 که فقط باشد مثل چهل و پنج بنابر آنکه هر یک آنک و نیم خواهیم قیمت نام که
 سه دانگ نود و بنابر یکده میاید و اشتاد و بنابر است که خارج قیمت
 بوده باشد و اینی بواسطه این است که میخواهم یکده بنابر یعنی یکده بنابر صحیح

از مقوم علیه را شخص نمایم که چه قدر از مقوم آن میرسد و اگر بماند
 باشد عمل در آن این است که مقوم و مقوم علیه را در خارج مشترک ضرب نموده
 اگر از دو طرف کرده داشته در خارج موجود از مرکز طرف داشته باشد حاصل
 مقوم را بر حاصل مقوم علیه قیمت نموده خارج قیمت شخص شود چنانکه
 در ربع را اگر بر یک و هشت قیمت نماید حاصل ضرب ربع در بیت را که خارج
 مشترک است که آن شصت و پنج میباشد قیمت نموده بر حاصل ضرب یک
 و هشت در بیت که بیت و چهار باشد خارج قیمت دو تا و دو شصت و یک ربع
 سه سه میشود و صورت عمل هر یک از فرار بیت که مقوم خواهد شد
 قیمت نقد بنقد
 مقوم مقوم علیه خارج قیمت مقوم علیه مقوم علیه مقوم علیه
 مقوم مقوم علیه خارج قیمت مقوم علیه مقوم علیه مقوم علیه
 مقوم مقوم علیه خارج قیمت مقوم علیه مقوم علیه مقوم علیه
 مقوم مقوم علیه خارج قیمت مقوم علیه مقوم علیه مقوم علیه

قیمت ضرب محس
 مقوم مقوم علیه خارج قیمت مقوم علیه مقوم علیه مقوم علیه
 مقوم مقوم علیه خارج قیمت مقوم علیه مقوم علیه مقوم علیه
 مقوم مقوم علیه خارج قیمت مقوم علیه مقوم علیه مقوم علیه

مقدم علیه جمع مرکب مقدم مقدم علیه جمع مرکب مقدم مقدم علیه جمع مرکب

۲۲ ۲۲ ۲۲

مقدم علیه جمع مرکب مقدم مقدم علیه جمع مرکب مقدم مقدم علیه جمع مرکب

قمت بند

از هر دو طرف که فقط بوده باشد از یک طرف که فقط در طرف دیگر معنی

مقدم	مقدم علیه جمع مرکب	مقدم	مقدم علیه جمع مرکب	مقدم	مقدم علیه جمع مرکب
۵	۳	۲	۲	۱۵	۳

مقدم علیه جمع مرکب مقدم مقدم علیه جمع مرکب مقدم مقدم علیه جمع مرکب

۱۸	۱۴	۲۷	۴۸	۱۰	۱۵
----	----	----	----	----	----

از دو طرف که جمع بود باشد از یک طرف که فقط در طرف دیگر معنی

مقدم	مقدم علیه جمع مرکب	مقدم	مقدم علیه جمع مرکب	مقدم	مقدم علیه جمع مرکب
۶	۳	۱۵	۳۰	۲۰	۵

مقدم علیه جمع مرکب مقدم مقدم علیه جمع مرکب مقدم مقدم علیه جمع مرکب

۲۵ ۴۳ ۱۰ ۲ ۲۰ ۵ ۷ ۵

و آنچه ترکیب در صورتی بود که مقدم علیه که معطوف باشد و اما اگر

عبد که فقط معطوف شود که در حقیقت معطوف است بوده و در قسم تصور شده

یکی معطوف نامیده شد و دیگر را متعلقه اما معطوفه مثل اینکه معطوف

یک مشت است و دو جنس در سرب ربع سه بوده باشد و متعلقه مثل اینکه

مقدم علیه سی و چهار بوده باشد ولیکن شش تایی از هفت است و سی

سرب ربع و پانزده تایی از هفت است تایی از هفت است سبع مقصود بوده

باشد و این قسم را اهل دقت و دیوان در اغلب خانه و آرابانی بنامند

و غیر خود کسی را مطلع نشد که استنباط این عمل نموده باشد و اگر

اگر محاسبین و محرمین این قاعده را میدانستند و تحصیل عمل در این

بین قانوت طریقه عمل معطوفه اندک مجموع که هر ما خود از خرج شرک

در مقدم علیه قرار داده بعد از استتلام خارج قمت هر کس را از خارج

عبده آنچه از بیخ شرک که حجه او انداخته سهم داده بحسب معنی سهام

مقدم باشد اغلب در نقد و جنس این قاعده مطر و دست نهند و مثل

این قاعده در نقد اخطار کردیم و در جنس این قاعده هم باین معنی

صورت قمت معطوفه

مقدم علیه که هر ما خود از بیخ شرک

در بیخ شرک باشد

مقدم علیه مجمع شرک
مقدم علیه مجمع شرک
مقدم علیه مجمع شرک
مقدم علیه مجمع شرک

قسمت بندی

از هر دو طرف که نقطه بوده باشد از یک طرف که نقطه و از طرف دیگر که مجمع شرک

مقدم علیه مجمع شرک	مقدم علیه مجمع شرک	مقدم علیه مجمع شرک	مقدم علیه مجمع شرک	مقدم علیه مجمع شرک
۵	۳	۲۱	۲	۱۵
معرض بقوم	معرض بقوم	معرض بقوم	معرض بقوم	معرض بقوم
۱۸	۱۳	۲۷	۴۸	۱۰
مقدم علیه مجمع شرک	مقدم علیه مجمع شرک	مقدم علیه مجمع شرک	مقدم علیه مجمع شرک	مقدم علیه مجمع شرک
۶	۳	۱۵	۳۰	۵
معرض بقوم	معرض بقوم	معرض بقوم	معرض بقوم	معرض بقوم
۳۴	۲۵	۱۰	۲۰	۷۵

و آنچه تحریر شده در صورتی بود که مقدم علیه که معظوف نباشد و اما اگر معظوف باشد در حقیقت معظوف است بوده و در قسم شش مورد شده

یکی معظوف نامیده شده و دیگر استاده اما معظوف مثل اینکه مقدم
یک شش بود و جنس و سربین سه س بوده باشد و متد امله مثل آن
مقوم علیه سی و چهار بوده باشد ولیکن شش تایی از وقت دست
سرب و پانزده تایی از و جنس و شش تایی از وقت سرب معظوف
باشد و این قسم را اهل و قمر و دیوان در اغلب خالصه و اربابی نامند
و بغیر خود کسی را مطلع نشد که استنباط این عمل نموده باشد و اکنون
اگر محاسبین و محرمین این قاعده را امید اندند و تحصیل عمل در هر
چین قانونست طریقه عمل معظوف آنکه مجموع کور را خود از بیخ
در مقدم علیه قرار داده بعد از استسلام خارج قسمت هر کس را از خارج
عبده آنچه از بیخ شرک که بجهت او اخذ شده سهم داده و محسب مع سام
مقوم باشد اغلب در نقد و جنس این قاعده مطرز و است کند او را
این قاعده در نقد اختصار کردیم و در جنس این قاعده هم همانند مقدم شرک

صورت قسمت تطابق
مقدم علیه که کور را خود از بیخ شرک
در بیخ شرک به هم است
مقدم علیه که کور را خود از بیخ شرک

سقوم علیه که عطف بود بدین است که بزنجی که از او است

۲۴
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک

سقوم علیه که عبارت از مجموع کور ماخوذه از مجموع شرک باشد
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک

سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک

سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک

سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک

طرفه عمل متداخله هر یک از کور ماخوذه از مجموع شرک را در هر یک از
کوره ضرب نموده تا هر یک از کور ماخوذه از صحیح کوره را در مجموع کور
نموده مجموع اصل را مقوم علیه قرار داده بعد از استعلام خارج نموده

از کور را بعد حاصل ضرب مذکور سهم برسانند بپستوی قبل و اگر صحیح کوره
ساده یکی دیگر باشد عمل در آن مثل متداخله است احتیاج بضر کور ماخوذه

از مجموع در صحیح کوره نیست طریقه دیگر اسهل در این عمل اینست که برای هر یک

از صحیح کوره بچه فرض کنند و از اینجا عمل گردانند و بعد به هر یک از صحیح
کوره در تحت آن مقوم دارند پس از آن اخذ کور مسطوره از اینجا بپس آورده

هر یک را در تحت هر یک از صحیح کوره نوشته و از اینجا مالید نمایند و بجهت
سقوم علیه قرار داده و بپستوی قبل با تمام رسانند و صورت عمل اینست

خالصه و ارباب بدین طریق است

صورت قسمت متداخله هر یک از کور ماخوذه از مجموع شرک را در هر یک
از صحیح کوره خود ضرب نموده و مجموع حاصل را مقوم علیه قرار دهند

مقوم علیه که عبارت از مجموع کور ماخوذه از مجموع شرک باشد
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک

سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک

سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک

صورت متداخله که کور ماخوذه از صحیح کوره را در مجموع شرک ضرب نمایند
مقوم علیه

سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک
سر ع سر ک

صورت مفاد بکبره که صحیح مساوی گردیدند و هر دو آن مفاد است
 معلوم است که هر یک از این دو صورت صحیح کمره صحیح حرکت
 صورت مفاد بکبره که صحیح مساوی گردیدند و هر دو آن مفاد است
 معلوم است که هر یک از این دو صورت صحیح کمره صحیح حرکت
 صورت مفاد بکبره که صحیح مساوی گردیدند و هر دو آن مفاد است
 معلوم است که هر یک از این دو صورت صحیح کمره صحیح حرکت
 صورت مفاد بکبره که صحیح مساوی گردیدند و هر دو آن مفاد است
 معلوم است که هر یک از این دو صورت صحیح کمره صحیح حرکت
 صورت مفاد بکبره که صحیح مساوی گردیدند و هر دو آن مفاد است
 معلوم است که هر یک از این دو صورت صحیح کمره صحیح حرکت
 صورت مفاد بکبره که صحیح مساوی گردیدند و هر دو آن مفاد است
 معلوم است که هر یک از این دو صورت صحیح کمره صحیح حرکت

در این امر

در این امر مشخص میشود باقی باشد و غیر متداخالت اگر چه نسبت
 شراکت داده و هر یک فاصد چند مال الشراکه تفاوت باقی تفاوت
 در کار آورند و بعد از مدتی منفعتی حاصل شود تقسیم منفعت را باید بطریق
 اکر مال الشراکه هر یک را مستخره نموده که کسور مساوی شود یعنی که اگر زیر
 یکصد و پنجاه تومان و عمره دوست تومان خالد هفتاد و پنج تومان مال الشراکه
 آورند باید هر یک مستخره است و پنجون نموده که در آن کلاً مستخره شود و در
 زایشش است و پنجون ارد و عمره هشت و خالد سه بعد از تقسیم این یعنی
 مال الشراکه هر یک را در عدد ایام خود ضرب نموده با یعنی که زیده از ده و میاید
 مال الشراکه خود را آورده و عمره یا زده ماه و خالد ده ماه مجموع حاصل ضرب
 هر یک را بمقدم علیه قرار داده منفعت را بر وقت و خارج قسمت معلوم
 بعد از آن سهم هر یک را از شراکه بقیده حاصل ضرب هر یک که گفته شد از خارج
 قسمت معلوم دارند و صورت عمره از اعتبار است
 مال الشراکه
 در منافع از غزه شهر جب شش با نسیه هر شهر
 منافع یکساله
 مال الشراکه
 محمد از غزه شهر در منافع از غزه شهر با نسیه

جز

ضرب عدده مال الشراکه که سه بوده باشد و ضرب عدده مال الشراکه که پنج بوده
در عدده ایام الشراکه ۱۲ بوده باشد باشد در عدده ایام الشراکه که ۱۱ بوده باشد

مسئله
مسئله

محمد رضا از غره در میان
و ضرب عدده مال الشراکه
که هشت بوده باشد در عدده ایام الشراکه که ۱۰ بوده باشد

مسئله
مسئله

نفس کسب در تبدیل بود کم است یا در کیف تبدیل در کم این است که مثلاً
وزن شایه که عبارت باشد از هر یک می باشد و پنج است و وزن تریز هر یک
است بیت و پنج است خواهند نمود یا آنکه وزن دیگری وزن معین و آن
وزن است باید در خلافت بنمایند و وزن را نموده همان نسبت اضافه یا

نمایند هر چه صحت است بر صورت عمل نماید نمود حاصلت وزن و وزن را
اقاب تبدیل در کیف که صحت را بدل بخشد و یک نماید چند صورت تصور
اگر مقدار بخشد تبدیل نماید ایام گویند که اینجا معنی واضح و روشن میباشد
و حاجت بزرگ و میان ندارد اگر چنین مسیغ تعدد باشد یا متحد حکم دارد
زیرا که در صورت تعدد مسیغ باید نسبت وزن معین از هر یک از اجناس

صورت

و شش منظوره را بر آن بر آورد نموده خارج از آن هر چه باشد هر یک از اجناس
همان خارج بر آورد داده اند ولیکن باید اجناس معینه متعدده که مسیغ باشد
کلاً در مقدار مساوی باشد و الا این عمل ناشایه و صورت عمل ایست اجناس
متعدده که کلاً در وزن مساوی باشد است که مرقوم کرد

مثلاً و قیمت اجناس
در ایست اجناس است و در وزن مقدار که از هر یک از اجناس

مجموع قیمت اجناس مفصله که خود را از آنهار مشخص کرده کلاً این مسیغ است
تلفیح جدول

بر آورد شش مسیغ ده تومان که شش و قیمت مجموع چهار عدد از اجناس
مفصله است که هر یک خود را از آنهار مشخص و مرقوم شد

حاصلت
حاصلت

بعد از استعمال خارج بر آورد در هر یک از اجناس برین مقصود است
التماس
حاصلت

اگر جنس را نقد تبدیل نمایند بیکدیگر و در آن عمل در آن هم آسان باشد
 باید که در آن جنس بطوریکه آن فرض نموده و مرقوم داشته و از آن در هر قسمی که
 صورت نقد ازین قرار است
 اگر جنس را نقد تبدیل نمایند بیکدیگر و در آن عمل در آن هم آسان باشد
 باید که در آن جنس بطوریکه آن فرض نموده و مرقوم داشته و از آن در هر قسمی که

صورت نقد ازین قرار است
 اگر جنس را نقد تبدیل نمایند بیکدیگر و در آن عمل در آن هم آسان باشد
 باید که در آن جنس بطوریکه آن فرض نموده و مرقوم داشته و از آن در هر قسمی که

خواهند سفید نمایند صرف یکتوان را نوشته و یکتوان را ببلاده صرف خود
 در تحت آن مرقوم دارند و ما تحت را با اندازه فوق منزل و ترقی داده تا اگر تحت
 مساوی مبلغ منظور شود و فوق صرف خواهد بود و او را ناقص از مبلغ منظور
 باقی مبلغ سفید شود

صورت علم صرف و تشخیص صرف مبلغ سفید در قرار تعیین در هر کفایت
 رایج العاطفه و بسیار پیشو آرایه بهم ببلاده صرف در قرار کفایت
 کما فی حدیث
 صورت علم صرف و تشخیص صرف مبلغ سفید در قرار تعیین در هر کفایت
 رایج العاطفه و بسیار پیشو آرایه بهم ببلاده صرف در قرار کفایت

صورت صرف مبلغ خواهد که خواهند سفید نمایند از قرار تعیین در هر کفایت
 کما فی حدیث
 صورت صرف مبلغ خواهد که خواهند سفید نمایند از قرار تعیین در هر کفایت
 کما فی حدیث

صورت برادردات
 ۱. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 ۲. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 ۳. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 ۴. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 ۵. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 ۶. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 ۷. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 ۸. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 ۹. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 ۱۰. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 ۱۱. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 ۱۲. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 ۱۳. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 ۱۴. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 ۱۵. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 ۱۶. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 ۱۷. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 ۱۸. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 ۱۹. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 ۲۰. $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$

صورت برادردات

طریقۀ مبادله کفایت وزن یعنی از قبل الیه را از قیمت به مقدار از قبل
 موضوع نموده باقی یا فضل را نسبت بمبدل الیه داده اگر باقی یا فضل آمده باشد
 و الا بمبدل منه و بمبدل الیه مساوی خواهند بود بعد از استقامت نسبت بهمان نسبت
 از بمبدل مندراموضوع نموده اگر فضل باشد و هرگاه باقی یا بیاهیهان نسبت افزاید
 جلتان یا باقی مقدار بمبدل الیه است و اگر نسبت کجور تقه ممکن نباشد باید
 کجور نموده و نسبت را بطریق کسر قسم شخص نمایند یعنی مقدار بمبدل منه قیمت
 بر مخرج نموده بعد صورت که منسوب از بمبدل منه ناقص نموده یا بر آن
 تفاوتی در وحدت و کثرت بمبدل الیه نیست و در صورت تعدد واحد
 فرض نموده و قیمت مقدار معنی از هر یک که مساوی در وزن باشند جمع نموده

از قیمت مقدار معنی از بمبدل منه که مساوی مجموع مقادیر مقصود بمبدل الیه
 باشد موضوع نموده و بدستور قبل تمام نمایند و بعد از استقامت مقدار بمبدل الیه
 در این صورت آن مقدار را بعد بمبدل الیه تقسیم نموده و همچنین است اگر بمبدل الیه
 متعدد باشند یا هر دو متعدد باشند و باقی اقسام از این مسئله مشخص
 صورت عمل هر یک از اینهاست

صورت مبادله کنیم چو که بعد از وضع قیمت بمبدل الیه از قیمت بمبدل
 باقی آمده و باید بعد از استخراج نسبت همان نسبت از بمبدل منه گرفته بر او افزاید
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{c} = \frac{b}{d}$
 $\frac{a}{b} = \frac{c}{d}$ $\frac{a}{d} = \frac{b}{c}$

صورت مبادله کنیم چو که بعد از وضع قیمت بمبدل الیه از بمبدل منه
 حاصل آید بعد از استخراج نسبت همان نسبت از بمبدل منه گرفته از خودش

وضع نمایند بآن وزن کندم ات

سورت بیا و کندم بجا بیدار و وضع حمت مبدل الیه از مبدل مندرجات آهن
نبت اخف است بعد از استخراج حمت بیده همان حمت را از مبدل مندرجات بخواهم افزوده
همه سورت ها را در یک جا قرار بدهم که مبدل
و بیا و بجا در قرار
همه سورت ها را در یک جا قرار بدهم
و بیا و بجا در قرار
همه سورت ها را در یک جا قرار بدهم
و بیا و بجا در قرار

صورت بیا و کندم که بیدار و وضع حمت مبدل الیه از مبدل مندرجات آهن
نبت اخف است بعد از استخراج حمت بیده همان حمت را از مبدل مندرجات بخواهم افزوده
همه سورت ها را در یک جا قرار بدهم که مبدل
و بیا و بجا در قرار
همه سورت ها را در یک جا قرار بدهم
و بیا و بجا در قرار
همه سورت ها را در یک جا قرار بدهم
و بیا و بجا در قرار

مقدار کندم بجز از نرسوین بخواهم
کندم آنست که بوزن حمت مبدل
نوده است

صورت بیا و کندم که مبدل مندرجات آهن بخواهم
کندم آنست که بوزن حمت مبدل
نوده است
صورت بیا و کندم که مبدل مندرجات آهن
کندم آنست که بوزن حمت مبدل
نوده است
صورت بیا و کندم که مبدل مندرجات آهن
کندم آنست که بوزن حمت مبدل
نوده است

صورت بیا و کندم که مبدل مندرجات آهن بخواهم
کندم آنست که بوزن حمت مبدل
نوده است
صورت بیا و کندم که مبدل مندرجات آهن
کندم آنست که بوزن حمت مبدل
نوده است
صورت بیا و کندم که مبدل مندرجات آهن
کندم آنست که بوزن حمت مبدل
نوده است

بیا و کندم بجز از نرسوین بخواهم
کندم آنست که بوزن حمت مبدل
نوده است

مجموع محفوطین

۱۵

مجموع خطای

هفت و نیم

فایده قسمت دو باشد که در حقیقت دو است توان میان
پس طلب زید هزار و بیست تکان و طلب عمر چهار صد تکان

شال دویم زید وفات نمود اولاد بسیار می دارد و مال بسیار و اولاد
شاه را به مال را ما بین خود تقسیم نمودند با این طریق که فرزند اول که تومان دویم
دو تومان سیم چک تومان چهارم چهار تومان پنجم پنجم تومان و کذا تا آخر
بعد از عرض بجا کم شرح مطاع حکم نمود که مال بیایم و در وقت غایب با بود
یکی هفت تومان سهم بردند در این صورت ایام زید متوجه شد

مفروض اولاد
اولاد و سرشک و ان زید متوجه بود
مفروض اولاد
مفروض اولاد
مفروض اولاد
مفروض اولاد

مفروض اولاد
مفروض اولاد
مفروض اولاد
مفروض اولاد
مفروض اولاد
مفروض اولاد

فایده قسمت که تقسیم فضل من الحفظین بر قدر من الحفظین
۱۳ شد پس اولاد نیز ده نفر باشد و جمع اموال مسو
نه وقت تقسیم با بود شده نیز ده نفر تقسیم
مست

و بدانکه مثل مشهور است که سؤال و جواب آن هر چه است

کوشاری دایم از لیل و سر و اریدوز بود یکمقال وزن آن فرغ کوشا
قیمتش که در صرافان رزوی وقت در مقابل بود و بعد از چهار
بسته از خم صیرغ و بیست نیارم بود با ده نام حیران در این دو بسته
یکم همدس از همه روز من خواهم یک یک آرد حساب و وزن او

جواب

حل آنرا بشناور من از بر صدق و تقنین
کوشا را که در وصف آن بیان فرمود
بست وزن آن که در وقت تقسیم
بست و وزن آن پنجم و قیمتش کویم
بست سر و ارید و آنک در وقت تقسیم
ایکم هستی در میان اولادش
قیمت و وزنش تمامی با تو کویم کوشا
در کم و بیش باشد یکس را احتی
چهارده دینار کم بست نزد هوش
قیمت و وزن آن چهارت و ربعی را با

وزن زر برمی زودن را تا پیش وزنم قیمت آن است یکدینار زر با اعتبار
 سکه بر زر نیز هر کس که از زر و کرم نقد بهستی را برای دوستان از طلا
 اینگونه باشد را سیاه میگویند یعنی یک جواب اخراج میکند بلکه اجزیه میدهد
 از برای یک سوال خارج میشود لکن چندان استیجاب بر تقیم این مسئله نیست
 چرا که قاعده کلیه دارد بجهت اطلاع ارباب فطانت و دکاواز و چو این مسئله
 مختصره و گفتا همین مثال مؤذیم و آنچه از جواب معلوم شد وزن وقت
 هر یک از اجناس مذکوره بدینصورت است

وزن کوشور یک کوشور
 مقدار قیمت و وزن هر یک از جواب هر دو طلا را نیز از آنست

نقد	روار بر	طلای
در یک سکه	در یک سکه	در یک سکه
صاع	صاع	صاع

شکل در مساحت آن شرح یک قطره و دو هنر است
 قطر که در تعریف و موضوع مساحت و مبادی آن به آنکه مساحت است
 چیزیست که در کم مقل فارست از معلومات یا سطحی یا جسمی و موضوع آن
 خط و سطح و جسم است و آنها اشکال یا شکل متخلفه میشود پس لازم است

که بعضی

که بعضی از اشکال که قسمی بسی و محتاج الیه باشند باید بر قوم داشته شود
 به آنکه خط دو قسم است یکی راستقیم و دیگری منحنی گویند مستقیم آنقدر خط
 و اصل میان دو نقطه است و منحنی غیر آنست و اشکال متصوره در سطح
 مستوی بین دستور میباشد که اگر یک خطی بر سطحی احاطه نماید لا محاله
 پرکاری بود و آنرا دایره نامند و خط منصف آن در اقطر گویند اگر کسی
 گذرد و آلا در تر خوانند و اگر دو خط احاطه نماید قطعه گویند و اگر یکی پرکاری
 که قسمی میانند و دیگری مستقیم که قاعده گویندش و آن میشود که عظیم
 یعنی بزرگتر از نصف دایره میشود که صغیره باشد و اگر هر دو خط محیط پرکاری
 باشد میان حد ایشان از نیمه باشد باالی خوانند اگر اعظم از نصف باشد
 منقلی گویند اگر اعظم از نصف باشد یا آن حد ایشان از دو وجه باشد پس
 و سطحی گویند اگر اعظم از نصف باشد سطحی گویند اگر اعظم باشد و سطح
 اگر احاطه نماید قطع اکبر و اصغر خوانندش اگر دو خط مستقیم و یکی پرکاری
 مثلث گویندش اگر هر مستقیم باشد مثلث و شجب ضلع سه قسم متصوره
 یکی قائم الزاویه که مربع و طول اضلاع مساوی مجموع دو مربع دو ضلع
 اقصا است و از اخراج دو خط محیط الزاویه چهار زاویه متساوی و چهار ضلع

اصطلاح
 در توضیح آن مساوی بود که مختلف است
 در توضیح آن مساوی بود که مختلف است
 در توضیح آن مساوی بود که مختلف است
 در توضیح آن مساوی بود که مختلف است

که بعضی

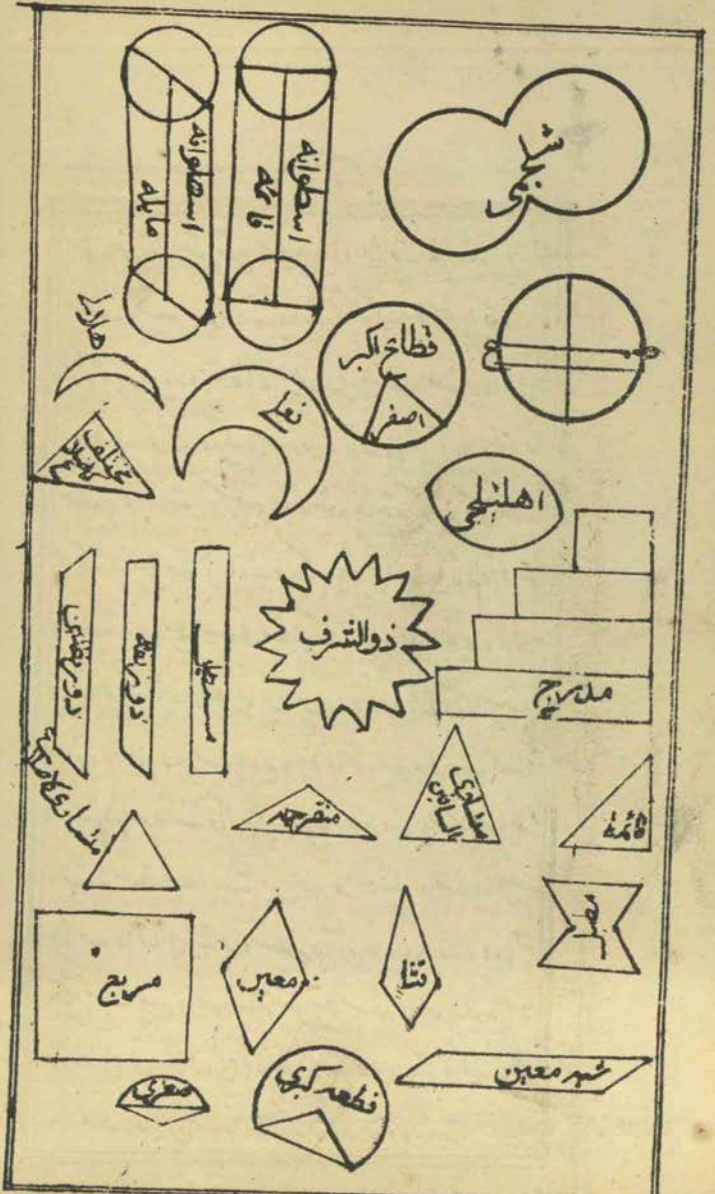
دویم مربع الزاویه که مربع اطول اضلاع شیبه مجموع دو مربع دو ضلع
 اضراست و آن زاویه اوسع از زاویه دیگر است سیم حاد الزوا یا
 که مربع طول اضلاع کمتر از مجموع دو مربع دو ضلع اقصر است و آن زاویه
 حاد تر دارد و اگر چهار خط مستقیم احاطه نمایند یا چهار خط مساوی باشند
 مربع خوانند اگر قائم الزوا یا باشد و الا معین گویند شش و یا هر دو خط مقابل
 مساویت پس مستطیل خوانند اگر قائم الزوا یا باشد و الا شبه معین و یا
 هر چهارویا بعضی مختلف میباشند در این صورت اشکال بسیار متصور
 شود بعضی را اسم معین است مثل ذوالزلفه و ذوالربعین و قائم
 و بعضی دیگر باسی که مسمی شده باشد بنظری آید بلکه ذوالربع اضلاع
 گویند شش و اگر زیاده بر چهار خط احاطه نماید تا ده ضلع مساوی را
 محسن و مدس و سبع و ثمن و تسع و مشرف خوانند و مختلف را باصافه
 لفظ ذو در اول بعد از با ضلع نام برده باند مثل ذو جنسه
 اضلاع و اگر زیاده بر ده ضلع باشد مثل مختلف الاضلاع از پنج ضلع تا ده
 ضلع است مگر اینکه بجای اضلاع قاعده گویند مثل ذواحد عشره قاعده
 و فرقی میباشد در اینکه اضلاع مختلف باشد یا مساوی بعضی در کمال

می

مسمی باسی باشد مثل تریج و تطیل و ذوالشرف بضم هشتین و الا اشکال
 مستور در جسم برین دستور میباشد که اگر یک سطح منحنی احاطه نماید
 کره گویند و در این مسقطه آنرا عظیمه و غیره منظره را صیغره و اگر دو سطح
 احاطه نماید یکی منحنی و دیگری مستوی که قاعده اش گویند و مخروط
 مستدیر خوانند شش اگر منحنی بنقطه شود و ناقص گویند اگر منحنی
 کوچکتر از سطح مقابل باشد و هر یک باطل است یا قائم و اگر سطح
 احاطه نماید دو سطح مستوی مقابل یکدیگر که هر یک را قاعده گویند
 و یک سطح مستدیر فاصل فیما بین این دو قاعده باشد آنرا استوانه
 خوانند و آن یا قائمه است یا مایل و خط واصل بین مرکزین را محزوظ
 و استوانه سم خوانند و اگر زیاده بر سطح احاطه نمود یا بشکل مخروط و
 استوانه مستدیره است پس محزوظ مصلع و استوانه ضلعیه
 مینامند و اقسام مستدیره مسطور در آن جاری است و بیابان
 شکل میت پس در صورتیکه شش سطح مستوی احاطه نمود و کعب
 خوانند و باقی اشکال جمیع با آنها خواهد شد و صورت هر یک از اشکال
 مسطوره باین قسم است که نموده میشود آنرا

نقطه

نهار اول در مساحت سطوح و آن مشعب به جدول میباشد
 جدول اول در مساحت سطوح مستقیمه الاصلع قبل از شروع در مقصود
 میگویم مربع عبارت از حاصل ضرب بیضی است در نفس خود و کعب عبارت
 از حاصل ضرب مربع در همان بیضی اول و بعد از آن میگویم طریقه مساحت
 در مثلث قائم الزاویه باید اصلضی محیطی بآن زاویه را در نصف آن
 دیگر ضرب نمایند در نصف الزاویه باین عمود محسوس از آن زاویه برود و در
 نصف و تر ضرب نمایند چنانکه در حاد الزاویه این دستور است و اما در
 موقع عمود آنکه تقاضی و وضع اقصا در مجموع آن دو وضع ضرب نموده
 و حاصل را قسمت بر اطول اضلاع نمایند خارج قیمت را از اطول
 وضع نموده نصف باقی را از طرف اقصا اضلاع موضع نصف عمود است
 که خارج از زاویه مقابل میشود و اما در مساوی الاضلاع عمود را از مرکز
 که خواهد اخراج نموده در نصف و تر ضرب نمایند و مساحت در مربع
 و مستطیل باید احد اضلاع را در وضع مجاور خود ضرب نمایند و درست
 یعنی باید احد قطرین را در نصف دیگر ضرب نمایند و اما در مساحت
 کثیر الاضلاع طریقه آنکه اضلاع زوج مساوی است نصف قطره که خط



واصل فی بین دو ضلع مقابل باشد در نصف مجموع ضلع ضرب نمایند
 و اگر ضلع فرد است و بازوج غیر مساوی است باید تقسیم مثلثات
 نمایند و مساحت مجموع مثلثات مساحت شکل مقصود است چنانکه در
 باقی سطوح مستقیمه الاضلاع بین دستورات جدول این
 در مساحت بقیه سطوح بدانکه در مساحت دایره باید از مربع قطر یک
 نیم وضع نموده و استعمال قطر محیط دایره باینکه نسبت قطر محیط
 نسبت مساحت میباشد به مساحت دایره و ازین معلوم میشود که اگر قطر را
 در سه وسیع ضرب نماید محیط میشود و اگر محیط را بر سه قسمت نماید
 خارج قسمت قطر میشود در مساحت قطاع اکبر و صغر نصف قطر را در
 توس ضرب نمایند و در قطعه صغری و کبری باید مرکز را سپید نمود
 و از آن شکل با شکل قطاع نموده با هم نشانی حاصل شود پس مساحت
 مثلث از قطاع صغر ناقص نموده قطعه صغری را مساحت معلوم
 و بر قطاع اکبر افزوده قطعه کبری را مساحت معلوم شود و در مساحت
 هلالی و غلیظی مستقیم که در اصل با این طریق توسن باشد مرتسم نموده
 دو قطعه حاصل میشود و مساحت قطعه صغری را از کبری موضوع نموده

بانی مساحت هلالی با غلیظی باشد در مساحت سطحی و غلیظی باید تقسیم نمود
 شود و مساحت مجموع شخص شود و در مساحت سطحی که باید مربع
 آنرا در چهار ضرب نموده از حاصل یک بیس و نیم وضع نماید و در
 قطعه کره باینکه مساوی مساحت دایره میباشد که نصف قطر
 با مساوی خط واصل از قطب آن قطعه بقاعده آنت و در مساحت
 اشکال مساحت تحقیقی میت بلکه تقریبی و تخمینی است در مساحت
 سطح اسطوانه مستدیره قائمه باینکه خط واصل بین قاعدتین را در
 محیط قاعده ضرب نماید و در مساحت سطح مخروط مستدیر تمام
 خط قائم واصل میان نقطه راستی مخروط و قاعده آنرا در نصف
 محیط قاعده باید ضرب نموده اگر ناقص باشد مساحت مخروط تمام
 که متمم آن باشد از مساحت کل وضع نماید و استعمال متمم باینکه
 ارتفاع ناقص را در قطر قاعده غلیظی ضرب نموده و حاصل قسمت
 بر فضل قطر قاعده غلیظی بر صغری نموده خارج قسمت ارتفاع همان
 مخروط است اگر تمام باشد و بعد از آنکه ارتفاع کل معلوم شد
 مساحت متمم آن آسان خواهد بود و در مساحت اسطوانه نصفه

باید مساحت مربع است مستطیله مشخص شود و در مساحت مخروطی مصلع
 باید مساحت مثلثات را مشخص نمود و در ناقصوات اربع ضلع
 مشخص نموده و در مساحت مخروط و اسطوانه نماید مساحت قطعه که
 فی الحقیقه موجب مایل شدن آن باشد اضافه نموده یا نقصان نماید
 محض در اینست در مساحت اجسام بدانکه در مساحت کرده باشد
 از کتب نظر آن یک ربع و نیم وضع نموده از باقی نیز یک ربع و نیم
 وضع نموده و در مساحت قطعه که باید نصف قطر کرده را در مثلث
 مساحت سطح قطعه ضرب نمایند و در مساحت اسطوانه ارتفاع آن
 در مساحت سطح قاعده ضرب نموده و آن مساحت در مخروط تمام آن
 از آن مستدیر باشد یا ضلع باید ارتفاع او را در مثلث مساحت سطح
 قاعده ضرب نموده و آن در مخروط ناقص باید که مساحت مخروط
 تمام که متمم آن است ناقص از مساحت مجموع نمایند و استعلام
 موقوف به داشتن ارتفاع تمام است و این معنی در مساحت سطح
 مخروط مستدیر ارزش معلوم شد و اما در مخروط مصلع باید
 ارتفاع مخروط ناقص را در ضلعی از اضلاع قاعده عظمی ضرب نمود

و حاصل را بر تفصیل آن ضلع بر ضلع مقابل از قاعده صغری قسمت
 نموده و خارج ارتفاع همان مخروط مصلع است اگر تمام باشد
 شط متساوی در اجزاء قنات و طریقه استعلام آن بچیدن و
 سیر میشود و اسهل از همه آن که دو چوب مساوی من جمیع اجزای
 مقابل یکدیگر قائم نموده و در میان درونی که وسط آن سوراخ کشیده
 و دو طرف رسیان را به دو طرف چوبهای مذکور گرفته آبی در سوراخ
 وسطی ریخته اگر آب در دو طرف فی مساوی ریخت مابین دو چوب
 ارض مستوی میباشد و اما سر رسیان را از طرفی که باید پایین آورد
 تا بجهت منظور شود و مقدار نزول رسیان از سر چوب را بحال خود
 چوب دیگر را نقل بجهت دیگر که اراده اجزاء آب دارند نموده و بقیه
 عمل نموده و هر یک از صعود و نزول را ثبت نموده تا وقتی که عمل تمام
 شود بعد از وضع قلیل از کثیر باقی اگر مساوی با عمق چاه اول است
 آب از آن چاه تا بجان محمود مثبتت جاری است و اگر بیشتر است
 سهولت و اگر کمتر است متعجب خواهد شد که آب جاری شود
 طریقه دیگر و یکی آنکه شخصی در چاه اول استاده و شخصی دیگر چوب

که طول آن بمقدار غنق چاه است در دست گرفته در آن طرف که اراده
 اجراء آب دارند برند و این شخص معقم در چاه از کنار چاه نظر کند
 بآن چوب وقتی سر آنرا دید در آن مکان آب جاری میشود و غیر
 و اگر مابین مسافت بسیار باشد که سر چوب را نتوان دید در شب
 چراغی در سر چوب نصب کرده بستور که گفته شد معمول دارند
 مجرول و چشم در علم سیاق آن علمی است که از آن استعلام
 میشود تخریج و خرج بحقیقتی که مقررات بخطوط ممتده و ان
 بدو شطرات شد طاق ل و کلمات معروفه و الفاظ مصطلحه و ان
 منشرح بدو فقرات منخر اول در معانی الفاظ مصطلحه و منحصرا
 مشوره نزد اهل تخریر تبریج حروف تبحی و مراعات ترتیب آن
 شد که بر خواننده و جوینده آسان شود حرف لالاف
 بعضی گفته اند از مزج است که معنی جمع و خرج باشد و بعضی گفته اند
 مقرب آورده است که معنی پراکنده شدن باشد و چون فقرات را
 منقول از فقرات من است که یابد فقرات من و در زمانچه در خانه
 او بوده است و از آنجا بیرون آورده و درین دفتر بر آورده

کرده اند و برخی گفته اند ما خود از او را چه اربابی در لغت منسوب
 تریبیت دهند و باشد و در اصطلاح زمین ما گویند که مقرب غیر دیوان
 باشد و مالک آن شخص معین باشد که بطریق شرع مطاع تصرف
 باشد انصرام و انقطاع در لغت بریده شدن باشد و در اصطلاح
 غایت فصول اربعه سال باشد چنانکه اجرت شخصی که قاشی بریده
 شدن باشد و در اصطلاح غایت فصول اربعه سال باشد چنانکه
 اجرت شخصی که قاشی بریده حاصل ابره مقطوع باشد انقطاع گویند
 اصنام در لغت گذر ازین بود و در اصطلاح حکمی بود که تا کنه حکام
 مطاع بقلم وزیر بگذرد انقطاع در لغت دستوری دادن است
 و در اصطلاح آمنت که زمین را اجیا کرده تنخواه ویرا واجب صحیح
 کنند که در دیوان مواجب داشته مقرر اند اگر زیاده از مواجب
 آن حاصل شود زیادتی بدیوان رسانند و اگر کمتر حاصل شود از
 دیوان باز یافت نماید انخلاق در لغت سوزا سندن بود
 اصطلاح در لغت مستعمل و امثال آنرا گویند که سوخت و اخراجه
 داده حاصل قدری نقره باطل باشد انشقاق پاره کردن گویند

در اصطلاح ظنی نقره یا طلا حق انکار داده نمیشناسند: اصل معنی
 چند باشد از طلا یا نقره احیاً زنده کردن را گویند و در اصطلاح
 زمین را گویند که از زراعت مانده باشد و حکم مرده داشته باشد
 و شخصی آرزو از زرع سازد ارتقاع در لغت بلند شدت و در
 اصطلاح محسوبی بود که از زمین حاصل کرد و است در لغت دریا
 باشد و در اصطلاح تفاوت طعمه جانوران و چینه مرغان یا عسل
 و هلو و عوالم و غیر هم است که در وقت مقابله شرف یا شمه عا
 جمع کرد و بنا بر آنکه بعضی فوت یا غایب شده اند احتیاط در لغت
 محکم فزاکر متن بود و در اصطلاح تخص کاری کردن و مساله در
 نمودن باشد اتباع خریدن باشد که حاصل ابراج جمع می شود
 استعمال طلب عمل کردن باشد و در اصطلاح اجرت ساختن چیزی
 بود که مصالح و اجرت داده حاصل چیزی ساخته شده است مثلاً
 زبعت خواهند نمایند ابریشم و طلا میسیم که با اجرت داده حاصل
 یکتوب زری خواهد بود و آنچه اکمال متعارفت این است که چیزی
 ابراج جمع شخصی بود ساخته یا کنه شده که به صرف است و برات
 نماید

بان سخنیدار که معلوم باشد آنچه چه شده و حاصل آن اگر چیزی
 باشد ابراج جمع چه کس شده و در ارتقاع در لغت ریختن باشد و در
 آنچه ارباب علم را همه ساله از دیوان دهند اطلاق در لغت
 از بند را کردن باشد و در اصطلاح آنکه هر که را مواجی از دیوان
 و آنرا بر حال یا مودی وجه کند و برات نویسد تا از آنکس تسد
 استحقاق در لغت سزاوار شدن است و در اصطلاح آنچه جهت
 ارباب علم تعیین نمایند اضافه در لغت رسیدن بود و در
 چون بر باقی مودی چیزی دیگر افزاید و بعضی بر آنند که
 مودی طلبکار شود و فصل آورد و باز خواهد علاوه دهد
 گویند احتساجات در لغت فرج کرد و بنا باشد اجرت
 مزد دادن بود ارمغان سوقات دادن را گویند انعام
 در لغت نعمت دادن و در اصطلاح بخش کردن بود اقامت
 در لغت ایستادن و در اصطلاح کسی را مدتی بجاری داشتن و اجرت
 معین با و دادن است اسع در لغت انخت و در اصطلاح
 لغت شش میذرع است اسقاط در لغت انداختن باشد و در
 اصطلاح

آنست که دستور و چهارپایان محبتی شخصی باشد که سقط باشد و برات
 بان صاحب جمع نماید تا معلوم شود که سقط شده حرف الباء
 بارز مشتق از بر و است که معنی ظهور بود در معارک چون سواریک
 خود را بر دکنی و جلالت ظاهر سازد مبارزش نامند و در اصطلاح
 محو ترین دفتر مبلغ و مقداری بود که بعد از عمل با وضع از خوش پروین
 برات پزیری بود و چون کسی بکسی داد مینت و کماله شخصی
 برات نمود از دعوی طلب او بواسطه برات بیزار گشت باقی در
 پاینده باشد و در اصطلاح تهمه که از جمع مانده باقی میانند
 بهاء المذکور یعنی قیمت اشیاء ذکر شده در سر برات قیمت آن
 و قیمت را نویسند بیشک چیزی که بنحید شخصی دانی شخصی است
 حرف التاء التحریر در لغت آزاد کردن و نوشتن است و در اصطلاح
 بر چه از جنس و غیره که باید نوشت تحریرش گویند توجه در لغت
 روا گردانیدن بود و در اصطلاح وجه و متوجه چیزی را خوانند
 باشد و چون در دفتر توجه این عمل میانند لهذا مسمی بقر توجه
 شده تر قین در لغت برابر کردن باشد و در اصطلاح کلمه که کف

سیاق خواهند نویسد و بیسج حرف آ را رسم الخط توان کشید خط
 زایدی میان آن کلمه بجای رسم الخط کشیده آنرا تر قین گویند
 چرا که این کلمه با کلمه سابقه و الفاظ گذشته برابر شده و تجزیه
 در لغت جرعه آب دادن باشد و در اصطلاح اجرت شفا را گویند
 تحصیل در لغت حاصل پیدا کردن باشد و در اصطلاح محبتی سخن
 سخاوی و اله دهند که بگیرد تصدق صدقه دادن تعطیل در لغت
 معطل و بیکار شدن است و در اصطلاح چیزی که کسی که آنرا معطل نمود
 باشند بدهند قیصر عمارت کردن تفاوت در لغت قوت باشد
 و در اصطلاح مصالح الاملاک را گویند کفین کفن دادن تنفیذ
 کبسی و اگذار کردن تنوّل چیزی بوضع چیزی و اگذار کردن باشد
 تریاز اشجار شاخ و برگ میوه درختان را کم و زیاد نمودن باشد
 تولیت کسی را صاحب جمعی ساختن بود تعقیل الدواب اجرت
 نقل بندی اسبان و چهارپایان را گویند تیغ در لغت چوب
 نیکو پراستن و منفر از استخوان بیرون آوردن باشد و در اصطلاح
 سخن پراسته و نیکو و محاسبه که نیکو و خوب پردازنده باشد

یک در لغت مالک گردانیدن باشد و در اصطلاح جامی و ملکی
 که پادشاه یا حاکم شرع ملک طلق و حق صدق کسی گردانند و بعد از
 فوت او با وارث بارش او عمل شود و مختلف در لغت چیزی از خود
 بیرون آوردن بود و در اصطلاح چیزی از مال خود را شخصی مناسبت
 در مرتبه خود به توقیر در لغت بسیار کردن و در اصطلاح تعاقب
 کردن چیزی که یا چیزی معادله نماید تعویض و عوض دادن را
 گویند انحصار کوتاه کردن و سستی نمودن باشد نقضی از عهد
 بیرون آمدن باشد همچنین امریکه تحقیق نزدیک باشد قطع در لغت
 پاره کردن و در اصطلاح بریدن جامه را گویند ترسیع جواب
 در طلا و نقره نشاندن باشد تکمیل جواب هر چه در وقتن باشد
 تسلیل زراذ و نسی کردن تسبیح نقره و آلات زراذ و دیگر کردن
 تصریف زراذ بیاوردن یا کم کردن باشد تفریق طلا و نقره
 و غیره را از یکدیگر جدا کردن باشد ترکیب چیزی با چیزی
 باشد تدبیر زراذ و دیگر کردن باشد تدبیر جامه دوخته را
 برنج در آوردن باشد تصنیع رنگ کردن سحر سواران

جامه طلا

جامه طلا و نقره دوز را گویند تسبیح فلزات را که اثنی عشر
 پاره کردن چوب باشد تجلید جلده کردن باشد تسلیح پوست کردن
 تکمیل سوره کردن تبدیل بدل کردن چیزی بچیزی تقطیر
 چکانیدن گلاب و غیر آن باشد تعقیب سوراخ کردن تسبیح
 روغن بالمسکین و غیره کردن تفریل ریمان کردن تسبیح
 پنبه زدن باشد تدبیر کشتن کا و کوک سفید و غیره را تسبیح کردن
 شتر باشد تفرض مطلبی را در تحت مطلب آشکار کردن باشد
 تعداد شماره کردن و در اصطلاح شماره فرد است که بند سر مردم
 تسبیح است که مبلغ یا مقداری بدهد و شخص نماید که صاحب
 و خرج آن باشد تسبیح اینکه صاحب تسبیح بفرمان صاحب
 تسبیحی بشخصی دهد و مصرف آنرا نداند و ازین معلوم شد فرق
 میان تسبیح و تسبیح که تسبیح باطلاق باشد و تسبیح بی اطلاق
 میتوان بود بکلیچ پنبه دانند از پنبه بیرون کردن باشد تسبیح
 عمارت فرد آوردن باشد تفتیر پوست از چیزی جدا کردن باشد
 تسبیح بافتن را گویند تسبیح پاک کردن جوی و ماوی و غیره

کود

گویند تعلیق در لغت آویختن و در اصطلاح رتبه که مستوفی یا حریز بود
 تدارک تینه کاری کردن حرف ایچم جایزه خطی باشد که در
 تصحیح میزان بر سلولی مبلغ یا مقدار کشند یعنی مقابله باشد جملتان که
 بابت ایچم جمع نموده مجموع جملتان است جمع در لغت فراهم آوردن
 و کرده کردن باشد و در اصطلاح آنچه دیوان بر عامل و مودی از نقد
 و صحن و غیره فراهم آورده حسدیه خراجی را گویند که بر اضی طرفین
 یا قبله کفار قرار داده باشد که هر سال به بند حبیره یونیه یعنی
 بکسی دادن حرف الحاح و در لغت بر کندن است و در اصطلاح
 آنچه از اوبایچم یا خرج که محتاج شرح باشد یا عملی که از قیل وضع و غیره
 باشند خواهند در آن نمایند در طرف ایمن محاسبه نویسند حسدیه
 کاریکی که شخص نموده اجرتی در وجهش دهند حق التدریس نزد معلم
 دادن باشد حق ایچمال اجرت شخصی که کار معینی صورت داده باشد
 حق آکسی اجرت سعی را گویند حق الشرب کسی حق آب داشته باشد
 جانی خطی زیور خلیه آرایش کردن است حرز در لغت تقدیر
 و تقویند کرده است و در اصطلاح غله در و نخورده و تمار که بر اشجار باشد

در حکام ادراک هر یک از آنها سخن در مقدار آن نمایند حرز کویب
 حرف ایچم خرج در لغت پرالندن انزال بود و در اصطلاح آنچه
 عامل و مودی از جمله جمیع خود داده باشد محرر آنرا از وجه بود
 خود آن اعتبار کرده بخرج آن نویسند خط مملکت و جایزه مثل مهر
 و قصبه باشد ولیکن مصداق داشته باشد فایده در لغت موم چینی که
 بی عیب و شریک باشد و در اصطلاح موضعی باشد که تصرف دیوان
 و مالک شرعی نداشته باشد خراج آنچه از اراضی و ولایت صلی
 بابت مالیات بکینه خط نوشتن و کشیدن بود حسن و حورش
 معروفست حرف اذال دیوان مجبئی که کمات ملکی را تصحیح کنند
 دفتر یعنی جریده که در اوقفت اموال باشد دستگردان بود
 و نقل آنچه در تکلیف و مرافق بدست آید حرف اذال ذوب
 نذر و نقره را که اختن حرف الزام را کارا زکر بود در کمالی
 بود که در ایام جاهلیت مد فون نموده بدست پادشاه اسلام فرست
 گویند رعایت موضع پر دافتن حساب بقالان خراج گذار را
 گویند در شس بقالان خراج گذار را هم گویند رعایت شس فرود را

که میان دو ضلع باشد گویند حرف این سیاق در لغت
 راندن و در اصطلاح جمع و فرج بدستور که استادان مقرر فرموده اند
 و بجهت برامی رقی و برای هر حسابی علامتی تعیین کرده اند که
 در رشته آن دو کوهستان چرانی باشد سوخته معروف است
 سر علف نوار رشته آن باشد سیور خاک اخراجات اماراد با
 واجب العظیم و بقاع متبرکه و توبلی که بعلی و فضلا داده باشند
 سیور سات اخراجات لنگر باشد سلف قیمت جنی گویش است
 از تحویل و قبض جنس با زیافت و مقدار که بجهت خدمتی قتل از آن
 خدمت تانند حرف القاء قره دیره سیم را گویند صفحه پارچه
 کاغذ گویند صرف در لغت تغییر است و در اصطلاح حشر معین
 گویند حرف القاء ضلع و لغت پهلوی بوده و در اصطلاح نصف
 باشد حرف الطاء طلع کوشی که بجهت جانوران شکاری
 نمایند حرف العین علف جمع علف است که خورثرا چارپایان
 و سترانت هلیق گاو و دجی که با سبان و چهارپایان
 عوض المذکور یعنی عوض آنچه در مشروبات ذکر شده است

حرف اللین غایب سنگی که حقیقت آنرا انداخته حرف الف
 فاضل زیادتی که سودای از او بچشم خود بدیوان چه داده باشد
 فدرست بیکره و حرف القاف قانن دفتر را گویند که جمع سه ساله
 کتور آنجا مرقوم شده باشد قصبه صحنی از قرینه بزرگتر و از شهر که
 قرینه یعنی جمع است و در اصطلاح هر چه که مقابل و نظیره است
 قلعه در لغت پناه است و در اصطلاح حصار محکم که چاک را گویند قریه
 معروفست قطار حرم کا و پر از زر را گویند قراط و زینت معروف
 قرار علی باشد که تغییر داده اند قیمت مودف است حرف
 که این چیزی که از جای بی بجای برده باشد کم بود صوره نسبت حرف
 الیم محرر نینده میران در لغت تراند و در اصطلاح جمع را
 که محرر در محاسبه بی پردارد مقابله نخر را گویند که در دفتر بیرون
 نوشته یا از جای دیگر نقل نموده با یکدیگر باز خوانند که صحت پیدا
 نماید موانده چیزی که با چیزی یکم وزن نمایند صلع در لغت
 بجایگاه رسیدن باشد و در اصطلاح هر معنی نذر و نهد که در واج
 ولایت باشد مقدار در لغت صاحب اندازه را گویند و در اصطلاح

هر زمین از زمین را گویند مستوفی سائده حقوق پادشاه و ارباب
 و رعایا مشرف شخصی که بیاورد و مهمان بکند مطلع باشد مجری را بد
 و در اصطلاح سندی که وزیر یا مستوفی موافق حساب بر حال موجود
 دارند منقول جدا کردن اموال بود جمع و خرج مشروح آنچه بکار
 گویند و نویسد مقاطعه از کسی بریدن است و در اصطلاح محصل
 برضی که شخصی اجاره دهند یا اینکه بدل اجاره مقرری باشد که
 که رسانند متعلق خدمتکار را گویند مستقل یعنی باشد یعنی
 که در آن منفعت حاصل شود مثل قراض و مزایع و باغات و کاروانسرا
 و دوکان و حمام و غیره باشد که پیوسته منفعتی از او حاصل شود مقصد
 از تندی بر معنی اندازه شده و در اصطلاح موصنی را گویند که شخصی
 دهند تا معمول سازد و چیز معینی بویان رساند آن شخص را
 مقدر گویند مرسوم از رسم معنی خرمن مهر کردن باشد و در اصطلاح
 شخصی که خدمت معینی نموده هر ساله چیزی معین باور رساند آن
 چیز را مرسوم گویند موافق منافعی است که بغیر از مواجب و مرسوم
 عاید نمائ شود مقوم آنست که جمع و مقرری نداشته باشد

دالی با و سهم تر سائده مطالبه نمایند مراعی از اراعی یعنی چیزی
 باشد و در اصطلاح مالی باشد که از کوفتدان تاجی ستانند
 مواشی از مشی معنی رفتن است و در اصطلاح مالی باشد که بجهت آب
 و کاه و کوفت و کس نخل ستانند مسامحه باقی که در نزد کسی باشد
 و بعد از آنکه موضوع در لغت فرو نهاده شده است و در اصطلاح
 آنچه از ابواب حساب که از جمع بیرون کرده باشد مسکرا
 انکار معنی سگسته شدن است و در اصطلاح مالی باشد که بدواری
 بدست آید مقصد مالی باشد که بدواری بدست آید مقصد کسی که
 اعتماد با او داشته باشد و اموال خود را از قبیل نقد و جنس
 و کوفت و غیره بعهده او گذاردن مرحله موضوعی که قرائن رخت
 در آنچه فرو آردن محاسبه با مردم شماره کردن و در اصطلاح
 آنچه حاصل بر جمع و خرج نوشته باقی و فاضل را از یکدیگر گذرانند
 مواجب چیز را گویند که رو بربو ثابت کنند بسع فروخته شده
 معاوضه چیز یا چیزی تبدیل کردن است مواجب جمع بویست
 از ایجاب معنی واجب کردن است و در اصطلاح شخصی که بدست

معینی بخدمت و ملازمت گرفته بعد از تقدیم خدمت و جمعی که قرار
 شده است عوض خدمت اجرت بگیرد آنرا بر ذمت محدود واجب
 کرده باشد آنرا واجب گویند میاوه از بیم است یعنی با محتاج
 شخص که در روز بروز برساند مسأله از سبع است یعنی با محتاج شخص را
 هفتده هفته برساند معاشره از عشر است یعنی با محتاج شخص را ده روز
 به روز رساند مشاهیر از شهر است یعنی مقرری که ماه ماه
 بشخص دهند شاهانه از نه است یعنی مقرری کسی را سال به
 مرتبت جای خواهر که نتغ و پاکیزه کنند مساعده وقت باز و اول
 باشد در اصطلاح پیش کسی چسبیری دادن باشد که در دفع و بخش مالیات
 و محصول و خرج محبوب دارند مصالح اسباب هر کاری را گویند
 که در مال سگت را گویند مقرری چیز که در وقت معین بار بایش
 رسانند مدد معاش چرکینه همواره بکسی دهد که معین اخراجات او
 باشد مبرات نیکویی که در حق مسلمانان کنند محل از اجال معینی
 جمله کردن بود در اصطلاح جایبر را گویند که از محاسب مفضلید بیرون
 علیحده نویسند مال از نسیل در اصطلاح مینه اخذ از رعیت را گویند

رشد

مثال آنچه بعد از وضع شیخی باقی ماند او را بر چه مثال گویند پس ازین
 معلوم شد که در ابوابی مال از سلطان و مثال از رعیت است و در مال
 مال و مثال هر دو از سلطان است حرف القون ناحیه کنار شهر است
 نقصان کم کردن نواد چیزی که مرکب از آب و آرد باشد بیشتر دانند
 حرف نواد وزیر از وزرات یعنی گره استواران و در اصطلاح
 شخصی را گویند که پناه و ملجأ خلق باشد از جته مال و حشرای و یوان
 وزیر و بعضی گفته اند بار گران باشد و چون وزیر بار گران مملکت را
 از پیش پادشاه بر میدارد از پنجه وزیرش میگویند حرف ایلیا
 هنده معرب انداز است و مهندس یعنی اندازه گیر و حساب بند
 معرفت و در بجا اول مرقوم شد حرف الیاریا بود و چرکینه
 معارف بجائی داده و عوام او را جانی گویند مخرق و مفسد
 در اسامی حرف است و کمال و ابواب صنعت و اشغال و چون بعضی
 از آنها مالیات بدیوان اعلی میدهند و بعضی هم معاف میباشند از آنجا
 مبنی سائیم این نه باشد و جدول جدول اول در اسامی کمال
 مالیاتی و این طایفه چون بعضی که قرار معین و میند مشخص دارند معروف

بجاعت اصناف می باشد و برخی که فرار معین دارند آنچه هم میرسد
 ضبط هر روزه بنمایند که مشهور بوجه میباشد و آنرا هم بصارات
 نامند چرا که اغلب اوقات شخصی اجاره دهند که مال دیوان تفریط
 شود و اسامی هر یک از بزرگ جروف تجوی مرقوم داریم تا بر خوانند
 و جوینده آسان باشد اسامی اصناف اسکاف چرمی که کفش
 دوز چرمی باشد اسکاف ساغری کفش که ساغری دوز باشد
 اسکاف پالان دوز باشد پاشنه ساز و بساط انداز و بقال و بز
 و قبا که فروش چرمیت ساز و معروفست چچاق ساز و کفش ساز
 هر دو در یکجورهستند حداد و جماعت میباشد یکی حداد خرد و دیگری
 ساز و در زیره فروش و چپا کج که ابراز آهنین میزند و جماعت
 دیگری حداد سقط که کلت و تبر و شمشیر و اشال آنرا سازند و اسامی
 جزو آنست حتمی نخود بریز باشد و خشک بار فروش و جزو آنست
 و فرق میان حصص و خشک بار فروش آنست که حصص که مخانه دارد
 و او ندارد و حیاط دو قسم است یکی را بازاری دوز میگویند و او را
 دوخته میفرودند و مالیات میدهد و جماعتی در بازار دکان دارند

واجبت گرفته رحمت میدوزند و مالیات میدهند و او را اسباب
 و آلات از برنج میازند رز از برنج کوب باشد و شال انداز جزو آنست
 که برنج فروش باشد رصاف کیوه فروش است و کیوه کش که تخت
 کیوه را درست میکند جزو آنست کیوه دوز هم جزو آنست رزری باف
 معروفست زرگر ایشار از طلا و نقره دارد زرکش که طلا و نقره را
 منقول و نخ میازند و جماعت تکلوب جزو آنست ساغری چه
 آنست که جلوسب و خرا میازد ساغری دوز از اینجاعت استماع
 می نمایند سیم کش آنست که مس را منقول سازد سراج جماعت سراج
 خورده و جماعت تکلو دوز و آنچه متعلق با آنها باشد مثل زرکش و
 و اسباب زین دوز و جناح تراش که قلع زین را می تراشند
 و امثال آنرا میگویند شرف باف که مشکی باف و چرخ تاب و عبا باف
 و بافنده تا شش ابریشمی و نظایر آن باشد شیره پر که جزو جماعت
 افتادی و طوائفت صراف معروفست صفار سفید که بافند
 و اینجاعت را با سکر در ذیل یکجاعت نویند صباغ رنگرز باشد
 و او سه جماعت باشد جماعتی را صباغ قدک و جماعتی را صباغ ابریشم

و جامعی را صباغ ریسمان گویند عطار و عصار معروفست عطارند
 که قد بند و جهت باف و تکیه چین نقاد که صاف کنندگان بر شیم بند
 جزو است قمار کوره پر باشد و کاشی نر و خره ساز جزو آن است
 قناد سازنده حلقیات و سکر را گویند کلاه دوز اینطایفه دو جهت
 باشد یکی جماعت قاجاری دوز و جماعت پند دوز و آنست
 طاب تاب و بنالی باف و قائده باف و جال باف و غیره باشد نقاش
 و فعل بند و پخلی که معروفست اجارات و دو جهات از این قرار است
 ایونی تریاک فروش باشد بازار جواز که مکان خرید و فروش
 جوزق و پنبه باشد جریه بیود و جزیه ارانته خراج و سال اینطایفه باشد
 جیت و چو جیت عبارت از چوب مصنوعه در ولایت ممالک محروسه
 شده اما چوب عبارت از چوبی است که صباغ از آن چوب بعضی نکند
 درست میکند و مالیات مقرر از آن میدهند و نجی که داغ نموده
 که سفندان مذکور باشد و مالیاتی شخص بر آنها مقرر است و قصاص
 و دباغی معروفست و نندمال و خام فروش دزه تاب و پوسین
 دوز و دونه می دوز و شاعی و در اس که کله پر باشد و در کوروز

و کرجی دوز و امثال آن اگر باشد در جزو است و سوق الله و آب
 که بازار فروختن چهار پایان دستور باشد سبزی فروش فواکمی که
 میوه فروش و ناز فروش و امثال آن باشد صدیک که عبارت
 از کربک باشد و کمرچی را اعشار گویند و راه دار و در بازار جزو است
 ضرابخانه که بعضی از اوقات جزو جماعت صرف است نساج که بقده
 ریسمان باشد مثل جولاه و کتک باف و چادر شب باف مذکور است
 که پیمز محلولی کرده بطایفه عنوان فروشند و طایفه حلاج که
 پنبه زن باشد و کلاف در جزو است جدول و دستیار
 اسامی سایر مکاتب و شغل که معارف و مسلم از مالیات میباشد
 آینه سازان توکش واره کش و آجر تراش و آب کش که معروفست
 آب بند که عبارت پالوده ساز و مسخری پر باشد و نظایران و آب
 بند در جزو است بنا و باغبان و پورچوک باف و بوری باف
 و بلور تراش و پاره دوز و بوجار و پهلوان که معروف است
 و بار دوز که آرد فروش نیز گویندش بیطار یعنی معالجه کننده امراض
 که در چهار پایان دستور باشد آجر و توتوساز و چادر مشر و

و چاقور دوز و چادوش و جام ساز و چینی فروش معروف است
 جراح که غنم نماید و صحیح کننده زخم است جبهه خانه محلی که توب در بزرگ
 و خمپاره و تفنگ و نظایر آن سازند حمال و حصیر باف و کجاک
 د خاتم ساز و خشت مال و خام خچه مال جبار سنگی و کماچی خرد است
 حرآط و حرآز که اشیاء متفرقه و مختلفه و خورد و را فروشد مثل قلند
 و شانه و شاخ و دهنه و قطران و چاقو و دوات و مقرض و نظایر
 آن خطاط خوش نویس پیام خیمه و چادر دوز باشد و لعل و طلا
 و جواهر باشد دلال و درویش و دلاک یعنی لید مال رومند خوان
 و رفوگر و ریخته گر و رنگال و رزه ساز و زو فروش معروف است
 ساعت ساز سمور دوز سقا ساربان سوزن سکه آتش معروف است
 سلیمانی حامی باشد سلمانی سرتراش سمارت که ملبوس و دخت
 و اجناس ساخته و اشیاء رواقت و استعد پر داخته را فروشد
 شانه ساز شیشه گر شیشه بر شیشه ساز معروف است صفای صیاد
 صندوق ساز که مغزش دوز در جزوات طبخ بریانی و کباب
 جزوات طحان آسیابان طراح شانه بند باشد عرقچین دوز

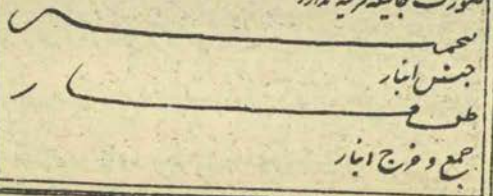
غلاف که غزال بند معروف است عواصن طایفه را که در آب دریا
 فرو روند و جواهر و مروارید از آب بیرون آورند گویند غوال
 طایفه سازنده و نوازندگان در قاصدان و مطربان شده غاشق تراش
 قالب تراش قاری قلیان فروش قالبی باف قفل کرد قنادان ساز
 معروف است قنار کارز باشد قاصد معروف است کما بفرش کلوآبند
 کیه دوز کال باف کینه چین معروف است کار دگر که شمشیر کرم
 از آن است کند فروش معروف کنده کار که بر روی آلات کینه
 کوفت که یک کله از قیل طلا و نقره بر روی آلات از قیل دست کار دوز
 و خنجر و غیره بگوید کمال معروف است کله دوز کسایکه زین پوش و نظایر
 آنرا دوزند کسندره دوز آنچه از قیل ماهوت باشد دوزند منجمت
 که ساز مقرض ساز مهره کش مکاری ماهی گیر مقوآ ساز
 چنانکه نمودن معروف است مذهب که اوراق را طلا کار کندی کندی
 که اسباب آرایش زنانه فروشد کتب دار معروف طراح طایفه
 شاوران باشد معنی خوانند معنی چاه آب کننده نقاش
 ایه سکن معروف است بخاری بیخ ساز که معروف است ناظور و شبان

صحرار کونید این است آنچه نظر مواضع این اوراق رسیده و الا
 و الا اسامی حرفت و پیشه زیاده از اینهاست مشط در دست
 در قواعد و آداب مصطلحه مستوره و آن سببی بر چهار رسته میسرند
 رسته اول در قرینه و اسامی مشعبه از آن و بعضی قواعد و یکوز آن
 مشخ بچهار قطره است قطره اول در رسته و آداب آن
 بد آنکه قرینه از قلمن بمعنی جمع است و در اصطلاح قمرینه در فرد
 مدی بود که از امدار کما ر قلم از جانب طول فرد حاصل شود چنانکه امدار
 کیلانی کوید فظن نام آن خط که عاملان سیاق بقلم می کشند
 در اوراق بقمرینه همی بود مشهور خواهد نزدیک خواهد باشد دور
 و در حقیقت این قرینه بجهت آتیناز گوش و بدن و حشو و موضوعی
 و بارز است چنانکه از قرینه اول تا آخر مدی مرسم سازند بن باشد
 و اگر طرفین یک قرینه و اگذا رده از قمرینه دویم تا یک قرینه با هم
 مانده مدی مرسم سازند گوشوار و اگر از طرفین دو قرینه و اگذا رده
 گوش گوشوار و هر چه یک قرینه اندازند یک گوش زیاده نماید
 او مدی که از یک قرینه اول تا یک قرینه با هم مانده یا کمتر مرسم سازند

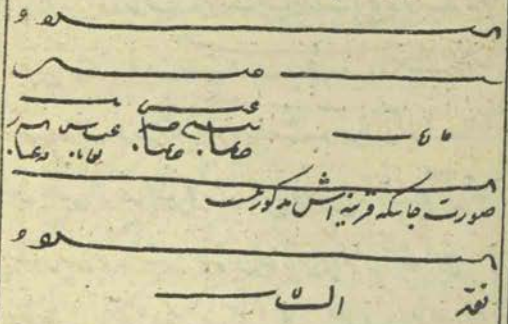
حشو کونید و عکس آرزو موضوعی کونید که از قرینه دویم تا آخر یک
 بوده باشد و نصف فرد را ضلع کونید و قرینه در مدت آنکه هر مدی که
 معادل مد دیگر باشد مثل کدم قرینه جو نقد قرینه جنات و بحرین
 بحر سیاق و اسادان معروف در آفاق ضابطه حسین کرده اند
 که هر چه در این فن تحریر آید آرزو بالقدره مسترینه باید و اگر حرفی
 بی قرینه بدست مستوی آید کمان کند که محرر قرینه آن را از قلم
 انداخته پس مناسب است که در هر مدی مراعات قرینه شود
 چرا که بمعنی جمع است پس اقلادوشی ضرور است که موجود شود
 تا قرینه کونیدش شاید مناسبت فیما بین معنی نوی و اصطلاحی ظاهر
 شود و لازم است که بی قرینه نوشته نشود مگر در حال اول
 جای که گتت بیارنده از سر نوشتن دشوار باشد در اینجا مدی
 قرینه مد سابق نوشته در تحت آن نویسد که خالی است دویم
 در توجیه که اگر مدی قرینه بهم سازند عیب نیست از بجهت توجیه خارج است
 و معلوم نیست که خرج آینه چه خواهد بود بنابراین بعضی مدات احتیاط
 بقمرینه نویسد که چون خرجی دیگر هم در قرینه آن شود از آنجا است

که بعضی مدات بقرینه باید ستم در روز نجات که حکم توحید دارد
 و اما در این یک چیز عجیب است که در توحیه جایز نیست و آن تکرار
 صیغه واحد است در یک روز بدانکه واضح این فن لطیف مقرر فرموده
 که هر چه بقرینه باشد منحرف نویسد چنانکه در وجه توجیهات و ابتدای
 طوایر و بروات و هر چه که بقرینه دارد دوستت یا قرینه آن مذکور است
 یا مذکور نیست در ای صورت که بقرینه اش مذکور باشد بغیر خط سیمانی
 در صورتی که نماید و قرینه هر چیزی از جنس خود میباشد و تابع
 دیگری باشد چنانکه قرینه اسم است خواه غشی و خواه در و
 همچنین در نفوذ و اجناس و امتعه و غیر هم بدانکه مناسبی محراب را
 و هوش و نگاه سنجیده قرینه سازد و این معنی موقوف بلیقه و نظر
 دقیق نویسنده و محض است چنانکه از این امثله بر اوصاف نباتات واضح است

صورت جایکه قرینه دارد



صورت جایکه قرینه اش مذکور است



فطره دو چشم در اتصالات و افعال مصدر با افعال است
 که مجردش وصل باشد یعنی بهم پیوستن و در اصطلاح مدات سرور است
 میگویند و از بیجهت است که بهم پیوسته است و طریقه آنکه در وی فرد
 نه طرز آن مادام که موقوف علیه بعد باشد و در این فرد تمام نشود
 از فرد پیش بر خاسته و سر فرد دیگر نوشته شود و این اتصال اگر اتصال
 مدات بین باشد اتصال همیشگوش کونید و طریقه ارتسام این چنین است
 که اول در وسط فرد یک نقطه یا بیشتر فاصله مدات را از یکدیگر
 دهند بنحویکه اگر فردی میان شکن نماید در هر فصلی بسبب مثلثی نماید

و بعد از اتمام مدح و تعریف که نقطه صورت در سر رشته و تشخیص و غیر هم
 باید پنج در زیاده نباشد در دست چپ مرتب تا پنج مد نویسد و اگر بنا
 احتیاج شد در طرف دست راست بر صورت و دست و در تمام
 و لیکن در ایندو طرف بکل مربع باید باشد و احمد خان کیلانی در این
 گفته نظر احتیاج که هست روح افزا پنج مد است همچو آل عبا
 احتیاج شود چه در ششم بشوین نخه را کم از ششم تا پنج مد تمام
 سوی چپ ده بر پیش تمام پنج دیگر شود از جانب راست صاحب علم چنین است
 و اگر احتیاج دیگر مدات باشد ستمی با هم آن مدات میشود که احتیاج
 می کنند و کل آنها را مربع مرقم میسازند و جای مرقم هر یک بدین
 دستور باشد که احتیاج که ششوار بر در تحت احتیاج اصل بکل مثلث در دو
 مرقوم نموده بقدر یک جواز طرفین مد اول پس مرقوم در نزد احتیاج
 حوشی در طرف راست بالای احتیاج اصل و احتیاج موضوعی
 در بسیار فرستقیما به منحرف مرقم سازند تا باید اشتبه با احتیاج اصل
 شود و صورت عمل تمام احتیالات این است که در اینصورت مرقوم شده
 و جمع اقسام احتیالات را تشخیص کی و فن استخراج از تصویر کند

احتیاج

احتیالات مهر و جو و موضوع و گوشوار

احتیالات در دست راست
 احتیالات در دست چپ
 احتیالات در صورت
 احتیالات در بدن
 احتیالات در لباس
 احتیالات در کفش
 احتیالات در کلاه
 احتیالات در کت
 احتیالات در شلوار
 احتیالات در کمانچه
 احتیالات در تاج
 احتیالات در کلاه کوه
 احتیالات در کلاه پهلوان
 احتیالات در کلاه گیسو
 احتیالات در کلاه سبزه
 احتیالات در کلاه قرمز
 احتیالات در کلاه سفید
 احتیالات در کلاه زرد
 احتیالات در کلاه بنفش
 احتیالات در کلاه صورتی
 احتیالات در کلاه نارنجی
 احتیالات در کلاه سبز
 احتیالات در کلاه آبی

احتیالات مهر و جو و موضوع و گوشوار

احتیالات در دست راست
 احتیالات در دست چپ
 احتیالات در صورت
 احتیالات در بدن
 احتیالات در لباس
 احتیالات در کفش
 احتیالات در کلاه
 احتیالات در کت
 احتیالات در شلوار
 احتیالات در کمانچه
 احتیالات در تاج
 احتیالات در کلاه کوه
 احتیالات در کلاه پهلوان
 احتیالات در کلاه گیسو
 احتیالات در کلاه سبزه
 احتیالات در کلاه قرمز
 احتیالات در کلاه سفید
 احتیالات در کلاه زرد
 احتیالات در کلاه بنفش
 احتیالات در کلاه صورتی
 احتیالات در کلاه نارنجی
 احتیالات در کلاه سبز
 احتیالات در کلاه آبی

احتیالات در دست راست
 احتیالات در دست چپ
 احتیالات در صورت
 احتیالات در بدن
 احتیالات در لباس
 احتیالات در کفش
 احتیالات در کلاه
 احتیالات در کت
 احتیالات در شلوار
 احتیالات در کمانچه
 احتیالات در تاج
 احتیالات در کلاه کوه
 احتیالات در کلاه پهلوان
 احتیالات در کلاه گیسو
 احتیالات در کلاه سبزه
 احتیالات در کلاه قرمز
 احتیالات در کلاه سفید
 احتیالات در کلاه زرد
 احتیالات در کلاه بنفش
 احتیالات در کلاه صورتی
 احتیالات در کلاه نارنجی
 احتیالات در کلاه سبز
 احتیالات در کلاه آبی

احتیالات در دست راست
 احتیالات در دست چپ
 احتیالات در صورت
 احتیالات در بدن
 احتیالات در لباس
 احتیالات در کفش
 احتیالات در کلاه
 احتیالات در کت
 احتیالات در شلوار
 احتیالات در کمانچه
 احتیالات در تاج
 احتیالات در کلاه کوه
 احتیالات در کلاه پهلوان
 احتیالات در کلاه گیسو
 احتیالات در کلاه سبزه
 احتیالات در کلاه قرمز
 احتیالات در کلاه سفید
 احتیالات در کلاه زرد
 احتیالات در کلاه بنفش
 احتیالات در کلاه صورتی
 احتیالات در کلاه نارنجی
 احتیالات در کلاه سبز
 احتیالات در کلاه آبی

قطره بمب

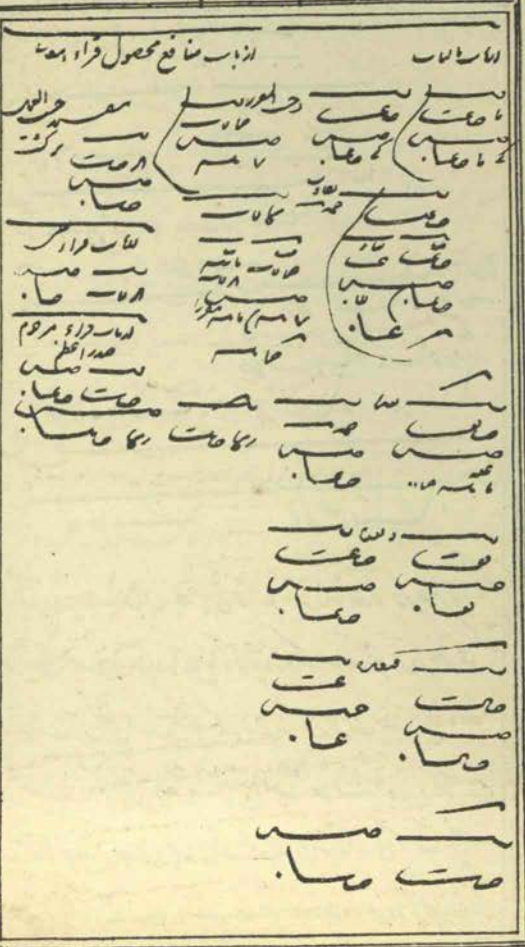
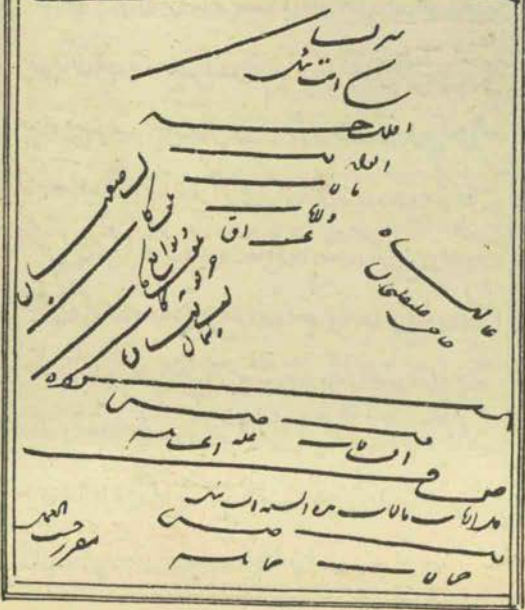
قطره چشم در آو آب بدن و گوش و حشو و غیره با آنکه هر یک
از مذات بدن و گوش و ضلع و حشو چنانکه در اصل فرمود معتبر است در هر یک
از مذکورات نیز بن دستور معتبر است مثلاً در حشو فرو نهد خود بدن آن
و حشو و ضلع و گوش و غیره در آن است با می شود در بدن بی وجود آن
دیگر نوشته می شود و اما مذات دیگر بی بدن نوشته نشود وضع این
فن لطیف کوشوار را بجهت این وضع نموده است که در میرانهای کلمه
بر وجه اجمال تفصیل خواهند دهند و همچنین مبلغ و مقدار هر قوه تحت الباطنی
و الفاضل و در عوضه و الاضافه و نظایر اینها را گوشوار کتاب نمایند
و در اصناع را چنان باید کتاب نمود که اگر فرود آمد و قسم مساوی نمایند
سیاهی از طرف آخر در ضلع اول سیاهی طرف اول در ضلع باقی
نماید و وضع و حشو و بارزایت که چون شی را خواهند که عملی از قبیل حشو
یا تقیر یا مبادله یا غیر اینها در آن نمایند آن شی را حشو نوشته و بعد از
اتمام عمل آنچه مقصود باشد بارز آورده و توضیح در مطلب آورده که
مستقول از حشو بیارند اگر مستقول بوضع است که تفریق باشد پس شی
مستعمل فی در حشو نوشته و کلمه منها با بی صورت در پهلوی آن رقم

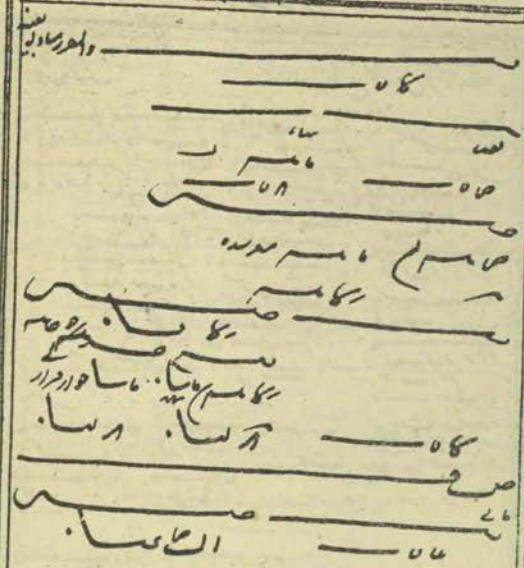
و گوشوار حشو وضع و غیره در شی کلان معتبر بود در وضع مبدل است

نهند و آنچه موضوع باشد در جنب آن نوشته و باقی را در تحت مذات
که در بی صورت سر مرقوم میدارند نوشته باز اگر ازین باقی چیزی
وضع شود یا عملی دیگر شود در حشو نوشته و لیکن از آن حشو اول بیشتر
مرقوم دارند و الا بیارند کتابت نمایند و همچنین در این مرتبه نیز بدستور یک
در آن مرتبه دانسته شد مشمول دارند و اگر بعد از آن باز وضع روی
کلمه بعد به بجای رمز منها نویسد باز اگر احتیاج افتد کلمه و بعد
پس از آن فیده و پس از آن هم بعد و اگر مستقول از حشو بیارند مستقول
بغیر وضع باشد شی مستعمل فی در حشو نوشته در پهلوی آن کلمه
نوشته چنانکه بیارند آورند اگر عملی دیگر روی مذاب و الا در حشو کتابت
و لیکن این حشو را اندکی بیشتر از حشو اول نوشته و اگر چیزی علاوه
کلمه عمل دیگری است از قبیل مبادله یا تقیر یا اصناعی فرمان در قسم
و نظایر اینها زمان مقرر آن نوشته و در جایکه مقصود را باید نوشت
در پهلوی مقرر مقصود را نوشته معمول الیه را بیارند آورند اگر عملی
روی مذاب و الا حشو کتابت کنند بدستور سابق و اگر بعد از مقرر
اصل باز عمل مقرر احتیاج افتد المقرر نویسد و بعد از آن و المقرر

بسیاری مقرر از حشو در
عده بی صورت عملی نوشته

پس از آن فالقر و بارتقم العقر و جز و شور اباید نوشت و لیکن بیک
 قرین یا زیا و تر پیش اباید نوشت چنانکه در سایط در حورا از قرار مرقوم
 بچین پنج کاتب بنمایند و شیئی موضوع را باید تا محاذی مد فوق آوردند
 و اگر در آن عمل دیگر نباشد و الا بعد از اتمام عمل محاذی آن آوردند
 و صورت عمل هر یک از زیر قرار معلوم میشود





فطره چهارم در بعضی قواست متفرقه قاعده در جایزه بدانه
 علامت صحت مقابل را جایزه گویند زیرا که دلالت بر مرور نظمی کند
 و علامت آن خطی است بسجلی یکپایه اند که بر طرف چپ مبلغ یا مقدار
 گذاشته و اگر بگور مقابل احتیاج افتد علامت را دو در رسم
 سه تا نه مرتبه و بعد از اینان در صحت آن سر صادی که نشانه صحت
 باشد فوق آن گذارده بر بصورت ص و در طوابع و روزنامهجات و بوی

شرطیت بلکه قد آرایب شده اند قاعده در تعداد یعنی شماره
 اوراق و آن نیز به شرازه است افزاها که اگر یک ورق از میان آید
 محترماً معلوم شود که فردی از میان افتاده چنانکه احمد خان کیلانی در
 معنی گفته است نظر بنود کربشانه بر اوراق مشکل اقتیری اهل سبقت
 نماند تا که ورق قد از دست شد فراموش نکند کارش سبت
 که ندارد خلاصت تعداد میت مستحق آن بر استاد و طریقه
 در آن آنکه میزان تعداد را برقم بهند سه در سرش فرد مجموع افرادی که کما
 منظره در آمانت در بالای فرد بر طرف چپ فوق در رسوم اول فرد
 نوشته و از فرد دویم تا آخر شماره بهای بخار رقم کنند مثلاً در فرد دو
 دو در رسم سه و بکنه تا آخر قاعده بدانکه اشیاء مجموعه یا جمله جامه
 با تمغنی که مابین الا شتراک نوعی یا عددی یا غیر اینها دارد یا ندارد
 اگر ندارد بجای میزان مقرره کما فصلت نوشته چنانکه در حاکم
 میزان بردار میت همین نحو نویسد مثل اینکه در تحت می از میت
 مقرره دو دونه که اجزاء بسیار دارد مرسوم نموده کی مثل بقیه
 فقط یکی بر جنب فقط باشد فوق آن دو دونه در تحت مرفوق

که جای میزان است که فصلت نویسند و اگر در میزان مقرر مشهوره
 غلطی روی داده محو کردن آن غلط است بلکه متعارفت که در بعضی
 آن از طرف چپ مور یا بلکه مقرر با مینصورت نویسند مقرر میزان صحیح
 در تحت آن مرقوم دارند و این عمل را سهواً القید میزان میزان نامند فاعلم
 در راده علی امخو بیکند میزان دنی اجزاء خوشی که چیزی از آن موضوع
 میشود یا اجزاء آن بسیار است یا اندک اگر بسیار است اول میزان
 و اجزاء آنرا بدستور سابق در خوش نوشته چیزی که باید از آن وضع نمود
 موضوع نمایند باقی را در تحت اجزاء مرقوم نمایند و اگر اندک باشد در عمل
 در آن مجزاست اول بدستور اول و ثانی آنکه اول میزان فقط در
 خوش نوشته بعد از وضع آنچه باید موضوع نمود باقی بسیار آورده
 در تحت آن جزو آن میزان را که در بین مرقوم دارند و این قسم را
 راده علی امخو گویند یعنی اجزاء خوش که در اصل قاعده این بود خوش
 نویسند در از مقام اصلی خود شده بیارز آمده و در اعصار سابقه
 قاعده این بود که علامتی شکل هال فوق میزان و اجزاء میکند از آن
 و آنرا راده میکشند از پنجه که میزان و اجزاء و باقی را بیکدیگر برمی

گردانیده

گردانیده است و صورت عمده که از این فرار است

کما فصلت

ص ص

ص ص

ص ص

ص ص

ص ص

ص ص

ص ص

در شکر و دستم در آداب و فقر او ارجه و آن بشرح کجیا
 قطره است فطره اول در شعب او ارجه و آداب آن
 نظر که تا شوی از او ارجه آگاه ای سیر کنین باج و کلاه

کوشن کن

کوشش کن تا بیان کنم آن صفت یا از آن لفظ مدعا شایسته
بر آنکه در تسمیه اوار چه بچندین وجه معین گفته که بعضی از آن را در
سطح اول کفتم و در اصطلاح بهترین بحر سیاق معنی جمع است با چنانکه

گفته اند نظم

معنی اصطلاحی این دو آن	آنچه گفته اند پیرو استادان
که اگر از کسی طلب داری	ببلغ نقد و جنس پس کاری
طلب از وی بهین حساب توان	طرز دیگر غلط بود میدان
و آن مشعب به مراتب	از اول ابواب المال که در خراج
و منال و مالیات و لایات میباشد	در دویم از باب التحویل
که ابواب جمعی بود میان	بالفعل مشخص میشود در سیم از باب التحویل
که ابواب جمعی بود میان	بالفقه مشخص میشود چنانکه گفته اند نظم
چون نویسی اوار چه پس ازین	بشود این ای امر باین
کانه در آن باب هست چند سخن	نقل از باب فہم بود سخن
هست قسمی صاحب تحصیل	همچو از باب باقی و تحویل
است از باب مال هم قسمی	در خراج و منال هم قسمی

و طریق فہمست و طرح این دو فرجه آن است که بعد از سر رشته
و تحریر رسد بر گنہ اوار چه که قرینہ تو جہات مرتسم در تحت آن
از مذات مذکورہ را مرقوم دارند با این طریق کہ اول ابواب المال
کہ قرینہ از باب التحویل و التماسیل است مرقوم و بعد از تمام مشعب
از باب التحویل و التماسیل باید بجای آن نوشت با کجی کہ از باب
التحویل را مدعی رسم کرده و التماسیل را بفرخ سیاق در حشو
آن مرقوم تا اینکہ این مذکر نہ یک مد قرینہ ابواب المال باشد
پس از آن التحویل تا نیز مدعی کشیدہ مشعب از مرقوم دارند
و در مشعب ہر یک بہین دستور باشد کہ بعد از اتمام آن شعبہ شروع
بشعبہ کہ قرینہ آن باشد نموده تا جمع مشعب و قرینہ مرقوم شود
اما مشعب ابواب المال بہ مراتب مالوجات و محصولات و سایر
جات و چون بہ مدقیر نہ است اول مدعی حجہ مالوجات کشیدہ
محصولات را بفرخ سیاق در حشو نوشتہ تا این دو مذکر نہ یک مد
شدہ قرینہ سایر جبات باشد و بعد از رسم آن مالوجات
دیگر مرقوم دارند کہ قرینہ محصولات ثانی باشد بعد از اتمام آن

محصولات را بجای آن مرقوم دارند و مالوجبات مستحب برود است
ولایات ولایات و بعد از ترقیم ولایات و بلوکات جزو آن است
و اجزاء محصولات حاصل منافع و امینان و املاک خالصه است
که بذروکات هر دو از دیوان باشد و محصول آنرا بعد از وضع
اگره رعیت ضبط نمایند و سایر جهات عبارت از وجوه مملکت
مثل وجوه دارو کلی و پیشگی و میراثی و غیر اینها میباشد پس از آنکه
ذکر شد آنچه سفقت و سودی پیدا کند از شعب ابواب المال باشد
و این طریق در دفتر ولایتی باشد اما در دفتر مملکت بجای مالوجبات
مالیات و بعد از آن ولایات و ایلات گویند و طریق در هر یک از
مذکورات آنکه مریدی را در بن مرقوم دارند بعد در سفر دیگر
با تقال برده مد دیگر که جزو آن باشد در بن آن فرد نوشته
در فرد دیگر با تقال برده تا فردی که در آنجا خردی و یکبار در دو باب
بجای سب پرده اخت اما شعب ابواب التحویل بدانکه هر چه از نقد
و جن بر وجهی موجود محمول احدی سازند بجهت اخراجات و عوا
رضات آنرا تحویل گویند و شعب آن صاحبان و سایر جهات

و اجزاء صاحبان بیوتات و ایچی و انعام باشد و اجزاء سایر جهات
صاحب جمع ستمری و صاحب جمع بیوتات و ایچی و انعام باشد و اجزاء
سایر جهات صاحب جمع ستمری و صاحب جمع ولایات و غیرها باشد
و اما شعب تحاصیل محصلان مالیات بلده و بلوکات و ترابع
و غیره باشد و اجزاء سایر محصلان رسم الحساب و غیران صورت
جمع است که تحریر شود در متریه نمودن باید شخصی صاحب سلیقه
ستقیم و ذهن ثابت باشد تا هر چیزی را بجای خود قریه نماید
در این امقالات و هر کدام می را علیحده از پیش بر خیزند
و در تسوع خود کارند و مفروضه بفرده تعریف محاسبات نموده بفرده
او پردازند و صورت عمل است

اقم او را بر چه از ابواب اول ولایات التحویل و التماس
و بکذا از مالوجبات و محصولات و سایر جهات و این چهار
از مالوجبات و محصولات میباشد

<p>سر الف</p> <p>سا رسا سر</p> <p>اصلاح</p> <p>اوه ای</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p>	<p>سر الف</p> <p>سا رسا سر</p> <p>اصلاح</p> <p>اوه ای</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p>
<p>سر الف</p> <p>سا رسا سر</p> <p>اصلاح</p> <p>اوه ای</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p>	<p>سر الف</p> <p>سا رسا سر</p> <p>اصلاح</p> <p>اوه ای</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p>
<p>اقم راه انجام دهد</p>	

<p>سر الف</p> <p>سا رسا سر</p> <p>اصلاح</p> <p>اوه ای</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p>	<p>سر الف</p> <p>سا رسا سر</p> <p>اصلاح</p> <p>اوه ای</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p> <p>و کسره</p>
<p>خطه دی چشمه در آداب مفروضه نظیر مفروضه نشخود که تمام کرده باشد در یک انجام و در اصطلاح این فن نشخود که مثل و جوش مفروضه مرقوم دارند و قرینه آن مفروضه ثانیه است اگر چه قرینه آن را من و انگ میدانند و اگر آنرا متوجهی با خبر اندمایند در بعضی اجزا پاره دو حرف می نویسند و در بعضی جا بیاورد و در این معنی موقوف بظرف و وسیله مستقیم است و چون خبر مفروضه دو حرف باشد هر حرفی مستقیم در دو فته و هر دو فته مستقیم بدو بابت یا زیاده آنچه اقیاج باشد بنویسند بدو حرف چهار فته نام یابد انجام مفروضه تمام جا باشد کسی بابت هم میت یقین بی زیاده و کم آنچه اسحال متعارف می باشد هر دو فته مستقیم بدو بابت میشود مشروط با اینکه هر دو بابت که خبر است</p>	

بنازده دفعه فرق باشد و اگر خواهند که آنرا اصلی کتاب نمایند
 بابت نوشتنی غلط است باید دفعه نویسد چنانچه اگر جزو دفعه را
 خشک است نماید جایز است که بجای بابت دفعه نویسد و اگر در مفرد
 اول نام شود مفرده ثانیه و ثالثه و رابعه و همچنین مفرده تا سوره
 پیوسته مفرده اول عمل تمام نمایند و در اعصار سابقه متعارف این
 بود که نقد و وزن که تجزیه حاصل زید بود و تجزیه حاصل عمید بود
 در طرف بین ابوجهمی زید نوشته و اطلاق در طرف یار ابوجهمی
 عمری نوشته مجری و اکنون این معنی متداول است و متعارف
 این است که در تحت محاسبه شخص که مفرد شده خواه در تحت
 محاسبه مفرده یا الباقی هر کجا که این عمل روی دهد می نویسند
 ابوجهمی فلان شخص که منسوب شده است طریقه
 در آداب من ذلک و آن مرکب است از من و ذلک یعنی نفسی
 و وزن که مفرده جمع شده است در اینجا پنج میاید و اجزاء آن
 یا از جمله خرجی است که هر سال مستمر در برقرار است پس از استماری
 گویند دالا اطلاق لهذا اگر احتیاج به دو باشد دو دالا اطلاق

مستمر در برقرار است
 یا از جمله خرجی است
 گویند دالا اطلاق
 مستمر در برقرار است
 یا از جمله خرجی است
 گویند دالا اطلاق

و مستمری را در تحت من ذلک مرتسم ساخته و وضع هر یک را بقدری که
 ضرورت است و در کار باشد نوشته و تفریق محاسبات را نموده
 بر اینهای سودی را ضبط و معاصمی آنرا نوشته بدست آن سپارند
 وضع مستمری و اطلاقی آنچه متعارف است چهل و پنج صیغه است و در
 نموده شد تا واضح باشد ان شاء الله

۱	۲	۳	۴
اشباع	افراجات	ارعمال	اخراب
۶	۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
اشعاط	الصلاح	الحرای	السهل
۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
کفر	کف	کلف	کسب
۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
لصدق	لظنه	لنهر	لنفسه
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹
محر	مدر	مدره	مصلح
۳۰	۳۱	۳۲	۳۳
سوربات	سورخال	صرف	طه
۳۴	۳۵	۳۶	۳۷
علافة	عوض	عیت	کرار
۳۸	۳۹	۴۰	۴۱
معهده	مورد	مواجب	مطهر

ان صحت لغوی است
 وضع الین از تحت
 فیه الاطلاق در اکثر
 فیه و معنی غیر از اکثر
 فیه و معنی غیر از اکثر

بعضی

و مستمری را

و بعضی از اینها مختص بستر است از قبیل بذر و بتول و مقرری و مدد و مسکن
 و وظیفه و از این جهت پنج صیفه است صیفه هشتم راجع که بینه بدن
 تقصیل است اتفاق ۱۲ استیاع ۱۳ استعمال ۱۴ استخراق ۱۵ استکسار
 انقطاع ۱۶ استلخ ۱۷ مسیع و بعضی از اینها صیفه میدانند با ضایعه
 تبدیل چنانچه احمد خان کیلانی بنظم آورده صیفه نهمای جمع را در اصل
 کرده است استقاد در لغت رفع استیاع اول پس استعمال گفته
 استخراق اندر سیم چهارم وسیع اتفاق و استکسار و انقطاع
 و استلخی و تبدیل و مسیع و هر یک از اینها صیفه رایانه
 صیفه راجع و فرج است چنانکه معنی کل آنها در شرط اول گفته شد
 مثلاً در مسیع که یکی از این صیفهها باشد قاعده امنیت که شی فرشته
 شده که فرج باشد یا از کتابت نمایند و قیمت نیک حاصل این باشد
 در حشو و ابواب جمع هر کسی که شد در جمع مبارز آوردند اعم از آنکه از فرج
 هم بخواه آوردند یا نه و از اینجمله ذکر شد معلوم میشود سخن مشهور که در
 مفروضه دخل را مبارز و فرج را حشو کتابت نمایند و در من ذلک
 عکس نمایند یعنی دخل را حشو و فرج را مبارز نویسند و صورت اول

این محاسبه معلوم میشود قطره چکان هر در اعمال بعد از آنکه
 بر آنکه میزان من ذلک که فرج مفروضه باشد اگر مساوی باشد
 که محاسبه تمام شده و اگر زیاده از جمع مفروضه باشد الفاضل و در حکمت
 من ذلک آوردند و اگر کمتر است الباقی و اگر در چیزی کمتر بود چیزی
 دیگر زیاده باشد الباقی بمانند زیاده هر قسم مانند پس مناسب
 در این مقام است که این قطره سه حساب و یک قاعده تمام شد
 حساب اول در اعمال تحت الباقی باشد که بعد از ترقم میزان
 الباقی ما این است که دیوان علاوه بر این باقی چیزی دیگر ابواب
 نمایند یا سودی بدیوان عوض این باقی چیزی بخرج می آورد
 و صورت اول الاضافه نویسند و دو میزان را جمع نموده چنانکه
 هر قوم دارند و باز اگر علاوه نمایند مراد و جمع دو میزان را کمون و با
 اگر این عمل روی دهد بیرون نوشته و جمع دو میزان را تصنیف
 نویسند و باز اگر روی دهد بیرون و جمع دو میزان را محبوس
 و باز اگر روی دهد بیرون و جمع دو میزان را آخر محو نمایند و بقدر که
 حاجت افتد در تحت و فحاشا عدیده هر قوم دارند و محسوس

قاعده ذلک از آنکه
 این کار از آنکه
 و از این جهت
 محاسبه تمام شده
 و اگر زیاده از جمع
 مفروضه باشد الفاضل
 و در حکمت من ذلک
 آوردند و اگر کمتر
 است الباقی و اگر در
 چیزی کمتر بود چیزی
 دیگر زیاده باشد
 الباقی بمانند زیاده
 هر قسم مانند پس
 مناسب در این مقام
 است که این قطره سه
 حساب و یک قاعده
 تمام شد حساب اول
 در اعمال تحت
 الباقی باشد که بعد
 از ترقم میزان
 الباقی ما این است
 که دیوان علاوه
 بر این باقی چیزی
 دیگر ابواب نمایند
 یا سودی بدیوان
 عوض این باقی
 چیزی بخرج می
 آورد و صورت اول
 الاضافه نویسند
 و دو میزان را
 جمع نموده چنانکه
 هر قوم دارند
 و باز اگر علاوه
 نمایند مراد و
 جمع دو میزان
 را کمون و با اگر
 این عمل روی
 دهد بیرون
 نوشته و جمع
 دو میزان را
 تصنیف نویسند
 و باز اگر روی
 دهد بیرون و
 جمع دو میزان
 را محبوس
 نویسند و باز
 اگر روی دهد
 بیرون و جمع
 دو میزان را
 آخر محو
 نمایند و بقدر
 که حاجت
 افتد در تحت
 و فحاشا
 عدیده هر
 قوم دارند
 و محسوس

نقد منظر
 و از این جهت
 محاسبه تمام شده
 و اگر زیاده از جمع
 مفروضه باشد الفاضل
 و در حکمت من ذلک
 آوردند و اگر کمتر
 است الباقی و اگر در
 چیزی کمتر بود چیزی
 دیگر زیاده باشد
 الباقی بمانند زیاده
 هر قسم مانند پس
 مناسب در این مقام
 است که این قطره سه
 حساب و یک قاعده
 تمام شد حساب اول
 در اعمال تحت
 الباقی باشد که بعد
 از ترقم میزان
 الباقی ما این است
 که دیوان علاوه
 بر این باقی چیزی
 دیگر ابواب نمایند
 یا سودی بدیوان
 عوض این باقی
 چیزی بخرج می
 آورد و صورت اول
 الاضافه نویسند
 و دو میزان را
 جمع نموده چنانکه
 هر قوم دارند
 و باز اگر علاوه
 نمایند مراد و
 جمع دو میزان
 را کمون و با اگر
 این عمل روی
 دهد بیرون
 نوشته و جمع
 دو میزان را
 تصنیف نویسند
 و باز اگر روی
 دهد بیرون و
 جمع دو میزان
 را محبوس
 نویسند و باز
 اگر روی دهد
 بیرون و جمع
 دو میزان را
 آخر محو
 نمایند و بقدر
 که حاجت
 افتد در تحت
 و فحاشا
 عدیده هر
 قوم دارند
 و محسوس

و مجموع دو میزان را چنانکه گفته شد در تحت تحب بنویسند و در ستیم
 قانون این بود که بعد از میزان تحب چیزی علاوه میشود آنرا در تحت
 نه الحقی بذلک مرقوم میداشتمند و دو میزان را در تحت نه مذکور در
 این اعصار اگر چنین نمایند و میزان برادر بواسطه علاوه نمودن
 چیزی دیگر مخلوک سازند بنظر این روسیاه احسن میباشد و در صورت
 ثانی که مودی بدیوان دعوض باقی چیزی میدهد اگر سدی باقی
 باقی باشد خرج مورب نوشته و میزان را در حیوان مقررانی زده
 تمام شد بسیار آردند و الا حرف خرج نوشته و اگر میزان کمتر از
 میزان باقی حرف باقی قرینه آن بنویسند و اگر زیاده است
 حرف زیاده و اگر در چیزی باقی و در چیزی زیاده باشد حرف
 باقیه زیاده بنویسند و عمل در تحت حرف زیاده مثل عمل تحت
 الفاضل است چنانچه عمل تحت حرف باقی باقیه زیاده مثل
 عمل تحت الباقی باقیه زیاده است و اما بعد از حرف باقی اگر
 دیوان بودی چیزی علاوه میدهد بدستوریکه گفته شد الا اضافه
 و جملتان مینویسند تا آخر و اگر مودی بدیوان میدهد یا مساویست

بدستور سابق خرج مورب گویند و الا دفعه خرج و باز قرینه آن باقی
 باقی یا دفعه زیاده یا دفعه باقی باقیه زیاده می نویسند و در صورت
 دفعه زیاده و دفعه باقی باقیه زیاده بدستور است که در الفاضل
 و الباقی باقیه زیاده گفته می آید و الا بعد از دفعه باقی اگر دیوان
 بودی میدهد بدستور سابق الا صافه و جملتان گویند و اگر مودی
 بدیوان میدهد مساوی است خرج مورب و الا بابت خرج و قرینه
 آن بابت باقی و بابت زیاده و بابت باقی باقیه زیاده بدستور
 که بعد از الفاضل و الباقی باقیه زیاده می آید و بعد از بابت
 باقی اگر مودی مساوی باقی میدهد خرج مورب و الا مفروضه یا
 پرواخته و بعین دستور در مفروضه ثالثه و رابعه تا جایکه محاسب
 تمام شود و بعد از بابت باقی الا صافه و جملتان اگر نویسند عب
 نیست ولیکن بهتر است که در مفروضه ثانیه صحیح محاسبه شود
 جناب بیست و نهم در اعمال تحت الفاضل بدانکه امور مودی
 بدیوان علاوه بر آنچه طلبکار است بدهد خلافت بعضی بدستوریکه

در الباقی گفته شد که الاضافه و جملتان گویند تا آخر و بعضی زیاد علی
 الفاضل و جمع نیز از یکون و بعد از آن دیگر اگر علاوه شود در تحت
 مذکور اکانه نوشتن غلط است بلکه در تحت زیاد و آنچه بابت
 به فعات عدیده مرقوم دارند و اما اگر دیوان عوض الفاضل
 چیزی بودی دهد آنچه اکنون متعارف و متداولست و مستوفیان
 عظام و محرران فحاش که در حفظ طاق و در قواعد بسیار مشهور
 و معروف آفاق میباشند معمول میدهند و بی عیب است اینک
 عوضه نوشت اگر آنچه داده ساد می فاضل است که عمل تمام است
 و دیگر حاجت نویسنده ندارد و اگر مساویست اگر دیوان زیاد از
 آنچه فاضل است داده متمم بعد از عوضه رسم سازند و عمل بعد از
 آن مثل عمل باقیست اگر دیوان در چیزی زیاد و در چیزی کمتر
 از الفاضل عوض دهد بعد از عوضه متمم در زیاد مرقوم نمایند
 و عمل در آن مثل عمل باقی زیاد است اما باید بعد از متمم در
 کمال احتیاط مرعی داشت که عمل مکرر روی مذکور مشکا اگر در
 بین مفرده بجایم که حرف خرج مناسب است حرف خرج نوشته

و بعد از آن بقصی مقام متمم آید پس از آن متمم اگر در خرج بود
 نباشد باید دفعه خرج نویسنده حرف خرج و همچنین اگر در سابق
 دفعه خرج مرقوم شده در اینجا بابت خرج می نویسنند و اگر در سابق
 بابت خرج مرقوم شده باشد باین متمم عمل تمام میشود و باید مفرده
 دیگر پرداخت و عمل را بقسمی که اقتضا نماید تمام نمایند و متمم
 مکرر در هیچ مقام جایز نیست و اگر آنچه دیوان عوض الفاضل در
 کلمات بعد از عوضه در زیاد می آید و در اینجا عمل تمام است
 بهنگامی که دیوان بودی چیزی عوض میدهد در مفرده و کراوات
 نمایند و این زیاد را در من ذلک بخرج آورده بعد مشخص شود
 که الباقی یا الباقی باید از زیاد یا الفاضل می آید عمل شده است
 و بدانکه هر یک از مذات الاضافه و جملتان و زیاد و یکون و نصف
 و ثب و عوضه و زیاد و متمم و زیاد و متمم را متورب و کوشاری
 کتابت نمایند و اما الباقی الفاضل بدین متورب نوشته شود
 و میزان تحت الباقی و الفاضل کوشاری کتابت میشود و چنانکه
 در حرف باقی و حرف زیاد و همچنین است در دفعه و بابت

باقی زیاده و همچنین است در مدته در کل مدات این میزان کوشی
 مرقوم میشود و اما اگر الاضافه یا اینسکیرا و علی الغاضل بعد از آن
 مرقوم شود باید این میزانها را کوش کوشوار کتابت نمایند و اما در
 مدات دیگر مثل حرف و بابت خرج را به این یا ضلع هر چه مناسب باشد
 و کوشاری کتابت میشود چنانکه پیش در عمل بعد الباقی باقی
 الزیاده به آنکه اگر دیوان نمودی چیزی علاوه دهد به دستور سابق
 الاضافه و جملتان گویند تا آخر و اگر زیاده آرا بعضی باقی خواهد
 محسوب داره و در اینصورت اگر نقد زیاده و جنس باقی است
 یکی از دو عمل مجوز است اول آنکه مقراری زده و در کوشوار کتابت
 نموده و در تحت آن دو مد نقد و جنس مرقوم داشته و قدری از
 جنس که قیمت آن معادل مبلغ زیاده باشد در حشو نقد گذاشته
 و قیمت آنرا ببارز آورده تمام جنس را در حشو مد جنس و بعد از آن
 مقدار معترضه باقی را ببارز آورده و این در صورت است
 که قیمت قدری از جنس معادل مبلغ زیاده باشد و الا در صورت
 نیست بلکه مقدار تمام جنس را در حشو مقرر نموده قیمت آنرا ببارز

و بعد از آن تمام عمل مقرر اگر زیاده شای باقی میشود بخرج مورب تمام
 نمایند و الا حرف بخرج عوض زیاده حشو در اجسته و اگر علاوه بر آن
 چیزی دیگر هم به یوان به در تحت حرف خرج دود فقه گویند
 یکی عوض زیاده حشو یکی از باقی که منظور دارد و بعد از حرف
 بقرینه آن حرف باقی یا حرف زیاده باشد پر دافقه به دستور سابق
 عمل تمام نمایند دویم آنکه زحمت تجزیه مقرر نکند بلکه این عملا
 در تحت خرج مورب یا در تحت حرف خرج نموده و بقرینه آن ببارز
 و اما اگر جنس زیاده و نقد باقی باشد احتیاج تجزیه مقرر نیست
 در تحت خرج مورب یا در تحت حرف خرج عملا تمام نمایند
 و دستوریکه گذشت باید ملاحظه اصیاط نمود عملی مکرر نشود
 مثل آنکه بعد از حرف زیاده عوضه یا تمه آورده بعد از تمه یا
 دفعه خرج گویند زیرا که حرف خرج پیش گذشت و همچنین در سایر
 اعمال و سایر جاها و در الاضافه و جملتان و توابع آن است
 نیست بلکه اگر در تحت حرف باقی الاضافه گویند و در تحت دفعه باقی

هم میتوان گفت و همچنین در تحت بابت الباقی و این عمل را مکرر کنید
 و این معنی باندگ تا می ظاهر شود فلان عدد در حسبه و باقی دادن
 و فاضل بلکه اگر باقی بودی را خواهند جزو بدهند که صاحب اختیار
 شخص شود کل این باقی نزد مودی نیست و اینکه بعضی است
 مودی مسکوک فی ذات و باید بعد از آن صاحب اختیار بداند آنچه
 شود معمول دارند و در نظایر این مواضع باید بعد از اتمام حرف
 دو دفعه بابت باقی دو دفعه گوشوارم ساخته و در تحت کی نوشته
 نخواه موجودی و طلب مودی از مردم یا اسناد مسکوک فی ذات تحت
 آن مرقوم دارند و در تحت دو دفعه یکبار چیزی باقی است یا زیاده
 نویسند و اگر چیزی باقی و زیاده نیست نویسند باقی ندارد بعد از آن
 صاحب کار اگر اذن داد که دفعه موجودی را بخرج آوردند
 بدستوریکه متعارف است بخرج نویسند و اگر اذن نداد این
 جمله مقرر خواهد بود و باقی همان است که شخص شده و آنچه
 خواهد بدستوریکه متعارف بود کتابت نمایند و اگر خواهد الاضافه
 و نظایر آنرا مرقوم دارند بعد از ترقیم این عمل را کتابت نمایند

و اگر خواهد الاضافه و نظایر آن آنرا مرقوم دارند بعد از ترقیم
 این عمل را کتابت نمایند و اما میران فاضل را اگر خواهند جزو بدهند
 دو قسم متصور است اول آنکه مسلمی است که فاضل محاسب این است
 و لیکن میخواهند بر صاحب اختیار شخص نمایند که این فاضل از
 مودی نیست بلکه طلب مردم است از مودی در این صورت
 مثل جزو دادن در تحت مد الباقی است دو دفعه در تحت
 فاضل مرقوم ساخته کی طلب مردم را شخص نمایند و دیگری
 چیزی در خود فاضل داده است کتابت نمایند دو قسم یکی
 از اسناد بخرج مودی را محرز در من فلک نمی نویسند و فقط اذن
 از صاحبکار استلوا و وجود این مسلمی است که قدری فاضل دارد بعد از
 آن فاضل قدری که مسلمیت اذن بدید گرفت یا در تحت الاضافه
 و زیاد علی الفاضل کتابت نمایند و در حلقمان یا یکون و دو
 جزو بدهند در یکی فاضل محاسب و دیگری را اسناد غیر مسلم را شرح دهند و بعد از آن
 اگر حکم شد که بخرج نویسند در عوض فاضل بدستوریکه مقرر است اسناد
 شرح دهند و صورت عملی آنچه در من کتابت بقصد معلوم خواهد شد

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

مستحق است که در این کتاب

قات کور سال و در
 قات کور سال و در
 قات کور سال و در
 قات کور سال و در

قات کور سال و در
 قات کور سال و در
 قات کور سال و در

قات کور سال و در
 قات کور سال و در
 قات کور سال و در

و بداند چون در فک لازم نیست که این کوه مردم شده و قدرت خود
 بر ناله باقتضای تمام در نیند بافتاد و پیش تقصیر که سبب خوش آمده
 باشد قدرت نیند چنانکه در احوال است بهر دست هماد هم اگر قدرت نیند
 مردم نیند و این قدرت را در آنچه در کوه که نیند که مردم
 بر دست مردم کرده که مردم نیند که قدرت نیند و نیند

قات کور سال و در
 قات کور سال و در
 قات کور سال و در

قات کور سال و در
 قات کور سال و در
 قات کور سال و در

بشماره اول	مجلس اول	مجلس اول	مجلس اول
بشماره دوم	مجلس دوم	مجلس دوم	مجلس دوم
بشماره سوم	مجلس سوم	مجلس سوم	مجلس سوم
بشماره چهارم	مجلس چهارم	مجلس چهارم	مجلس چهارم
بشماره پنجم	مجلس پنجم	مجلس پنجم	مجلس پنجم
بشماره ششم	مجلس ششم	مجلس ششم	مجلس ششم
بشماره هفتم	مجلس هفتم	مجلس هفتم	مجلس هفتم
بشماره هشتم	مجلس هشتم	مجلس هشتم	مجلس هشتم
بشماره نهم	مجلس نهم	مجلس نهم	مجلس نهم
بشماره دهم	مجلس دهم	مجلس دهم	مجلس دهم
بشماره یازدهم	مجلس یازدهم	مجلس یازدهم	مجلس یازدهم
بشماره بیستم	مجلس بیستم	مجلس بیستم	مجلس بیستم

کتابخانه ابن سینا

در شرح ستم در آداب و فقر توحید که نوشته صاحب اختیار در آن
 بت نمایند و در نظر نوشته ثانی که از آن که درین و فقرت شده و ستمیان
 هر یک جائی از آن نوشته را که باینجا تم خود مینمایند، این که محضاً بقلب
 بوده باشد و آن مشعب بود قطره است فطره اقل در شب و روز
 توحید با آنکه هر نوشته که از صاحب اختیار ولایت یا مملکت صادر شود
 یا برات که بخواهد شخصی چیزی اخذ نماید یا غیر است اول را تو جهیات
 و دویم را مقررات گویند و تو جهیات مشعب بدو میشود یکی اطلاق
 دیگری مستری و صنع هر یک را بتفصیل و ترتیب صیغه صیغه مرقوم
 نموده و شرح بر آن در آن ثبت و بعد از آن مرقوم ساخته خواهد
 هر کس شده نوشته و آنچه خواهد شد در خودش و نویسنده تا اینکه
 سقرآزده مجوی نماید یعنی درین ذلک همین شخص که بان خواهد
 شده نقل نماید و صیغه نقل بعد کسند بخوگه در سربرات نوشته
 میشود اما مقررات مشعب بدو است یکی مملکت و دیگری
 دولت و مملکت را دو دست اول تو جهیات دویم مقررات
 اما تو جهیات اسامی جمع از مالیات و اجارات در آن ثبت

در شرح ستم در آداب و فقر توحید که نوشته صاحب اختیار در آن
 بت نمایند و در نظر نوشته ثانی که از آن که درین و فقرت شده و ستمیان
 هر یک جائی از آن نوشته را که باینجا تم خود مینمایند، این که محضاً بقلب
 بوده باشد و آن مشعب بود قطره است فطره اقل در شب و روز
 توحید با آنکه هر نوشته که از صاحب اختیار ولایت یا مملکت صادر شود
 یا برات که بخواهد شخصی چیزی اخذ نماید یا غیر است اول را تو جهیات
 و دویم را مقررات گویند و تو جهیات مشعب بدو میشود یکی اطلاق
 دیگری مستری و صنع هر یک را بتفصیل و ترتیب صیغه صیغه مرقوم
 نموده و شرح بر آن در آن ثبت و بعد از آن مرقوم ساخته خواهد
 هر کس شده نوشته و آنچه خواهد شد در خودش و نویسنده تا اینکه
 سقرآزده مجوی نماید یعنی درین ذلک همین شخص که بان خواهد
 شده نقل نماید و صیغه نقل بعد کسند بخوگه در سربرات نوشته
 میشود اما مقررات مشعب بدو است یکی مملکت و دیگری
 دولت و مملکت را دو دست اول تو جهیات دویم مقررات
 اما تو جهیات اسامی جمع از مالیات و اجارات در آن ثبت

کتابخانه

میشود و آنچه در مالوجات مرقوم است در اینجا نیز مرقوم است و
 به متوججات مشتب بدو است یکی ولایات و دیگری ایالات و هر
 بقصیلی است که در اداریه معلوم شد و اما متفرقات که اساساً در
 تحویلداران و محصلان در آن جمع است شرح بدو است تحویل
 و تحصیلی و آنچه در تحت ارباب التماثل مسطور بود در اینجا در تحت
 تحویلی مذکور است و آنچه در تحت ارباب التماصیل مرقوم بود در اینجا
 در تحت تحصیلی نوشته میشود و در تحت مدات مقرر شده بعد از آن
 اسم شخص که ابا جمعی آن پسیری باشد مفصلاً بتاریخ و شرح تمام
 مرقوم دارند و ابا جمیع شده آنرا در خوش مفرده آن مرقوم دارند
 تا اینکه مقرر آرد از اینجا فرود فرادار جهت نمایند و اما در وقت
 آنچه قرار مواب و وظیفه و قبول و غیره که متعلق تکلیف است در آن
 ثبت میگردد و در فرادات منقسم بدو است یکی تقیسات که
 ظواهر قیمت گاه برد و عوالم و نظایر آن ثبت میشود و دیگری
 خطابات که سایر نوشتهجات در آن ثبت میشود و در هر یک از این
 مدات که امضای نوشته صاحب اختیار باشد این در ادب و در

سازند

یکی امضای فرمان و دیگری سایر علقه جات تا همی ساز داده شود
 بر خواسته و نویسنده هر مطلبی آسان گردد و تقسیم قدرت تا
 اکنون بنظر نرسیده بود و این روش بسیار از فایده خواهد بود
 و معاصرین استادان دانشمند بتبع کردن و بعضی از آنها را
 مآخذ نمودم و این قدرت را بقلم آوردم که بنظر محرین باور
 کند و هر عیبی بنظر ایشان آید اغماض نمایند و اگر در حاشیه
 این نوشته چیزی دیگر نوشته در ثبت خلاصی نمایند که معلوم شود
 و اگر امضای نوشته دیگری است آن نوشته حشو و امضای
 بسیار آورند چنانچه اگر نوشته بر عنوان عرفیه باشد و بقضا
 حشوکتاب نمایند و نوشته را بسیار و صورت قدرت از
 و فرادار چه و توجیه این است که نموده می شود
 و لازم است که لاعمال این نوع قدرت نمایند بلکه
 بقصی مقام بخوبی که این تسلیم و تسلیم است
 اقتضا نماید معمول دارند و این قدرت
 دستور العمل برسد می شخص شود

کتاب	کتاب	کتاب
کتاب	کتاب	کتاب
کتاب	کتاب	کتاب
کتاب	کتاب	کتاب
کتاب	کتاب	کتاب
کتاب	کتاب	کتاب
کتاب	کتاب	کتاب
کتاب	کتاب	کتاب
کتاب	کتاب	کتاب
کتاب	کتاب	کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه

صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه

صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه

صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه

صفت مسکه

صفت مسکه از درارتعلقه با فخر مشهور است بطوران شرح الله اولی الامر علیه السلام
و مسکه از مسکه حرّار در آن بر زمین نیاست قریه بر آن را عیش کوه یک بجا گذران آنرا
کتب کرده که عفش را با کاسه رنگ و در خوش جمعی است این موضوع شده باشد
دختر و نظیر در قریه زوره نمود و از آنجا جمیع عایشان شادانند و تسبیح
مزبور شادانند از این نایب قریه مزبوره ابو الجبر عفو دانسته کوه صحرایان و در آن
و قبض الاله صحرای مسکه از حد صاحبان دور عهد شده

صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه

صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه

صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه

صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه

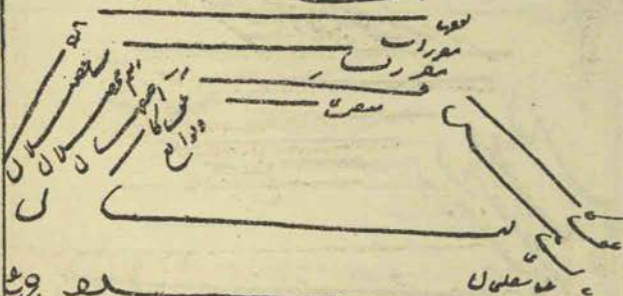
صفت مسکه

صفت مسکه از فرار تعلقه مسکه هر چه حبش را الی که بعد از خوردن بزمین عقیقه و فیه کجاست
از نعمان مفضله بزینت دارد و ابو الجبر عفو دانسته که فرار کانه با نضد دنیا را برایت
دور علاوه بر عکله مزبوره بزینت دارد مسکه که این لفظی است سخاوته مزبور را برایت
و کوهین که مسکه در عفو کانه کینه دنیا را خدماند بزینت نماید

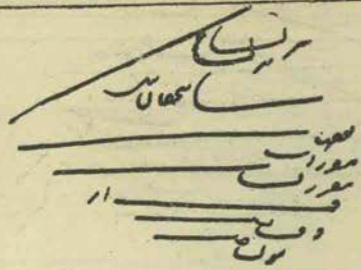
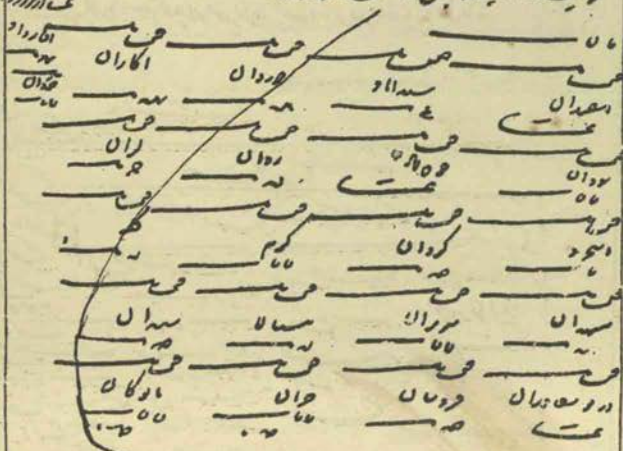
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه

صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه
صفت مسکه

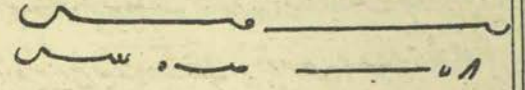
این استغفار



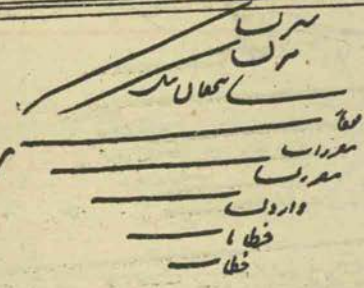
در نزد تعلیق مانع شود چنانچه چون در این وقت سیوف عظیم رسم یک
شخص در آن ماکه از آنجا بک بود که سیاه سیاه کان رسم یک این رسم
نمود و صمد دانسته روانه بود که هزاره هزاره و تحوله مردن را بگبطه و حول رسانید در
کمال خزان نماید و قبض و صمد سازد از قرار کتاب جامع در خانه بنزایت در



چون در این وقت سیوف عظیم رسم یک
شخص در آن ماکه از آنجا بک بود که سیاه سیاه کان رسم یک این رسم
نمود و صمد دانسته روانه بود که هزاره هزاره و تحوله مردن را بگبطه و حول رسانید در
کمال خزان نماید و قبض و صمد سازد از قرار کتاب جامع در خانه بنزایت در



این استغفار



عرضه داشت اقل السادات مستید با طالع که این سه از طلاب علوم دینیه میباشند در دولت
شغول و عاکوئی دوام دولت ابد مدت میباشند و مدد معاش در هر یک از این سه است بیاد
جمع آن از قرابت و فرزند مبارک مسلط بخوبان نقد و مقدار نخل و از جنس است استه از مزاج
شاهانه چنان است که فرمانی از مصدر جلالت صادر کرد و بعد از آن علی عبد الرضا خان
حاکم نیرد که قلیل را بیضه تخفیف مقرر دارند که در کمال شغول و عاکوئی میباشیم

انکه عالیجهه فیسیعیا گناه عزت و شہادت همراه عبد الرضا خان کم ولایت نیرد
که چون صاحب عریضه در مقام استه عاجز آید ایجاب استه نه نصف ولایت نیرد
است آبدار بتخفیف شاره نیرد فرمودیم انعالیجهه از قرار که ثبت و فرزند مبارک است
نصف ولایت را گیرند تا مگر کمال شغول و عاکوئی دوام دولت ابد مدت بود

فطره در کسب در نوشتن برهات جا که بعد از قطع کاغذ نصیحت مطلوب و مقصود
باشد بر سر آن صحیح موراثت و غیره که مطلوب در جو صیف نوشته هم از آنکه کتب
یا مستعد باشد و عملی اگر احتیاج آفته نکرده و یا باشد که بعضی از این باب بجای بی
بجای دیگر خواهد شد و در این صورت بعد از آن عمل اگر باشد بعد از آن سوی است
که این شخص خواهد شد و بخت آن خواهد آورد و در برهات دیگر میزان کل را
بمانند که احتیاج است در شش نوشته و در وقت آن سوی لاطل نوشته بعد از آن تمام
باید مستقر یا بقدر یا با مقدار هر چه تمام آن باشد گفته نشد زیرا که در آرد و در
عبارت در آن است که در آرد و در آن ترکان مقرر داشته اند که سالی در اول تولد
بیج عمل که عید نوروز سالی گویند شش یا نه استی یکی در آن دو آرد و در آن
دوره با تمام رسد در شانی بدها همان اسم سال قبل نمایند در ترتیب سالی هر چه در آن
اول سیحان نیرد که بعد از آن شش گویند و سیحان شش درین سال است دوام
او و شش که سال کالی است سیم یا پس شش که سال کالی باشد چهارم نوشته نیرد
خز که شش است هر چه در شش که عبارت از زمان نیک باشد ششم بیان در که سال
بار است هفتم نیرد شش که سال است بدها ششم در حال که معنی نیرد که معنی باشد
نهم شش که سال قبول است و هفتم شش در حال که عبارت از زمان مرغ باشد

باز هم این مثل که سال یک بوده باشد و در آن روز هم تکوینش که یعنی ل که
 در حروف است ترکیه را بنظم آورد سپستان او با پرس و نوشتن
 نوی و میان نوی پس بی بران پس تقویت تکوین از عقب سیال
 ترکان است بی ریب و کمان چنانکه معنی های سنوات ترکیه در قوه
 موش و بقر و فلک و خرگوش نما زمین چارچو کندی ننگ آید و
 و ایگانه با سب و کشف است حساب حمد و نوح و مکمل خاک اهر کا
 و پس از نوشتن سه ترکیه که مختص است و جلد می کنند بسیار در قوه
 و در مقابل آن برگه را می شود اسم تکوین را نوشته و بعد از آن ننگ
 و شد و سال را بنام بخر و بدین آورده برات را تمام نمایند و اگر در
 و متری در آن برات چیزی نیست بلکه قبض رسید چیزی است در سر وقت
 برستوریکه دانسته شد قبض را تمام نمایند که اینک بجای خط او که در
 می شود در قبض خط با ضعیف نویسند با این کشف
 قبض خالی از جلد می باشد و صورت هر بعضی از آن نام روم می شود تا آنکه
 از آنها تقصیر و ترتیب معلوم و آسان شود و بستنی
 بره از آن باشد ان شاء الله

مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم
 در روز آخنانه طهران پنجمه شش برادر

بسم الله الرحمن الرحیم

مولد زده در اس است

بسم الله الرحمن الرحیم

تأجله نام در اس
 کربانه شهر رجب المرجب ۱۳۰۶

بسم الله الرحمن الرحیم
 کربانه شهر رجب المرجب ۱۳۰۶

موت	موت
مقرب انجان علی بن	مقرب انجان علی بن
مطلق	مطلق

موت	موت
مقرب انجان علی بن	مقرب انجان علی بن
مطلق	مطلق

موت

موت

موت

در ششم چهارم در طرح حساب و روشن خطیاتی و آن مشیت و غیره
 خطه اول در طرح حساب است بدانکه هر چند طرح مزوق دارند اول
 محمل گویند و آن چنان باشد که اسانید جمع را مخصفاً شروع و ثابت نمایند
 از قیود خرج بردارند و دیگر قیود جمع نموده تصدیق حساب بر آن جمع
 و تاریخ را در موم کنند و هم محصل که مجموع اسانید جمع و مخرجی و مخرجی
 و قید و تاریخ بخیر یا بدسیم حقیقت که هنوز اسانید معقد باشد همان
 و تاریخ در معقد و من ذلک اشاره نمود در محاسبتی ظهور رسانند
 چهارم متقی که اشاره با سناد نمود و از قیود و تاریخ فانی که از آن
 پنجم اوار بود که بجهت بودی من ذلک اراز توجهات شخص نموده
 باشد تا سگام ۱۰ اجات بی ریاده و کم رجوع شود ششم کیفیت که
 کیفیت اسانید و صورت قبول و لا قبول نمودی بصلم داده و سبند
 و تاریخ چنان رجوع نمایند بقسم محمل و نقل آنها ترتیب حروف
 بجای که بعد از صیف و مبلغ بخیری رجوع نکنند و در تفاصلاً اجات
 نیز دو طرح باشد اگر بجایتم و مضمون مطرز باشد صورت حساب
 و لا نقل حساب و حکم هم کی حاشا که کیفیت که در آن معقد و من ذلک

موت

نیاید طریقه آنچه جمع است بعد از کیفیت در تحت مد طلب مورباً
جمع نموده و طرح آنرا در تحت مد خواه مورباً مرقوم و بعد از تمهید
خرج و قرینه آن و نقد باقی یا دفعه زیاده باشد و در سایر محاسبات
بعد از آنکه مفروضه تحریر یافته و وجه ملحوظ را در تحت آن مسطور نموده
به دستور که دانسته شد و بعد از آن من ذلک و مخارج را مفصل صنف
صیغه در تحت آن در آورند اگر یک صیغه باشد مرقوم در حشوان بود
که این خرج از جهات است و بعد از آن الفاضل یا الباقی یا باقی را
ایه بعضی که مقررات تمام نمایند و محاسبه بین کیفیت را بر بجزئی
سنت نموده و ترتیب در اسامی و بدهکات و قراچه مزاج و غیر آن
لازم است که بجز اول ترتیب صحیح ملحوظ شود و اگر در اول ترکیب
باشد بجز ثانی رجوع و در ثانی رجوع ثالث تا آخر و اگر در اسم
سخت بر قرب و بعد و پدر و وطن و حسن و فضیلت رجوع نموده ترجیح
دهند و اگر همه در بر چیزها مساوی و لامحاله یکی را سبقت بگریز
و قاعده این است که چون اول سال شود عامل از روی دفتر سال
گذشته فهرست بریزد و متوجهی سال سابق را در خوش مفروضه هر محلی

میگذارد و چون بکلام رفع محصول شود میزند و مساح بدهکات فرستاد
و کلاً تر سخته بده را مشخص نموده و جهات و اصناف را اجاره داد
یا عملی دیگر نموده که متوجهی بده است مشخص شود بعد از استقرار متوجهی
نامه اسناد را ببارز آورده درین ثبت نمایند و این عمل در تحت اول
شود پس هر چه بجز عمل یا تحصیل دهند در تحت ابواب التجار و ابواب
ثبت نمایند و عمل هر یک از قرینهات مسطوره را در تحت خود در آورند
مفروضه و من ذلک هر یک را به وقت تمام مفروضه کند و بدانکه مقدم
در روزنامه چنان است که امم اجماع و جریده اعلیٰ نیز گویند و در این ترتیب
از بدهکات و تسلیات و انعامات و سایر مخارج واقع شود ثبت
نمایند و ازین دفتر نیز اوارجه و توجیه نقل شود و قاعده صنف
روزنامه چنان است که آنچه در هر روز واقع شود در تحت اسم آن روز
ثبت نمایند و از آنجا توجیه و اوارجه بجز محل ثبت کنند و مدت گزیده
در روزنامه چنان است و زمین در دیگر جای یا جزینیت و آنرا آنچه در
و فر توجیه از بدهکات و ارقام و امضای ارقام و تعلیقهات و سایر
اساسی باشد در آن ثبت نمایند و بعد از ثبت نمودن آن

در آن هرستوفی علامتی دارد که خور آنرا در نظر آن سستمر قوم دانسته
 و ستوفی آن سستمر استقام خود مزین نموده و فایده این در نظر این
 که هر چه در روزنامه چو یا قیوناً ثبت است در او را بر جمع و خرج هر کس
 بمل آمده در این دفتر محل محل ثبت باشد تا محررا اگر زوجی باشد
 در سندی با حن و اسهل و صبی مستبر باشد و اما در دفتر او را بر
 جمع و خرج هر کسی را از احوالات و سخاوت و سخاوت و غیر اینها
 مبرورده مفرور در آن دانسته علم فطره در و پسر در صورت
 نوشتن خط سیاق بدانکه قانون در نوشتن این خط آن است
 که لا محاله در هر کلمه بی مستقیم بصورت
 مرقوم باشد تا فرق میان این خط و سایر خطوط بوده باشد
 و باید از یک مد زیاده نباشد و این مد از حروف آن کلمه ظاهر
 میشود یا نه و در بعضی کلمات مد دیگر بصورت مستقیم
 در تحت آن مد مستقیم مرقوم میشود و آنرا از مزین گویند و آن
 مختص بعضی حروف است بدانکه اگر مستقیم از حروف کلمه مرقوم
 ناشی شود رسم الخط گویند و الا نه از اید و حشو و پوچ

گویند پس لابد باید میان تقسیم حروف تمیجی شود که چه حروف مختص
 ترین و کدام حروف مختص بر رسم الخط باشد و چند حرف مشترک است
 و در کجا باید رسم الخط رسم شود و در کجا نمی شود و چه وقت مد زاید
 ضرور است و چه وقت احتیاج بد زاید نیست پس گوئیم الف و واو
 مختص ترین است و ذال و ذال و را و ذال اگر متصل و منقطع از ماقبل بود
 باشد مختص ترین و اگر متصل با قبل است میان رسم الخط و
 است و یا و ن و سین و شین و ف و کاف و یا چه در وقت اتصال حروف
 دیگر و چه در وقت انفصال از حروف دیگر مختص بر رسم الخط میباشد
 و جیم و حاد و ضاد و ط و ط و ط و عین و غین و قاف و قیم
 و نون و یاء و حقی که متصل بحروف دیگر از بعد بوده باشد
 رسم الخط میتوان ساخت و اما اگر متصل با قبل خود باشد و
 از بعد رسم الخط نشود و لام و الف حکم الف دارد و اما لام
 هنگامی که در آخر کلمه بوده باشد بشرطی که متصل با قبل خود
 باشد بفرق خط سیاق ترکیب و نداند و در غیر این حالت
 اعلم از اینست که متصل بوده باشد یا متصل با بعد بوده باشد

و نیم تپ ذکر را بره و اطمینان مطلق و سائر اتمه را که حریت آن
 بر قنیت غالب باشد و قلمکاری که بریدن نخاهد و قنیه و مشال
 بی حاشیه و یا که حاشیه آن از آن نباشد و چهار قب را طاقه و غصه
 قلمکار را و کلان کاغذ چون بیت و چهار ورق و سه ورشت و هفت
 دو بیت و سنجاب نو باشد و سه نویسنده و اگر فرد باشد فردی بعد
 مثل قالی و کفش و غیره و سائر اتمه را قوب و زرع نویسنده و قرآن
 و کتاب و پوست و ساغری و خام و قاجار و جسد و چرم را
 هم نویسنده و اگر کتاب اوراق باشد جزء کتاب و عرق و سایر
 چیزها یک در شیشه کنند مینا و قراچه و قنیه و قرص کاغذ و غیره
 شامچه و مسک را با نخ و طلا را دینار و نقره را در هم و کمر شمشیر
 و کمر خنجر را منقعه و مردار را که در رشته کشیده باشد خط و اگر
 در رشته کشیده باشد رشته و مسک نویسنده و گشتی و کلک
 و قراب را سلسله نویسنده و چیزهای یکجیل و وزن در باید خود
 و هر چه مصطلح اهل ولایت باشد نویسنده و سائر چیزها را عدد و اول
 این همه قلمه هر سابق قدم کتاب بخواند

و در آنجا
 نویسنده
 خنجر و کتک
 شامچه
 و نویسنده
 ع

فایده هندی

دستور چنان است که اولاً مرتبه آحاد و عشرات و مات و الون
 و عشرات الون و مات الون را نگاه دارند آنچه مرتبه آحاد نویسنده
 از یک تا نه همان مرتبه خود دارد و بین فوع ۳۲۱ ۵۴ ۶۵ ۶۸
 و از آحاد که تجاوز کرده عشرات است اگر بعد از یک صفر رقم یک
 نویسنده و ده بود و اگر بعد از یک صفر رقم ده نویسنده و بیست باشد و اگر
 یک صفر رقم سه نویسنده و سی است بین دستور تا مرتبه مات که در مرتبه
 گذشته و مرتبه سیم است اگر بعد از دو صفر رقم یک نویسنده و اصد
 و اگر بعد از دو صفر رقم سه نویسنده و سیصد باشد و پنجاه ال تا مرتبه
 الون که مرتبه چهارم است و اگر بعد از سه صفر رقم یک نویسنده و ه
 هزار باشد و اگر بعد از سه صفر رقم دو نویسنده و دوهزار بود و
 و اگر بعد از سه صفر رقم سه نویسنده و سه هزار است بین ترتیب
 عشرات الون که مرتبه پنجم است و اگر بعد از چهار صفر رقم یک نویسنده
 و ده هزار باشد و اگر بعد از چهار صفر رقم دو نویسنده و ده هزار

و در آنجا
 نویسنده
 خنجر و کتک
 شامچه
 و نویسنده
 ع

و اگر بعد از چهار صفر رقم سه نویسد ده هم سی هزار است بدین
تا مرتبه تا الف که پنجم باشد و اگر بعد از پنج صفر رقم یک نویسد
۱۰۰۰۰ صد هزار بود و چنانکه درین معنی بنظم آورده کرد که تا الفی باشد و تا الف
که هفت پنج صفت یکی صد هزار و اگر بعد از پنج صفر رقم دو نویسد
دو دیت هزار بود و ۲۰۰۰ و اگر بعد از پنج صفر رقم سه نویسد ده
سید هزار باشد بدینوال تا مرتبه الف الف که مرتبه بیستم است
و اگر بعد از شش صفر رقم یک نویسد ۱۰ هزار هزار است و بدین
عشرات الف الف الف و تا الف الف الف الف الف الف
الف و بدین قیاس به مرتبه صد مرتبه و زیاده حسابیه توان کرد
تا عدد عجیبه عدد هفت و چهار خان شش چ حساب کرده شده
و عدد آنکه در یک طاق فلک چند از آن تواند کجند و در طاق
از آن هفت و چهار خان عدد شش طریقی آن است که یک را
چهار نوبت صفر غف نماید یک را چو مضاعف کنی دو باشد
و دورا چو مضاعف کنی چهار بود و چهار را چو مضاعف میکنی
هشت است و هشت را مضاعف کردند شانزده شد بعد از آن

شانزده در شانزده ضرب کردند و دویست و پنجاه و شش شود
پنجاه بود که یکی را هشت نوبت مضاعف کرده باشد بعد از آن
این دویست و پنجاه و شش ضرب کنند چنان بود که شانزده نوبت
مضاعف کرده باشند و تصحیف این شانزده نوبت هشت
پنجاه و پانصد و سی و شش ^{شش} تصحیف و پنجاه و پانصد و سی و شش
ضرب کنیم چنانچو سی و دو نوبت مضاعف شده باشد و تصحیف
این ده نوبت چهار هزار هزار هزار و دویست و نود و چهار هزار
هشت هفت هزار و دویست و نود و شش باشد مثلا ۳۹۶
۹۶۷ ۳۹۶ عم و یکچو همین عدد چهار هزار هزار و هصد و
هفت هزار و دویست و نود و شش ضرب کنیم چنانچه تصحیف
چهار نوبت خانه عدد شش پنج هزار و چهار صد و هفتاد و شش
هزار هزار هزار هزار هزار و پانصد و هشتاد و سه هزار هزار و
شش هزار هزار هزار و پانصد و پنجاه و یک هزار و شش و شانزده
۶۱۶ ۵۵۱ ۷۹۹ ۵۷۳ ۶۶۶ ۸۱
و یک از آن طاق فلک و از زن که در آن کجند چنانچه شاعری

شش
۵۵۳

۵۵۳

۵۵۳

۵۵۳

۵۵۳

۵۵۳

۵۵۳

که بر یک معالی باشی تو خداوند از نی باشی که ز شرش من هیچی صد
صدفدن طاق بچو طاق ^{تنگ} پر شود در مطامع اغامت که بنا در جهان است
اول بیاید انت که نعت طول و عرض طاق ملک چندانست
چنین معلوم شده که حکما گفته اند که از پشت زمین تا فلک قمر چهل و دو هزار
یکصد و چهل و هفت فرسخ است چون فزون از طاق ملک گفته
یک فرسخ زیاد کنیم چنانچه چهل و دو هزار و یکصد و چهل و هفت فرسخ
بوده ۸۱۵۸۱۴۱۱ اکنون این چهل و دو هزار و یکصد و چهل و هفت فرسخ
طول در چهل و دو هزار و یکصد و چهل و هفت فرسخ عرض ضرب کنیم
بگیر از هزار هزار و هفتصد و هفتاد و شش هزار و چهار صد و پنجاه
سه هزار و هفتصد و پنجاه و چهار فرسخ باشد ۹۵۳۹۵۳
۶۷۷۱۱۱ که این بیکر از هزار هزار و هفتاد و شش هزار و چهار
پنجاه و سه هزار و هفتصد و پنجاه و چهار فرسخ طول و عرض در
چهل و دو هزار و یکصد و چهل و هفت فرسخ عمق ضرب کنیم هفتاد
چهار هزار هزار هزار و هشتصد و هفتاد و سه هزار هزار و
هفتصد و هفتاد و سه هزار هزار و یکصد و چهل هزار و هفتصد و نود و

هزار
هزار

دو فرسخ بود ۷۹۲ ۱۴۵ ۹۷۹ ۸۷۳ ۷۴
که عدد یک طاق اکنون این یک طاق که ۷۹۲ ۱۴۵
۹۷۹ ۸۷۳ ۷۴ در صد طاق ضرب کنیم تا عدد صد طاق
ملکت معلوم کرد و چون دو نقطه بر سر این مبلغ بنیم چنان باشد
که صد ضرب کرده باشند ۷۹۲ ۱۴۵ ۹۷۹ ۸۷۳ ۷۴
۷۴ صد و هفتاد و چهار هزار هزار هزار و هشتصد و هفتاد و
سه هزار هزار هزار و هفتصد و هفتاد و سه هزار هزار و یکصد و چهل و
هفتصد و نود و دو فرسخ باشد دیگر میخواهیم که بدانیستیم که
یک فرسخ چند کرات در یکت که خدا از آن کند و او از ده هزار
عرض ضرب کنیم صد و چهل هزار هزار که باشد یا زمین عدد و طول
و عرض در دو از ده که عمق ضرب کنیم چنانچه یک فرسخ یک هزار هزار
هزار و هفتصد و بیست و هشت هزار هزار که باشد ۵۰ ۵۰ ۵۰
۵۰ ۲۸ ۱۷ دیگر میخواهیم که بدانیستیم که در یکت که چند از آن
کنند حکما گفته اند که یک هزار از آن سطح بنند یک که بود یک هزار
طول در یک هزار عرض در یک هزار عمق ضرب کنیم هزار هزار هزار از آن

طول در دو از ده
هزار که عمق

و چهار

کجند ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ اکنون عدد در کج خراج که یک هزار
 هزار هزاره و مقصد و بیت و شش هزار هزار باشد در عدد
 اوزن که یک هزار هزار است ضرب کنیم بین دستور
 حاصل شود $\text{۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰}$ ۱۷ ۲۸ که یک هزار
 هزار هزار هزار هزار هزار و مقصد و بیت و هشت هزار هزار هزار
 هزار هزار عدد اوزن باشد اکنون فرسخ صد طاق خلف
 که در پیش گفته شد بین سوال $\text{۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰}$ ۳۹۷ ۹۱۴
 $\text{۵۷۰ ۲۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰}$ در عدد اوزن که در کج خراج کجند پیش اوزن حساب
 کرده شده ضرب کنیم به بموجب حاصل بود $\text{۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰}$
 $\text{۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰}$ ۵۹۶ ۳۹۲ ۷۵۷ ۶۶۶
 ۱۲ ۹۳۸ ۲۲۲ چنانکه در صد طاق خلف دو اوزن هزار
 هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار
 مقصد و بیت و شش هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار
 هزار هزار پانصد و نود و شش هزار هزار هزار هزار هزار
 هزار هزار هزار و سیصد و نود و دو هزار هزار هزار هزار

و این بیت شش هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار

هزار هزار هزار و مقصد و پنجاه و هفت هزار هزار هزار هزار
 هزار هزار و شش هزار هزار هزار هزار هزار
 هزار هزار عدد اوزن کجند
 والله اعلم بجهت این کتاب

وقت نامتعالی
 از سر
 در بیم

ولکاتبه

بحر حساب هر که بقیم حاضر است بسند در کتاب که بنایاب نادر است
 کجینه حساب بودی که این کتاب
 موسوم از پدر وی بحر انوار است

بگو و انوار این کتاب از اقطار این کتاب
 و بسند اولی این کتاب است
 کتب این کتاب است
 کتب این کتاب است

حرمه حاجی میرزا محمد رضای تخلص صافی لقب
 سلطان کتاب این هم جزو کتاب است
 ۱۳۶

